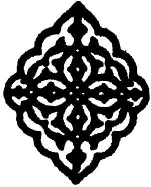
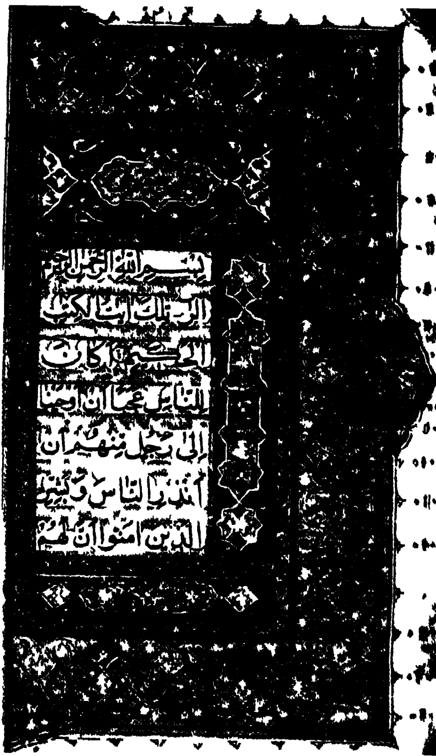


۶۷-۶۶
پاییز و زمستان
۱۳۸۰

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

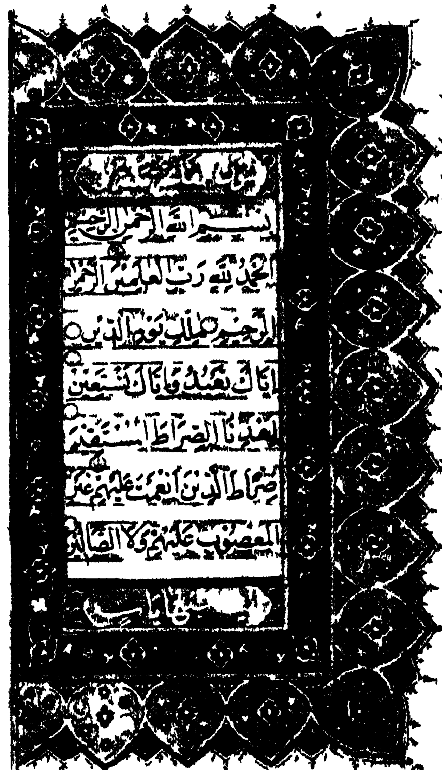
گنجینهٔ دانش



سماره ۲

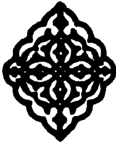
۱ ـ سحه حصی سما ه ۷۸ سوره الساحه ص ۱
کتابحانه کنج بحس مرکز بحقیقات فارسی ایران و پاکستان
لوح و سرلوح و سمسه های زرنا و سر حروها و حدولها
و کتیبه های دلاویز و کل و بته به نکاری سارنکهای
لاحوردی و سنگرف و زرین با ترجمه زیرنویس فارسی و
تفسیر مختصر در حاشیه، نسخ زیبا (متن قرآن) و
نستعلیق زیبا(زیرنویس) وخط ثلث ریحان سرسوره‌ها،
کاتب امام محمد عطار وفضل الله کتابت ۱۲۲۱ ه‍ ق،
۱۱۴۸ صفحه (میکروفیلم ۳۲۱)، مکتب اصفهان

۲ نسخه حطی سماره ۱۶۴۶ سوره یونس ص ۳۷۶
کتابخانه کنج بحس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
لوح و سرلوح و سرحروها و حدول ها و ترنج های زرنا و
سمسه های زرنا و کتیبه های دلربا و کل و بوته نکاری و
نقاسی های دندان موسی زرین درمیان سطرها و نسخ
جلی خوش و خط ثلث و ریحان (سرسوره ها) ،کاتب
ملا عبدالصبور در کشمیر، کتابت ۱۱۹۶ ه‍ ق ، مکتب
کشمیر و اصفهان، (میکروفیلم ۴۶۵)



سماره ۱

دانش



۶۷-۶۶
پاییز و زمستان
۱۳۸۰

تاریخ نشر: اسفند ۱۳۸۱ش
فوریه ۲۰۰۳م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر: ———— **دکتر محمد مهدی توسلی**
مدیر : ———— **سید مرتضی موسوی**
ویراستار : ———— **دکتر محمد حسین تسبیحی**
حروفچین : ———— **محمد عباس بلتستانی**
چاپخانه : ———— **منزا پریس (اسلام آباد)**

روی جلد :
ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم
موج ز خود رفته ای تیز خرامید وگفت
هستم اگر میروم گر نروم نیستم
پدیدآورنده: استاد محمد کیائی «اقبال»

یـــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهاست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ ـ پاکستان

دورنویس : ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۹۲ـ۲۲۶۳۱۹۱

Email: daneshper@yahoo.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

ادب امروز ایران

فارسی شبه قاره

گزارش وپژوهش

نامه ها ....

سخن دانش

بسم الله الرحمن الرحیم

باعث خوشوقتی است که به حول و قوهٔ الّهی ، در آستانهٔ پایان سال ۱۳۸۱ شمسی ، شمارهٔ دیگری از فصلنامهٔ دانش ، به علاقه مندان فرهنگ و ادب فارسی در شبه قاره - خصوصاً، و در جهان فارسی ، عموماً - تقدیم می شود.

لازم است چند نکته در خصوص تغییراتی اندک که در این شماره در فهرست مطالب و آغاز مقالات به چشم می خورد، به اطلاع خوانندگان گرامی نشریه رسانده شود :

۱. بخش « ادب امروز ایران » ، که مدتی از قلم افتاده بود و در واقع معرف جلوه هایی از ادبیات سه دههٔ اخیر بود و اکثر قریب به اتفاق خوانندگان برای آشنایی با ادبیات این دوره (یعنی ادبیات دورهٔ بعد از انقلاب اسلامی ایران) پرسشگر وضعیت آن بخش بودند، در این شماره ، مجدداً اضافه شده است؛ ان شاء ا.. این روند ادامه خواهد یافت.

۲. از آنجا که « دانش » تنها نشریهٔ علمی / ادبی / پژوهشی فارسی است که در سطحی وسیع در شبه قاره چاپ و توزیع می شود و جایگاهی خاص در میان محققان و نویسندگان دانشمند منطقه دارد و از نظر امتیازات دانشگاهی مورد توجه می‌باشد، تلاش شده است از این شماره با معیارهای نشریات علمی / پژوهشی مراکز دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران تهیه ، تدوین ، ویرایش و انتشار یابد. به همین دلیل مقالات به شیوهٔ علمی آرایش شده و با « چکیده » آغاز می شود . از نظر آرایه‌های ادبی کوشش شده منابع و مآخذ به شیوه ای یکدست و هماهنگ جلوه نمایند.

۳. بخشی به نام «چکیدهٔ مقالات به زبان انگلیسی - Abstracts of Contents» تهیه و به این شماره اضافه شده است تا هم جنبهٔ علمی نشریه حفظ شود و هم خوانندگانی که به زبان فارسی آشنایی ندارند و نیز مراکز اطلاع رسانی کتابخانه های

کشورهای مختلف جهان بتوانند از محتویات نشریه مطلع شوند.
۴. این شماره ویژه نامهٔ علامه محمد اقبال ، شاعر و فیلسوف و حکیم شهیر جهان اسلام است. «دانش» امیدوار است بدین وسیله بخشی از دین خود را نسبت به این فیلسوف همیشه زنده ادا نماید.
۵.یاد کرد و احترام به پیشینیان که برای «دانش » زحمت کشیده‌اند تا این درخت سرسبز را هر روز پر ثمرتر نمایند، و در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان خدمات شایسته نموده اند، از وظایف مدیر به ویژه مسؤولین بعدی است. به همین خاطر نخست از فهرست نویس مشهور و سخت کوش معاصر ایران ، جناب آقای احمد منزوی اثری تازه چاپ شده تا بنوعی نسبت به ایشان ادای احترام شود. دوم از مدیر پیشین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی که در دوران اقامت وخدمتشان در پاکستان ، شماره هایی از این نشریه را با توانایی فراوان سرپرستی و هدایت نموده از خود یادگاری با ارزش بجای گذاشتند، تشکر و قدردانی می شود.
٦. در آخرین دقایقی که مطالب این شماره آماده ارسال به چاپخانه بود، خبر در گذشت نابهنگام یکی از فرزانگان زبان و ادب فارسی پاکستان به دفتر فصلنامه رسید. مرحوم شبیر افضل ، استاد بازنشسته فارسی در راولپندی ، بر اثر عارضه قلبی جان به جان آفرین تسلیم کرد. «دانش » این ضایعهٔ جانگداز را به خانواده محترم آن مرحوم، اعضای محترم انجمن فارسی در اسلام آباد و راولپندی و استادان و فارسی دانان گرانقدر پاکستان تسلیت می گوید و از خداوند متعال برای بازماندگانش ، بویژه همسر محترم ایشان ، صبر جزیل مسألت می نماید.

سردبیر

متن
منتشر نشده

از : (ناشناس)
به کوشش : استاد احمد منزوی
دائرة المعارف بزرگ اسلامی - ایران

اشاره :
به بهانهٔ انتشار زندگینامهٔ استاد احمد منزوی ، که اخیراً توسط «انجمن آثار ومفاخر فرهنگی ایران » ، از سری مجموعهٔ بزرگداشت نامه ها ، به زیور طبع آراسته شده ، و تجلیل از خدمات علمی و فرهنگی این دانشمند پرتوان و فهرست نگار بزرگ ایران ، ترجیح دادیم متنی را که استاد به همان مجموعه سپرده است و به دلیل اهمیتی که از نظر محتوایی و تاریخنگاری دارد، به همان صورت زینت بخش این شمارهٔ دانش نمائیم.

بر اهل فن پوشیده نیست که استاد در سالهای اقامت پربارشان در اسلام‌آباد، در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، منشأ خدمات شایانی بودند و حاصل آن تلاش ها و پژوهش ها ، کارسترگ و ارزشمند و ماندگار فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (۴ مجلد) و فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان (۱۳ مجلد) است که امروزه از مراجع معتبر کتابخانه‌های ایران و شبه قاره می باشد.امید است این یاد آوری ، ادای دینی کوچک از حق بزرگ وی بر مجموعهٔ مرکز تحقیقات فارسی محسوب شود. خدایش طول عمر و سلامتی دهاد.«دانش».

نقد و بررسی کتاب هایی از تاریخ

چکیده :
سنت تاریخنگاری در شبه قاره بویژه از زمان تیموریان هند رونق گرفت. این سنت مورد تقلید مورخان و نویسندگان دوره های بعدی قرار گرفت . بخصوص در ایران و تمامی شبه قاره آثار بسیار دقیقی بیادگار مانده است که بدون وجود آنها هویت تاریخی و فرهنگی این منطقه از جهان ناشناخته می ماند.

رسالهٔ زیر با کوتاهی و فشردگی آن، با در برداشتن نام بسیاری از کتاب‌های تاریخ و نقد و بررسی آنها، رساله ای است بسیار ارزشمند . تاریخ نگارش این رساله (چنان که در پایان آن آمده) سال ۱۱۶۲ ق است؛ ولی نام نگارنده را دربرندارد. از برخورد نگارنده با تیموریان هند، که از آنان به بزرگی و نیکی نام می‌برد، پیداست که سرزمین هند خاستگاه اوست. یک جا از شاهان تیموری به عنوان « سلاطین این ملک » (ص ۳) یاد می کند، که جای تردید باقی نمی‌گذارد، که این اثر در هند نگاشته شده است. ولی از نثر آن چنین بر می آید که نگارنده‌اش ایرانی بوده است. نگارنده خود به رساله نامی نداده و نام بالا با توجّه به موضوع داده شده است.

این رساله در ۱۶ صفحهٔ ۱۷ سطری ، به خطّ نستعلیق خوش بسیار کم غلط ، از سدهٔ ۱۲ ق و جزء مجموعهٔ (گ ۷۷ الف ـ ۸۵ ب) در کتابخانهٔ بودلیان، (ش ۱ ، ف ، ص) است. عکس این مجموعه ضمن نسخه های عکسی ، (ش ۴۴۵) در کتابخانهٔ « دایرة المعارف بزرگ اسلامی » جای دارد. نوشتهٔ حاضر، از این نسخهٔ عکسی رونویسی شده است. بجاست همین جا به خاطر اجازه ای که برای انتشار این رساله به این جانب داده شد، از مدیریت این مرکز فرهنگی (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی) سپاسگزاری کنم.



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد الله علی افضاله و الصّلاة و السّلام علی حبیبه و رسوله ، سیّدنا و مولانا و شفیعنا محمّد الاحمد المحمود بفعاله و علی آله و اصحابه اجمعین ، الی یوم الدّین . اما بعد، بر رأی بیضای ضیای طالبان علم تاریخ ، و سیر و اخبار و آثار ، و راغبان فنّ روایت اخبار واضح و لایح باد، در این علم شریف و فنّ لطیف ، کتابی که جامع جمیع احوالِ جمیع طبقات ملوک و سلاطین روزگار باشد، از کتب تاریخ ، آنچه معلوم و مستفاد شده ، نسخه ای که به بسط و تفصیل مشتمل باشد، یک کتاب نیست که به مطالعهٔ آن از کتب دیگر مستغنی توان شد. زیرا آنها که ارادهٔ جامعیّت کرده اند، اگر به تفصیل پردازند، یک کتاب صد جلد ضخیم ،

بلکه افزون می شود. چنان چه صاحب حبیب السیر [1] که قصد جامعیّت دارد، با این وجود، بسیاری از طبقات ملوک را به اختصار نوشته ، و اکثر طبقات ملوک مغرب و هند را اصلاً ذکر نکرده ، معهذا کتابش سه جلد ضخیم شده ، و صاحب روضة الصّفا [2] که به بسط پرداخته ، نیز کاری نکرده ، بعضی جا مفصّل نویسد، و بعضی جا اجمال را کار فرماید : احوال بنی امیّه را مبسوط نوشته ، و ذکر بنی عباس، چند نفر اوایل را مفصّل نوشته ، و مابقی را بسیار کم می نویسد، و سوای این ، غیر از ملوک ایران و توران ، اکثر طبقات ملوک عرب و مصر و شام را بالکل از قلم انداخته است. بلکه ملوک خورد [خرد] و ریزهٔ ایران را نیز ننوشته است.

و همچنین است احوال دیگر کتب تاریخ. در این صورت بسط احوال هر طبقه را از کتاب علی حده باید جست. بنابر این [در اینجا] مبسوطات کتب تاریخ را نام برده ، تفصیل احوال هر طبقه که مطلوب باشد، به یکی از آن کتب حواله می نماید.

در اصل ، فنّ تاریخ را علمای مغرب و اندلس خوب ورزیده اند، و برای هر مُلکی ، بلکه هر بلده ای ، تاریخی دارند؛ و از بعد ایشان علمای مصر و شام در این فن ، اهتمام دارند، و بعد ایشان علمای حجاز و یمن ، و از آن پس اهل ایران. امّا مردم ماوراء النّهر پیش از ظهور چنگیز خان ، فی الجمله شغلی داشتند.

بعد از طلوع نیّر دولت مغل غیر تاریخ رشیدی [3] تألیف میرزا حیدر دوغلات گورگان،در ذکر خانان کاشغر ، و صحیفهٔ شاهی [4] تألیف ملا تنش بخاری، در ذکر احوال عبیدالله خان اوزبک فرمانروای توران ،کتاب تاریخی [دیگر]، از مردم ماوراء النّهر به نظر نرسیده است.

---

۱ - خواند میر، نگاشته ۹۲۷ - ۹۳۰ ق (ذریعه ۲۴۴/۶ ؛ استوری ۱ / ۱۰۴؛ نسخه ها ۴۱۳۷/۶ ؛ مشترک ۱۰ / ۱۰۵ و ۳۷۶/۱۱).

۲ - میر خواند، در گذشته ۹۳۰ ق (ذریعه ۲۹۶/۱۱ ؛ استوری ۹۲/۱ تا ۱۰۱ ؛ نسخه ها ۴۱۵۳/۶ ؛ مشترک ۱۰ / ۹۸ و ۱۳۸۲/۱۱).

۳ - نگاشتهٔ ۹۵۳ ق (ذریعه ۳ / ۲۵۳ ؛ استوری ۱ / ۲۷۴/۱ ؛ مشترک ۱۰ / ۶۵۰ و ۱۱ / ۱۴۶۸).

۴ - که بایستی لغزشی از نویسنده باشد، و منظورش شرفنامهٔ شاهی باشد که نام دومش عبیدالله نامه و نگاشتهٔ ۹۹۶ ق می باشد (استوری ۱ / ۲۷۴ ؛ مشترک ۱۰ / ۶۵۱ و ۱۱ / ۱۵۸۱) و ما دو صحیفهٔ شاهی می‌شناسیم ، یکی از محمد بن امین اصفهانی ، در تاریخ اکبر پادشاه ، و دیگری از ملاحسین کاشفی در منشآت است.

اما مردم هند ، پیش از آن که این مملکت وسیع به حیطهٔ تصرّف خواقین عدالت آیین گورکانیّه در آید، تاریخ مفیدی ندارد؛ بلکه تاریخ های ایشان ، مشتمل بر چند واقعهٔ بزرگ است و بس. معهذا در آنها به ضبط سال و ماه کمتر پرداخته اند. امّا بعد از طلوع آفتاب بی زوال اولاد امجاد حضرت صاحبقران گیتی‌ستان ، امیر تیمور گورکان ، در عهد سلطنت حضرت عرش آشیان ، جلال الدین محمد اکبر پادشاه ، کتاب های خوب در این باب تألیف شده است: و تفصیل وقایع این پادشاهان عالی شأن ، در دفتر وقایع کل مضبوط ، و اکبرنامه[1] و جهانگیر نامه[2] و پادشاه نامه ناسخ کارنامه های سلاطین سلف گردید. اما بعد از اعلی حضرت[3] تا این زمان ، که قریب صد سال است، به علّت عدم رغبت سلاطین و امرای این ملک ، تألیفی مفید بر روی کار نیامد، و این کارنامه ها در همان دفتر وقایع کل محبوس ماند.

اکنون اسامی کتب مبسوطه را معروض می دارد. از جمله کتبی که در این باب ، به زبان عربی تألیف شده [و] حاوی تفصیل است ، یکی کتاب کبیر محمد بن جریر طبری است، که احوال اکثر بلاد اسلام را تا سال سیصد هجری نوشته است. اما این کتاب به غایت کمیاب است. چنانچه بنده را در این مدّت عمر، غیر از دو جلد از این کتاب به نظر نرسیده ؛آنچه از این دو جلد قیاس کرده می‌شود، ظاهراً کتاب ، کمتر از بیست جلد نباشد. دیگر تاریخ کامل[4] ابن اثیر است ، که تا سال ششصد و بیست و هشت هجری ، احوال اکثر بلاد اسلام از مغرب و اندلس و مصر و شام و عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان در آن درج است ؛ و تاریخی است به غایت مفید، مشتمل بر ده جلد ، و آن نیز در این دیار کمیاب است . دیگر کتاب البدایة و النّهایة تألیف ابن کثیر شامی[5] است، که تا

---

۱ - از ابوالفضل علامی، نگاشته ۱۰۰۴ تا ۱۰۱۰ ق (ذریعه ۲ / ۲۷۶ ؛ استوری ۱ / ۵۴۳؛ نسخه ها ۶ / ۴۵۸۰ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۰۲ و ۱۲ / ۱۸۳۸).

۲ - نگاشتهٔ ۱۰۲۹ ق / ۱۶۲۰ م که نام دوم آن اقبالنامهٔ جهانگیری است، از میرزا محمد شریف معتمد خان نخشبی (ذریعه ۲ / ۲۶۶ ؛ استوری ۱ / ۵۶۱ ، ۱۳۱۶؛ نسخه ها ۶ / ۴۵۷۶ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۲۲ و ۱۲ / ۱۸۳۷.

۳ - که باید منظور اورنگ زیب (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ق) باشد.

۴ - که تا سال ۶۲۹ ق را در بردارد، و سال بعد، نگارنده در می گذرد (کشف الظنون ۲ / ۱۳۸۰).

۵ - درگذشتهٔ ۷۷۴ ق (همان ، ۱ / ۲۲۸).

هفتصد و چند هجری نوشته ، در دو مجلّد ضخیم . دیگر منتظم [1] ابن جـوزی است. شنیده ام که مبسوط می‌نویسد ، اما آن را ندیده ام. دیگر مرآت الزمان [2] سبط جوزی است. یک جلد از آن به نظر رسید، او هم مبسوط می نویسد. دیگر تاریخ کبیر ذهبی [3] که به نظر نرسیده . دیگر تاریخ ابن خلدون [4] است. اگرچه همهٔ طبقات ملوک را می نویسد ، اما احوال ملوک مغرب و شام و مصر را مفصّل تر ذکر می کند، و مثل آن است « تاریخ مقریزی» که السّلوک فی دول الملوک [5] نام دارد ، و دیگر کتاب نفخ الطیب (چنین) هست [6] ، در دو جلد ضخیم و تألیف ابو العباس مقرّی و آن تاریخ اندلس است، مشتمل بر فتوحاتی که اهل اسلام را در آن بلاد دست داده ، و احوال هر بلده از آن ملک با خصوصیّات آن ، و احوال ملوک و وزراء و امراء و علمای آن ولایت ، از ابتدای فتح آن مـلک بـه دست مسلمین ، که در سنهٔ [؟] هجری، در زمان عبدالملک مروان به وقوع آمده ، تا قریب سنهٔ هزار هجری ، که کلّ آن ولایت به تصرّف نصارای فرنگ در آمد؛ و اهل اسلام را در آن بلاد تصرّفی نماند، در آن کتاب مسطور است و اشعار رائقه و منشآت فائقهٔ بسیار دارد؛ و اهل علم را کتابی به غایت مفید است.

امّا از مبسوطات کتب فارسی آنچه اشهر است روضة الصفا است ، که بر یک و تیره نیست، جایی تفصیل نموده و جایی طریق اجمال نموده، معهذا ، تفصیل آن، اکثر در احوال سلاطین ایران و توران است، و دیگر تـاریخ الفی [7] است، که وقایع اکثر بلاد اسلام را حاوی است، لیکن بسیار نامنقّح می‌نویسد. چنان چه بعضی از وقایع عمده در آن متروک است. جنانچه واقعهٔ قادسیّه که از

---

۱ - که نام کاملش المنتظم فی تاریخ الامم است ، و ابن جوزی در گذشته ۵۹۷ ق می‌باشد(همان ، ۲ / ۱۸۵۰).

۲ - نام کامل آن مرآت الزمان فی تاریخ الاعیان از سبط ابن جوزی در گذشته ۵۶۴ ق می‌باشد(همان،۲ / ۱۶۴۷)

۳ - العبر فی خبر من عبر ،که تا ۷۴۱ ق را در بردارد(همان ، ۲ / ۱۱۲۳).

۴ - العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم (همان ، ۲ / ۱۱۲۴).

۵ - السلوک لمعرفة دول الملوک (کشف الظنون ۲ / ۱۰۰۰).

۶ - نفح الطیب من غُصن الاندلس الرّطیب ابو العباس احمد بن محمد مقرّی تلمسانی کـه در ۱۰۴۱ ق چاپ شده است (معجم المطبوعات ۲ / ۱۷۷۸).

۷ - الفی نگاشتهٔ گروهی ، تاریخ یک هزار سالهٔ جهان اسلام ، از در گذشت پیامبر (ص) است(ذریعه ۲ / ۲۹۴ ، استوری ۱ / ۱۲۰ ، برگل ۲ / ۵۹۹ ، مشترک ۱۰ / ۱۱۵ و ۱۱ / ۱۳۵۱).

کبار فتوحات اهل اسلام است، و حروب عجم اصلاً [در آن] مذکور نیست. ظاهراً نظر ثانی بر این کتاب نشده .

و چون معلوم شد احوال مبسوطات بر این منوال است، سبیل اطلاع بر تفاصیل احوال هر طبقه و هر پادشاهی ، ازکتابی که مظان آن است باید جست. مثلاً اگر تفصیل احوال حضرات خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین مطلوب است، ازکتب عربی تاریخ طبری کبیر و تاریخ ابن اثیر و تاریخ ذهبی و فتوح ابن اعثم کوفی و مستقصی [1] و ازکتب فارسی روضة الاحباب [2] و روضة الصفا و تاریخ الفی و ترجمهٔ فتوح ابن اعثم و المقصد الاقصی فی ترجمة المستقصی کفایت می کند .و اگر احوال بنی امیّه و بنی عباس باید دید، همین کتب عربی که نام برده شد، غیر فتوح ابن اعثم و مستقصی که در آنجا ذکر این جماعت نیست، بس است و از کتب فارسی الفی هم این مطلب را جامع است؛ و اگر احوال ملوک ایران در کار باشد روضة الصفا و الفی بسنده است و قدمای این طبقات ، مثل دیالمه و سلاجقه و سامانیان و غزنویان و خوارزمشاهیان ، در تاریخ کامل ابن کثیر ابن اثیر نیز به تفصیل مذکور است. و اگر تفصیل احوال سلاطین صفویّه ،که خاتمهٔ ملوک ایرانند منظور باشد، احوال شاه اسماعیل تا قرب وفات در حبیب السیر مسطور است ، و نیز احوال شاه منظور تا احوال پسرش شاه طهماسب ، در احسن التواریخ حسن بیک روملو [3] درج است و تاریخ عالم آرا [4] احوال این هر دو پادشاه را، با وقایعی که بعد از شاه طهماسب در ایران ، و علم دولت شاه عباس ماضی مرتفع [واقع]گردید، تا آخر حیات شاه عباس را حاوی است،و آن کتاب با آن که مقید به انشا پردازی نیست عبارات دلکش رائق دارد. اما بعد از شاه

---

۱ - المستقصی از عبدالسلام فردوسی اندرستانی (اندرسفانی) و ترجمهٔ آن از کمال الدین حسین خوارزمی ، سدهٔ ۹ ق است (ذریعه ۲۲ / ۱۱ ؛ استوری ۱ / ۱۷۷ ، ۱۷۸ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۴۳۷ ؛ مشترک ۱۴ / ۱۶۷۷).

۲ - روضة الاحباب فی سیرة النبی و الال و الاصحاب عطاء الله دشتکی شیرازی (دپس ۹۳۰ ق) چند بار چاپ شده است(ذریعه ۱۱ / ۲۸۵ ؛ کشف الظنون ۱ / ۹۲۲ ؛ استوری ۱ / ۱۸۹ ؛ برگل ۲ / ۸۱۰ ؛ مشترک ۱۲ / ۱۷۱۳).

۳ - تاریخ جهان است تا ۹۸۵ ق (ذریعه ۱ / ۲۸۷ ؛ استوری ۱ / ۳۰۷، ۸۰۳ ؛ نسخه‌ها ۶ / ۴۰۹۰ ؛ مشترک ۱۱ / ۱۳۴۶ ؛ مشار ۱ / ۱۷۰).

۴ - بایستی منظورش کار اسکندر بیگ ترکمان باشد، که تاریخ صفویه تا ۱۰۳۸ ق است (ذریعه ۳ / ۲۶۳ ؛ استوری ۱ / ۳۱۰ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۳۵۵ ؛ مشترک ۱۱ / ۱۵۷۹).

عباس تاریخ مفصلی از صفویّه به نظر نرسیده ، و ظاهراً وحید که تاریخ شاه عباس ثانی [1] نوشته ، غیر از لطف انشا، کاری نکرده و به ذکر چند واقعهٔ عمده اکتفا نموده ، و در ضبط سال و ماه هم چندان تقیّد ندارد.

و اگر احتیاج به تفصیل احوال ملوک عرب و مغرب باشد، همان کتابهای عربی که بالا مذکور شد ، جامع احوال طبقات مذکور است و کتاب العقود اللؤلؤیّة فی تاریخ الدولة الرسولیة [2] و بغیة المستفید فی اخبار مدینة [3] هر دو کتاب در تاریخ یمن است، و کتاب المصفی للمقریزی تاریخ مصر است [4] و مصطفی افندی نیز در تاریخ خود که جامع طبقات ملوک اسلام است ، احوال سلاطین مصر را نسبت به دیگر طبقات بسطی داده ، و مکهٔ معظمه و مدینهٔ مکرمه نیز تواریخ متعدّده دارند.

اما ملوک روم که پیش از آل عثمان گذشته اند، در هیچ یکی از کتب متداوله ، احوال آنها مبسوط به نظر نیامده . اما در احوال آل عثمان کتب مبسوطه تألیف شده است؛ لیکن در این دیار رایج نیست. از جمله تاریخ مسمّی به هشت بهشت [5] تألیف ملا ادریس بدلیسی به نظر آمده ، و در آن احوال هشت پادشاه از آن طبقه به تفصیل مذکور است. ابتدا از عثمان بیک غازی کرده، و ختم بر احوال ایلدرم بایزید ثانی نموده . غیر از آن کتاب در تاریخ مکه، ملاقطب الدین حنفی ، که در این بلاد متداول است، نیز مجملی از احوال سلاطین آل عثمان تا قرب سنهٔ هزار هجری مذکور است، و مصطفی افندی نیز در تاریخ خود، احوال این طبقه را تا سنهٔ هزار هجری ، بین التفصیل و الاجمال مرقوم نموده .

اما خواقین مغلی که در دیار اسلام سلطنت کرده اند، چه طبقهٔ نبیلهٔ چنگیزیّه و چه فرقهٔ جلیلیّهٔ گورکانیهٔ تیموریّه ، احوال این هر دو طایفه در کتب

---

۱ - بایستی منظور عباسنامه باشد که رویدادهای ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۳ ق آن شاه را در بردارد (ذریعه ۱۵ / ۲۱۰ ؛ استوری ۱ / ۳۱۵ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۲۸۰ ؛ مشترک ۱۱ / ۱۵۸۱).

۲ - از ابن وهاس یمنی (ایضاح المکنون ۲ / ۱۱۵).

۳ - از عبدالرحمان یمنی (کشف الظنون ۱ / ۲۵۰).

۴ - ابو العباس احمد بن علی مقریزی (۷۶۶ - ۸۴۵) گفته شده پیرامون ۲۰۰ کتاب نگاشته است. از آن میان چند کتاب در تاریخ مصر از او چاپ شده ، شاید این « مصفی» گزیده ای از آنها باشد (کحاله ۲ / ۱۱ ؛ زرکلی ۱ / ۱۷۷ ؛ معجم المطبوعات ۲ / ۷۷۸ تا ۱۷۸۲).

۵ - نگاشتهٔ ۹۰۸ ق (ذریعه ۳ / ۲۹۶ و ۲۵ / ۲۲۳ ؛ استوری ۱ / ۴۱۳ ، ۱۳۰۶ ؛ مشترک ۱۰ / ۶۵۷ و ۱۲ / ۲۰۱۱).

متداوله به تفصیل مسطور است. از جمله احوال چنگیز خان و اولادش تا آمدن هلاکو خان به ایران ، در تاریخ جهانگشای [۱] تألیف خواجه عطاء ملک جوینی ، برادر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ، مبسوط است و تاریخ وصاف [۲] که ذیل آن است ، از ابتدای آمدن هلاکو خان به ایران تا زمان سلطان ابو سعید خان ، در آن به تفصیل مشروح است، و جامع رشیدی [۳] انساب و احوال چنگیز خان و اولاد و امرای مغول را به تفصیل حاوی است. اما خانان چنگیزیان که در دشت قبچاق و حبّه سلطنت کرده اند، در احوال آنها کتابی جداگانه به نظر نرسیده . مجملی از احوال آنها در ضمن احوال سلاطین ایران به تقریب معلوم می شود، و تاریخ رشیدی [۴] میرزا حیدر دوغلات گورکان ، مجملی از احوال خانان کاشغر (را) دارد . فقط صحیفهٔ شاهی [۵] ملا تنش بخاری، مبنی بر احوال یک پادشاه است، از خانان ماوراء النهر؛ یعنی ، عبدالله خان اوزبک و بس.

اما ملوک طوائف که بعد از انقراض دولت و سلطنت چنگیز تا طلوع نیّر اقبال حضرت صاحبقران گیتی ستان در ایران و توران ، کرّ و فرّی کرده اند، احوال این جماعت در تاریخ حافظ ابرو و مطلع السعدین [۶] و روضة الصفا و حبیب السیر و تاریخ الفی به تفصیل مذکور است.

اما احوال حضرت صاحبقران ، با آن که در ظفر نامهٔ [۷] مولانا شرف الدین علی یزدی به بسط تمام مذکور است ، و در مطلع السعدین و روضة الصفا و حبیب السیر نیز مشروحاً مسطور است و احوال اولاد نامداران حضرت صاحبقران

---

۱ - نگاشتهٔ ۶۵۸ ق (دریعه ۳ / ۲۴۸ ، اسوری ۱ / ۲۶۰ ، سحه ها ۶ / ۴۳۰۶ ، مشترک ۱۱ /۱۵۲۱).

۲ - تحریة الامصار و ترحمة الاعصار نگاشته ۷۱۲ ق (دریعه ۳ / ۳۵۸ و ۲۵ / ۹۴ ، استوری ۱ / ۲۶۷ ، ۱۲۷۲ ، سحه ها ۶ / ۴۲۸۰ ، مشترک ۱۱ / ۱۵۰۳).

۳ - حامع التواریح رشید الدین فضل الله ، نگاشتهٔ ۷۰۰ تا ۷۰۶ (دریعه ۲۶۹/۳ ، تاریخ عارابی ۴۶/۵ ، حامع التواریح ، همان ، ۵۴ ، حامع رشیدی، استوری ۱ / ۷۲ ، ۱۲۳۰ ، برگل ۲ / ۴۵۴ ، ۴۵۷ ، سحه‌ها ۶ / ۴۱۳۳ ، مشترک ۱۱ / ۱۲۷۳)

۴ - نگاشتهٔ ۹۵۳ ق (دریعه ۳ / ۲۵۳ ، استوری ۱ / ۲۷۴ ، متار ۱ / ۱۰۷۹ (دو چاپ)، مشترک ۱۱ / ۱۴۶۸).

۵ - نک پیش از این.

۶ - مطلع السعدین و محمع البحرین عبدالرزاق سمرقندی (د ۸۸۷ ق) (دریعه ۲۱ / ۱۵۴، کشف الظنون ۲ / ۱۷۲۰ ، استوری ۱ / ۲۹۳ ، ۱۲۷۶ ، سحه ها ۶ / ۴۳۸۴ ، مشترک ۱۱ / ۱۶۱۴).

۷ - نگاشتهٔ ۸۲۸ ق (دریعه ۴ / ۵۱۸ ، تیمورنامه و ۱۵ / ۲۰۰ ، ظفرنامه ، استوری ۱ / ۲۸۳ ، ۱۲۸۴، سحه ها ۶ / ۴۳۴۶ ، مشترک ۱۱ / ۱۵۷۴).

کامکار تا استیلای میرزا سلطان حسین بایقرا بر ولایت خراسان ، و جلوس بر تخت هرات، در مطلع السعدین و روضة الصفا به تفصیل مرقوم شده . و صاحب حبیب السیر تفصیل احوال میرزا سلطان حسین ، بر ذکر آنها افزوده ، بلکه احوال اولاد سلطان سعید ابوسعید میرزا را نیز ذکر کرده است، و حالات واقعات حضرت فردوس مکان، بابر پادشاه را تا سال نهصد و سی هجری به قید قلم آورده .

اما بعد از این کتب، آنچه به عرصهٔ ظهور آمد، یکی واقعات بابری [1] است ، که آن حضرت خود به تفصیل نوشته اند. دیگر تاریخ جوهر آفتابچی [2] است، مشتمل بر احوال حضرت جنّت آشیانی همایون پادشاه . امّا عبارتش بسیار بی رتبه است. تفصیل احوال آن حضرت را در اکبر نامه شیخ ابوالفضل [3] و اقبالنامهٔ [4] معتمد خان باید جست ، که به تفصیل مذکور است.

اما احوال حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه ، خود در چندین کتاب به شرح و بسط مسطور شده ، و در هر کتاب بعضی و اعظم این کتب اکبر نامه‌است، تألیف شیخ ابو الفضل ، که احوال چهل و شش سالهٔ سلطنت آن حضرت را به تفصیل تمام، در آن کتاب عالی مقام درج ساخته، و احوال چهار سال باقی را شیخ عنایت الله نامی [5] نوشته به تکملهٔ اکبر نامه شهرت دارد و اقبالنامهٔ شریفی معتمد خان ، خود تمام احوال پنجاه سال را حاوی است، و [نیز] در طبقات اکبری [6] و در تاریخ ملا عبدالقادر بدایونی [7] تا چهل سال مذکور است و همچنین

---

۱ - که « بابرنامه » و «تزوک بابری» نیز نامیده می شود ،که به کوشش عبدالرحیم خان خانان از زبان ترکی جغتایی به فارسی برگردانده شده است(دریعه ۲۵ / ۳۰ ؛ استوری ۱ / ۵۳۰، ۵۳۳، نسخه ها ۶ / ۲۶۳۳ ؛ مشترک ۱۰ / ۳۹۳ و ۱۲ / ۱۸۴۳).

۲ - همان تذکرة الواقعات همایونی است(دریعه ۲۵ / ۲۴۰ ، همایون شاهی ، استوری ۱ / ۵۳۶ ، نسخه ها ۶ / ۴۶۳۱ ؛ مشترک ۱۰ / ۳۹۶ و ۱۲ / ۱۹۰۰).

۳ - علمی ، نگاشتهٔ ۱۰۰۴ تا ۱۰۱۰ ق (دریعه ۲۵ / ۲۷۶ ؛ الاکبری، استوری ۱ / ۵۴۳ ، ۱۳۱۴ ، نسخه‌ها ۶ / ۴۵۸۰ ، مشترک ۱۰ / ۴۰۲ و ۱۲ / ۱۸۳۸).

۴ - اقبالنامهٔ جهانگیری نگاشته ۱۰۲۹ ق (دریعه ۲ / ۲۶۶ ؛ استوری ۱ / ۵۶۱ ، ۱۳۱۶ ، مشار ۱ / ۴۵۳ (نشانی ۲ چاپ)، نسخه ها ۶ / ۴۵۷۶ ، مشترک ۱۰ / ۴۲۲ و ۱۲ / ۱۸۳۷).

۵ - عنایت الله جونپوری لاهوری (استوری ۱ / ۵۴۷ ، نسخه ها ۶ / ۴۶۳۶ ، مشترک ۱۰ / ۴۰۸ و ۱۲ / ۱۸۴۰).

۶ - یا طبقات اکبر شاهی نظام الدین احمد هروی (د ۱۰۰۳ ق) (استوری ۱ / ۴۳۳ ، ۸۰۵ ؛ نسخه‌ها ۶ / ۴۶۶۹ ؛ مشترک ۱۰ / ۳۹۷ و ۱۲ / ۱۹۴۱).

در تاریخ الفی و تاریخ فرشته [۸] و غیر اینها نیز نبذی از مآثر جهانبانی وملک ستانی آن پادشاه ظفر دستگاه مسطور است.

اما در احوال حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه ، آنچه متداول است، یکی جلد دوم اقبالنامهٔ شریف معتمد خان است، اما چندان مبسوط ننوشته. دیگر مآثر جهانگیری [۹] تألیف خواجه کامکار ، مخاطب به غیرت خان ، برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ ، و آن نیز مانند اقبالنامه است و جهانگیر نامه [۱۰] که آن حضرت خود احوال خود را نوشته اند، به جمیع وجوه از این هر دو کتاب بهتر است. اما زیاده از احوال هژده ساله به نظر نرسیده است.

اما در احوال حضرت فردوس آشیانی اعلی حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی ، کتاب پادشاه نامه [۱۱] که جلد اول و ثانی آن تألیف ملا عبدالحمید لاهوری است، و جلد ثالث جمع محمد وارث است. کتابی است به غایت مفید ؛ زیرا که جمیع خصوصیات و آنچه دانستن آن ضروری است: همه را به تفصیل از ابتدای جلوس تا انتهای سال سیم (سی ام) شامل است. باقی ماندهٔ یک سال و سه ماه آن در کتاب عمل صالح [۱۲] تألیف محمد صالح کنبوه مذکور است ، لیکن نه به این جامعیت که پادشاهنامه دارد.

و اما کتاب عمل صالح نیز کتاب خوبی است ، و احوال اعلی حضرت از ابتدای تولد تا هنگام وفات در آن مذکور است، و در ذکر مجاری احوال آن

---

۷ - منظور او منتخب التواریخ اوست، که جلد دوم آن ویژهٔ چهل سال حکومت اکبر پادشاه است و نو آوری های او (ذریعه ۲۲ / ۳۹۰ ؛ استوری ۱ / ۸۰۵ ، ۴۳۹ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۷۰۲ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۰۱ و ۱۲ / ۱۹۷۹).

۸ - یا گلشن ابراهیمی هندو شاه استرآبادی ، نگاشتهٔ ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۸ ق (ذریعه ۳ / ۲۷۲ و ۱۸/۲۲۳؛ استوری ۱ / ۴۴۶ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۶۸۳ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۱۴ و ۱۲ / ۱۹۶۳).

۹ - نگاشته ۱۰۴۰ ق (استوری ۱ / ۵۶۳ ، ۱۳۱۶ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۶۹۲ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۳۳ و ۱۲ / ۱۹۶۷).

۱۰ - همان توزک جهانگیری و واقعات جهانگیری است(ذریعه ۲۱ / ۳۹۰ ؛ مقالات جهانگیری ، همان ۲۵ / ۲۰؛ واقعات جهانگیری؛ استوری ۱ / ۵۵۶؛ مشار ۱ / ۱۴۴۵ ؛ توزک جهانگیری ؛ نسخه‌ها ۶ / ۴۶۴۰ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۲۸ و ۱۲ / ۱۹۰۶).

۱۱ - که شاهجهان نامه نیز نامیده می شود(ذریعه ۱۳ / ۱۴ ؛ شاهجهان نامه ؛ استوری ۱ / ۵۷۵ ، ۸۱۷ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۵۹۰ ، ۴۵۹۲ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۴۰ ، ۴۴۷ و ۱۲ / ۱۸۵۰ ، ۱۸۵۱).

۱۲ - نام دیگرش شاهجهان نامه است.نگاشتهٔ ۱۰۸۰ ق (استوری ۱/ ۵۸۰ ، ۱۰۷۵ ؛ نسخه‌ها ۶ / ۴۶۷۸ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۵۱ و ۱۲ / ۱۹۴۸).

حضرت در ایام شاهزادگی ، شریف معتمد خان کتابی دارد که آن را « مقدّمهٔ پادشاهنامه »[1] توان گفت ، و امینای قزوینی منشی ، نیز احوال ده سال اول سلطنت اعلی حضرت را نوشته [که] با پادشاهنامهٔ عبدالحمید غیر از اختلاف عبارت تفاوتی ندارد.

اما احوال حضرت خلدمکان پادشاه عالم‌گیر جهان ستان، آنچه پیش از جلوس است در پادشاهنامه مندرج است ، و آنچه بعداز توجه به عزم صعود بر سریر سلطنت به ظهور آمده ، تا انقضای سال دهم در عالمگیر نامه و امینای قزوینی به تفصیل مشروح است. اما بعد از آن در ذکر وقایع چهل سال باقی سلطنت آن حضرت ، کتابی جاری به نظر نیامده. محمد ساقی معتمد خان که مآثر عالمگیری [2] نوشته ،کاری نکرده است. زیرا که بسیاری از سوانح عمده در آن کتاب متروک است. مثلاً مناصب پادشاهزاده ها و شاهزاده ها و رخصت آنها به انتظام صوبه جات یا به یساق های بزرگ که عمده ترین مقدمات سلطنت است، بعضی ها را نوشته و بعضی ها را ننوشته . چنانچه چهل هزاری شدن خلد منزل ، شاه عالم بهادر شاه و محمد اعظم شاه اصلاً مذکور نیست،که در کدام سال به وقوع آمده ، و رخصت و ملازمت این هر دو شاهزاده ، که به کرّات و مرّات به عمل آمده ، بعضی را مذکور کرده وبعضی متروک است. و همچنین از شاهزادهای دیگر و علی هذا القیاس عزل و نصب صوبجات از امراء نیز بعضی به قلم آمده: و بعضی ترک شده ، و هفت هزاری شدن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و شش هزاری شدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ ،که در اواخر سنهٔ [حیات] سالاری و سرلشکری منحصر در این دو سردار عمده بود، نیز مذکور نیست ،که در کدام سال به وقوع آمده . بر عکس این بعضی جزئیّات که اصلاً ذکر آن درکار نیست، و فایده بر ذکر آن مترتب نه ، ذکر می کند. مثل مشرفی جانماز خانه و استیلای ائمه و امثال آن، که به آشنایان او مقرر شده . غرض که این کتاب نزد تاریخ دانان چندان اعتبار ندارد. سوای این کتاب ، دو کتاب دیگر

---

۱ - بایستی منظورش احوال شاهزادگی شاهجهان باشد، که در ۱۰۴۷ ق نگاشته است (استوری ۱ / ۵۶۵؛ مشترک ۱۲ / ۱۸۳۲).

۲ - نام دیگرش عالمگیر نامه و واقعات عالمگیری است (ذریعه ۱۹ / ۸؛ مآثر یا واقعات عالمگیری؛ استوری ۱ / ۵۹۳؛ نسخه ها ۶ / ۴۶۷۵؛ مشترک ۱۰ / ۴۸۰ و ۱۲ / ۱۹۶۸).

شنیده ام که احوال تمام سلطنت حضرت خلدمکان عالمگیر در آن درج است، اما من ندیده ام : یکی آن که عبدالهادی نام ، نو مسلمی که خطاب کامور خان داشت، و خالی از قابلیتی نبود، می گفت که من کتابی تألیف نموده‌ام، مشتمل بر احوال سلاطین جغتای ، از حضرت صاحبقران تا حضرت خلدمکان ، و آن را در دو مجلد ساخته ام . جلد اول از حضرت صاحبقران تا آخر عهد اعلیحضرت صاحبقران ثانی ، و جلد دوم در ذکر وقایع زمان حضرت خلدمکان و بنده مکرر از او درخواست دیدن آن کتاب نمودم ، اما میسر نشد. و بعد از واقعهٔ آن عزیز، تلاش بهم رسانیدن آن نمودم. جلد اول بدست آمد، اما جلد ثانی که غرض اصلی دیدن آن است، تا حال میسر نشده [1] دویم شنیده ام که میر هاشم نامی در دکن، کتابی در ذکر وقایع سلطنت حضرت خلدمکان عالمگیر تألیف نموده ، و در آن کتاب آنچه خود به رأی العین مشاهده نموده،مفصل تر نوشته است، اما آن کتاب را ندیده ام.[2]

اما در احوال حضرت خلد منزل [بهادر شاه] به موجب حکم آن حضرت، میرزا محمد مشهور به نعمت خان [حاجی عالی] ، که ثانی الحال دانشمند خان خطاب یافته بود،[3] کتابی نوشته تا سنهٔ ثالثه از جلوس مرقوم نموده. اگرچه خوش عبارت است، اما عادت زشت خود را که هزل است، در بعضی جا، نیزکار فرموده.

و در زمان پادشاه مرحوم فرخ سیر، اخلاصی خان نو مسلم ، که مردی صاحب کمال بود، به نوشتن وقایع زمان ایشان مأمور شده بود، و همچنین میر

---

۱ - از کامور خان سه کتاب در دست است ۱) همت گلشن محمد شاهی که تاریخ جهان است به ویژه هند تا ۱۱۳۲ ق (استوری ۴۵۹ ، مشترک ۱۱ / ۱۴۱۱)؛ تاریخ جهانگیری یا جهانگیر نامه (مشترک ۱۲ / ۱۸۶۲ ، نسخه ها ۶ / ۴۶۰۲ ، ۴۶۴۳)، ۳) تذکرهٔ سلاطین جغتای که از تیمور تا محمد شاه (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ق) را در بردار. این دو کتاب اخیر ، به ویژه سومین می تواند همان کتابی باشد که در این گفتار از آن سخن رفته است.

۲ - محمد هاشم ، خافیخان (۱۰۷۴ - ۱۱۴۴) کتابی به نام منتخب اللباب در تاریخ عمومی هند، به ویژه روزگار تیموریان هند در دکن نگاشته است، که بایستی همین کتاب باشد (استوری ۱ / ۴۶۰ تا ۴۶۸، نسخه ها ۶ / ۴۷۰۳ ، مشترک ۱۰ / ۴۹۱ و ۱۲ / ۱۹۸۰).

۳ - از نعمت خان عالی شیرازی ۰ د ۱۱۲۲ ق) چند عنوان کتاب در تاریخ بهادر شاه یاد شده ، که برای تفکیک آنها نیاز به بررسی بیشتر است بهادر نامه ، تاریخ بهادر شاهی ، بهادر شاه نامه ، جنگنامه، رزمنامه ، شاهنامه (استوری ۱ / ۶۰۰ ، مشترک ۱۲ / ۱۸۴۷ ، ۱۸۵۷ ، ۱۸۹۷ ، ۱۹۱۰).

محمد احسن نامی که معانی خان خطاب داشت و ایجاد تخلص می کرد [۱]، و منشی به غایت زبردست بود، به موجب حکم ، داستانی چند از وقایع زمان سلطنت آن مرحوم مظلوم نوشته بود. اما تألیف این هر دو عزیز شهرتی نیافت، و در زمان سلطنت حضرت فردوس آرامگاه محمد پادشاه محمد محسن نامی که فاضل و منشی خوب بود ، به انشای وقایع سلطنت آن حضرت مأمور شده بود، و احوال چند ساله را به عبارتی خوب نوشته بود، در سال هزار و صد و پنجاه و دو هجری آن عزیز وفات یافت، و به سبب ناقابلی پسرش آن مسودات تلف شد.

اما در باب تفصیل احوال سلاطین هندوستان که اکثر پیش از خواقین گورگانیه بوده اند، وبعضی متأخر از آن طبقات و ادراک عصر آن حضرت نیز نموده‌اند، جامع ترین کتب تاریخ فرشته است، و بعد از او در رتبهٔ طبقات اکبری زیرا که احوال طبقات ملوک دکن را به غایت کم نوشته و باوجود آن که این هر دو کتاب ، حاوی جمیع طبقات ملوکی هند اند، احوال بعضی از طبقات را بسیار مجمل نوشته . مثل ملوک بنگاله و ملوک سند و سوای این هر دو کتاب ، بعضی کتب دیگر هم هست ، اما مخصوص به یک طبقه از طبقات ملوک هند، مثل تاریخ بدائونی،که مخصوص سلاطین دهلی است و تاریخ ملا داود بیدرمی [۲] در ذکر سلاطین بهمنیهٔ دکن ، و برهان المآثر [۳] که در ذکر احوال نظام الملکیه حکام است و تاریخ قطبشاهی [۴] که احوال والیان حیدرآباد است، و مرآت سکندری [۵] در ذکر ملوک گجرات و در ذکر این طایفه ، تاریخی به زبان عربی نیز هست ، موسوم به ظفرالواله یا مظفر واله (چنین)، و همچنین ولایت سندنیز تاریخی دارد و جهت کشمیر تاریخی تألیف شده و سوای آن نیز کتاب های دیگر هست که

---

۱ - نگارندهٔ تاریخ فتوحات آصفی (استوری ۱ / ۶۰۵ ، ۷۴۸ ؛ مشترک ۱۲ / ۱۸۷۷؛ شاهنامهٔ دکن ؛ نسخه‌ها ۴ / ۲۹۵۹ ؛ مشترک ۱۲ / ۱۹۳۸).

۲ - به نام تحفة السلاطین که میان ۸۰۰ - ۸۲۰ نگاشته است (مشترک ۱۲ / ۱۸۹۶).

۳ - نگاشتهٔ سید علی طباطبایی در ۱۰۰۰ ق (استوری ۱ / ۷۴۰ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۱۳ ، ۸۴۶ و ۱۲ / ۱۸۴۶ ؛ مشار ۱ / ۷۵۷).

۴ - تاریخ قطبشاهی نگاشتهٔ نظام الدین احمد، نیمهٔ یکم سدهٔ ۱۱ ق (مشترک ۱۲ / ۱۸۸۰).

۵ - یا مرآت اسکندری از اسکندری منجهو، چند بار چاپ شده (ذریعه ۲۰ / ۲۶۳ ؛ استوری ۱ / ۷۲۸ ؛ نسخه ها ۶ / ۴۶۹۷ ؛ مشترک ۱۰ / ۴۱۹ و ۱۲ / ۱۹۷۴).

شمّه‌ای از ملوک سابق هند در آن مندرج است، مثل تاج المآثر[۱] و طبقات ناصری[۲] و خزاین الفتوح[۳] و محامد محمدی (چنین) و تاریخ فیروز شاهی[۴] و تغلق نامه[۵] نظم امیر خسرو دهلوی، تاریخ مبارکشاهی[۶] و طبقات بهادر شاهی و غیر آن. لیکن این کتاب ها در این دیار کمتر متداول است و اگر احیاناً بدست می‌آید، نسخهٔ صحیح نمی باشد.

اگر بزرگان عصر و ارکان سلطنت توجه نمایند. و از روی وقایع کلّ سوانح ایّام دولت قوی صولت این سلسلهٔ علیّه از ابتدای سال یازدهم جلوس میمنت مأنوس خلدمکان[۷]، تا این زمان، که سال مقدس هجری یک هزار و یکصد و شصت و دو رسیده، در رشتهٔ تنظیم کشیده، و تألیفی بر روی کار آورده شود، حقی عظیم بر منسوبان این دودمان عالی شأن ثابت کرده باشند، و ماذلك علی اللّه بعزیز. تمت الرّساله.



۱ - از حسن نظامی نیشابوری، نگاشته پیش از ۶۰۲ ق (ذریعه ۳ / ۲۰۷؛ استوری ۱ / ۴۹۴: ۱۳۱۰؛ نسخه ها ۶ / ۳۵۹۳؛ مشترک ۱۱ / ۱۴۴۵ و ۱۲ / ۱۸۹۲).

۲ - طبقات ناصری، منهاج عثمان سراج، سدهٔ ۷ ق (ذریعه ۱۵ / ۱۵۲؛ استوری ۱ / ۶۸؛ برگل ۲ / ۴۴۵؛ مشترک ۱۱ / ۱۳۹۱ و ۱۰ / ۸۸).

۳ - یا تاریخ علایی، از امیر خسرو دهلوی، نگاشتهٔ ۷۱۱ ق (ذریعه ۸ / ۱۵۵؛ استوری ۱ / ۵۰۲، ۱۳۱۰؛ نسخه ها ۶ / ۴۶۵۰؛ مشترک ۱۰ / ۳۹۱ و ۲ / ۱۹۱۹).

۴ - از شمس سراج عفیف، پیرامون ۸۰۱ ق (استوری ۱ / ۵۱۱؛ مشار ۱ / ۱۱۱۷؛ مشترک ۱۲ / ۱۸۷۹).

۵ - مشترک ۱۲ / ۱۹۰۲؛ ذریعه ۱۹ / ۱۴۲؛ استوری ۱ / ۵۰۴، ۱۳۱۱.

۶ - از یحیی سرهندی، سدهٔ ۹ ق (مشترک ۱۲ / ۱۸۸۵).

۷ - منظور او یازدهمین سال پادشاهی عالمگیر (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ق) می باشد، تا دنباله ای باشد بر پادشاهنامهٔ محمد کاظم امینای قزوینی، که ده سالهٔ آغازین شاهی او را نگاشته بود.

اندیشه
و
اندیشه مندان(۱)

ویژه نامهٔ اقبال

پرفسور دکتر صغری بانو شکفته [*]

توحید در شعر و اندیشهٔ اقبال

چکیده :
یکسونگریستن و یکسان نگریستن ، توحید الهی است که اقبال در آثارش بر آن تأکید مضاعف دارد. وی برای انسان شرقی تنها یک راه را مسلم می داند و آن راه رسول خدا(ص) است و دیگر راهها را شیطانی و خطا می شمارد. وی تأکید می کند که دین اسلام هم ردیف فطرت آدمی است که می تواند او را به سوی جامعه سالم انسانی سوق دهد.

انسان عصر حاضر کائنات را بوسیلهٔ عقل مسخر کرده است و فکر می‌کند که در عصر روشنگری زندگی بسر می برد، اما غالباً از دین و مذهب و اخلاق دورشده بخصوص اهالی سرزمینهای شرق در مقابل تجلیات ظاهری و مادی دلباخته اند و شیفتگی آنها بر تمدن افرنگ تا حد جنون رسیده است، که نشانهٔ بسیار خطرناکی است. آنها نمی دانند که تسخیر کردن جهان مادی آسان است اما دگرگون ساختن درون انسان کاری بس دشوار است! مسلمانان نباید این نکته مهم را از چشم دور کنند که تنها از نیروی ایمان ممکن است که درون و باطن انسانی منقلب گردد؛ بقول جلال الدین محمد رومی مسخر کردن این «دژ»، که نفس انسان است، بسیار مشکل است:

کشتن این کار عقل و هوش نیست　　　شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست[۱]

آری! این دیو را فقط می توان بوسیلهٔ دین تسخیر کرد و آنهم دینی که پیامبر اکرم حضرت محمد مصطفی (ص) عرضه کرده اند که الحق دین برگزیدهٔ خداوند کریم است. [۲]

---

* - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد.

اما عجب اینست که، این عصر که فضا را تسخیر کرده و بر عقل و علم و هنر و صنعت می نازد و بقول اقبال ابزاری است در دست انسان و وسیله برای آسایش و راحتی است، انسان عصر حاضر آنرا حاکم مطلق قرار می دهد و دین و اخلاق را پشت سرگذاشته است! وی در اثر معروف خود ، ضرب کلیم -که بزبان اردو نگاشته - می گوید:

یه عیش فراوان،یه حکومت، یه تجارت　　دل سینه بی نور مین محروم تسلی۳

و در مثنوی اسرار خودی می گوید:

دست و دندان و دماغ وچشم وگوش　　فکر وتخییل و شعور و یاد و هوش

زندگی مرکب چو در جنگگاه باخت　　بهر حفظ خویش این آلات ساخت ۴

اقبال نه فقط این، بلکه عصر حاضر را مثل شب تاریک می پندارد که در آن هر شیئی ناپخته است:

پخته افکار کهان دهوندن جائے کوئی　　اس زمانے کی هوا رکهتی هے هرچیز خام

مدرسه عقل کو آزاد تو کر دیتا هے مگر　　چهور جاتا هے خیالات کو بے ربط و نظام

مرده لادینی افکار سے افرنگ مین عشق　　عقل بی ربطی افکار سے مشرق مین غلام ۵

اقبال می‌گوید که این عصر، غارت گرِ دین‌است ونهادش کافرانه است،۶ چنانچه ملت راهشدار می‌دهد و می گوید ضمیر مغرب تاجرانه است وضمیر مشرق نیز راهبانه شده :

ضمیر مغرب هے تاجرانه ضمیر مشرق راهبانه

وهان دگرگون هے لحظه‌لحظه یهان بدلتانهین زمانه ۷

جای دیگر به اهالی سرزمین شرق می گوید :

تیرے دین و ادب سے آرهی هے بوی راهبانی

یهی هے مرنے والی امتون کا عالم پیری ۸

بازموازنهٔ اقوام شرق و غرب می کند و می گوید:

نظر آتے نهین بے پرده حقایق ان کو　　آنکه جنکی هوئی محکومی وتقلید سے کور

زنده کرسکتی هے ایران و عرب کو کیونکر　　یه فرنگی مدنیت که جو هے خود لب گور۹

علت این انتقاد گرم اقبال بدین جهت بود که این فیلسوف و مصلح ملت

در چنان محیطی چشم گشوده بود که فیلسوفان سرزمین عرب مثل امروز تکیه بر عقل و خرد کرده دین را از عقل جدا ساخته بلکه یک گام فراتر نهاده اخلاق را نیز از مذهب جدا کرده بودند. فیلسوفان قدیم مانند افلاطون و ارسطو که اولین قدم در راه نهاده بودند همواره به عقل گرائی توجه داشتند و سپس کانت سن سیمون ، فریدرک کاپلستون و ولتر روی این موضوع بحث طولانی کردند آنها عقیده داشتند که مذهب دشمن پیشرفت فکری و حریف عقل و خرد است؛ ۱۰ اما علامه اقبال که مردی بود متدین و روشنفکر و دانش و توانائی و عقل و خرد وی از دانایی وی در دین و ایمان برخاسته بود به این نکته پی برد که پیشرفتهای معجز آسای انسان امروزی بوسیله عقل و خرد نصیبش گردیده و فقط بعلت نداشتن ایمان، روح وی پژمرده و خلق و خوی آدمیت وی مرده است :

فساد قلب و نظر هے فرنگ کی تهذیب　　　که روح اس مین مدنیت کی ره سکی نه عفیف
رهے نه روح مین پاکیزگی تو هے ناپید　　　ضمیر پاک و خیال بلند و ذوق لطیف ۱۱

و به فارسی توصیه می کند :

ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو　　　مؤمن خودکافر افرنگ شو

اقبال عقیده دارد که رمز حیات جاویدانی را باید در قرآن جستجو کرد و درمان تن مرده انسانیت را از آیات کلام الله مجید دریافت که در آن شفا و رحمت است. ۱۲

ترجمه به فارسی : « ما آنچه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الّهی بر اهل ایمان است». برای همین می سراید :

گر تو میخواهی مسلمان زیستن　　　نیست ممکن جز به قرآن زیستن

الحق دین مبین اسلام در سایهٔ وحی الّهی سراسر شئونات زندگی بشر را راهنمائی می کند، ولی این عصر که سطح دانش هر روز ترقی می یابد و اسباب آسایش و راحتی و نشاط را فزونی می دهد، برای دین و ایمان جای خالی نگذاشته و موجب بروز تشنجات عصبی و فکری شده است. اگرچه اقبال از پیشرفتهای علمی، هنری و صنعتی نیک آگاه بود و اعتراف هم می کند، اما می‌خواهد که ملت مسلمان این علوم را با چشمهٔ زلال توحید تطهیر سازد. وی می‌گوید:

کهلے هین سب کے لئے غربیون کے میخانه　　　علوم تازه کی سرمستیان گناه نهین ۱۳

اسی سرور مین پوشیده تیری موت بهی هـ تیرے بـدن مـین اگـر سـو ز لا اله نـهین

ترجمه :

(میخانه های غرب برای همه باز است و سرخوشی های علوم جدید گناه نیست .

مرگ تو هم درین سرور پنهان است چنانچه در بدن سوز لا آله موجود نیست.)

اما این را هم می گوید که اگر تو جوهر توحید (لا اله) داشته باشی تعلیم فرنگی خطری ندارد. به جاوید - فرزند خود - موعظه می کند :

غـارت گـر دیـن هـے یـه زمـانه هـے اسکـی نهـاد کـافرانـه

جوهر مین هـو لا اله تـو کیا خـوف تـعلیم هـو گـر فرنگیـانه ۱۴

جای دیگر هشدار می دهد که درون غربیان از دین تهی است:

ضمیر اس مـدنیت کـا دیـن سـے هـے خـالی فرنگیون مین اخوت کا هـے نسب په قیام۱۵

بنظر اقبال عقل محض در غار تاریکی بسر می برد، بـاید چـراغ وحـی راهنمای او باشد و هر گامی در اتباع حضرت محمد مصطفی (ص) برداشـته باشد که، آخرین پیامبر خدا بوده و دین برگزیدهٔ خداوندی را آورده که در آن نجات بشریت است، حیات جاویدان را بشارت می دهد، چنانچه مـی گـوید که‌عقل و دانش، ایمان و وحی باهم گام بر می دارند. چنانچه از تقلید فـرنگ احتراز لازم است که دین را عامل عقب ماندگی قرار می دهند . اما در نظر اقبال زندگی بدون دین مانند خس و خاشاک است و بی آن عقل زهر هلاهل، اما همین عقل جهت حفاظت دین است و نهایت تریاق هر زهر می باشد.

اس سـیل سـبک سـیر کـے آگـے عقل ونظر وعلم و هنرهین‌خس‌وخاشاک ۱۶

لا دین هو تو هـے زهر هلاهل سـے بهی برهکر هو دین‌کی‌حفـاظت مین‌توهرزهرکـاتریاق

اقبال که فلسفهٔ شرق و غرب را مطالعه کرده بود ، می دانست که بعضی از اندیشمندان و فیلسوفان ، مانند آگستینوس و بوئنیوس مسألهٔ عقل و ایمان و وحی را مطرح کرده بودند و می گفتند که عقل خادم وحـی است و شنـاخت حقیقی بر اساس وحی حاصل می شود . لذا اولیت با ایمان است. و در نـظر اریجنا عقل و وحی هر دو منبع حقیقت و هر دو منشأ الّهی دارند.۱۷

اقبال که یک مرد مسلمان بود ایمان دارد که فقط دین حنیف اسلام هم ردیف فطرت آدمی است، فقط این دین بشر را سوی جامعهٔ سالم انسانی با ثمرهٔ علم و حکمت سوق می دهد. تنها عقل، که زمینی است ، تا یک حد محدود پیشرفت می کند، بیرون از آن دنیای مادی پا نمی نهد. اما دین حدود و ثغور ندارد ازین جهت که حس انسان بر روح و روح به خداوند کریم باز می‌گردد، پس آنسوی کائنات هم دنیائی دارد که انسان بوسیله دین و ایمان آنرا تسخیر می کند وکلید آن در عقیده به توحید مضمر است و فرنگیان از این جوهر بی خبرند. وی می گوید:

عرب کے سوزمین ساز عجم هے　　　حرم کا راز توحید امم هے
تهی وحدت سے اندیشهٔ غرب　　　که تهذیب فرنگی بے حرم هے۱۸

جای دیگر پیرامون تعلیم و پیشرفت عصر حاضر در ضمن تضمین بر شعر ملا عرشی می سراید :

«تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو　　　کانچه کشتیم ز خجلت نتوان کرد درو۱۹

وگاهی شکوه می کند:

خوش تو هین هم بهی جوانون کی ترقی سے مگر
لب خندان سے نکل جاتی هے فریاد بهی ساتهـ
هم سمجهتے تهے که لائیگی فراغت تعلیم
کیا خبر تهی که چلا آئیگا الحاد بهی ساتهـ
گهر مین پرویز کے شیرین تو هوئی جلوه نما
لے کے آئی هے مگر تیشهٔ فرهاد بهی ساتهـ ۲۰

پس بدون « لا اله » دانش حاضر قاتل است :

گلا تو گهونت دیا اهل مدرسه نے ترا
کهان سے آئے صدا لا اله الا الله ۲۱

آری به نظر اقبال علوم و دانش افرنگ طُوری است بی کلیم و شعله ایست بی خلیل چنانچه در جواب که عقل حاکمیت مطلق دارد و همه چیز را سامان می دهد ، چنین شرح می دهد:

در جهـــان کـــیف و کـــم گـــردید عـــقل　　پـــی بـــه مـــنزل بـــرد از «تـــوحید» عـــقل

ورنـــه ایـــن بیچـــاره را مـــنزل کجـــاست　　کشـــتی ادراک را ســـاحل کجـــاست

اهـــل حـــق را رمـــز تـــوحید از بـــراست　　دراتـــی الرحـــمن عـــبداً مـــضمر است۲۲

این توحید است که اسود را احمر می کند ،ظلمت را مبدل به نور می کند :

اسود از توحید احمر می شود۲۳

اقبال نقص وکمبود فلسفهٔ غرب را درک کرد و متوجه شد که مسلمانان آن عصر تحت تأثیر فیلسوفان یونانی و اروپائی شده اند.

این فلسفه های پُر طمطراق از ارسطو، افلاطون و افلاطونیان جدید گرفته تا فیلسوفان عصر وی سودی به انسان نرسانیدند بلکه نتیجه بالعکس داد. چنانچه اقبال فلسفه افلاطونی را تکذیب نموده در مثنوی اسرار خودی وی را راهب دیرینه نامیده به ملت اسلامیه هشدار داده می گوید ملت اسلامیه و ادبیات آنها از افکار خواب آور وی تأثیر عظیم پذیرفته و مسلک گوسفندی اختیار کرده اند، از تخیلات او احتراز واجب است :

راهب دیـــرینه افـــلاطون حکـــیم　　از گـــروه گـــوسفندان قـــدیم

رخش او در ظـــلمت مـــعقول گـــم　　در کهستـــان وجـــود انگـــنده ســـم

گـــفت سرّ زنـــدگی در مـــردن است　　شمع را صد جـلوه از افسردن است

بـــر تخیّلهـــای مـــا فرمـــانرواست　　جام او خـواب آور و گـیتی ربـاست

بسکـــه از ذوق عـــمل مـــحروم بـــود　　جـــان او وارفـــتهٔ مـــعدوم بـــود۲۴

برای فیلسوف آلمان نطشه هم که در آخر عمر دیوانه شد، می گوید

اگر هوتا وه مجذوب فرنگی اس زمانه مین　　تو اقبال اس کو سمجهاتا که کبریا کیا هـ۲۵

جای دیگر می گوید :

حریف نکتهٔ توحید هوسکا نه حکیم نگاه چاهیی اسرار لا اله کی لئے ۲۶

اقبال در چنین وضع ریشهٔ مشکلات بشر بویژه مشکلات اقوام مسلمان را در دین اسلام جست که همیشه بر عمل تأکید و اصرار کرده است.

در آیات زیبا و دلنشین هر کجا که ذکر ایمان آمده است، صحبتی از عمل هم موجود است.

یا ایها الذین آمنو و عملوا الصالحات . و در سورهٔ عصر هم اشاره رفته است که انسان در خسران است۲۷. امّانه آنهائی که عمل صالح کردند. پس در نظر اقبال تکیه بر توحید که نشانهٔ ایمان است و پیروی از پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی(ص) تنها وسیلهٔ نجات بشر است . پس بشر راهی جز اینکه خود را در آغوش اسلام افگند، ندارد. اقبال ابیات فراوانی دارد که در آن ایمان راسخ به توحید، ایمان و عشق به رسول اکرم (ص) و نیروی کلمهٔ «لا اله » را شرح داده است. که درین سرّ اصل و رمز بقا است.

مرد از توحید لا هوتی شود ملت از توحید جبروتی شود

***

گر به الله الصمد دل بسته ای از حد اسباب بیرون جسته ای۲۸

***

یک شود توحید را مشهود کن غائبش را از عمل موجود کن۲۹

***

عشق را از شغل لا آگاه کن آشنای راز الا الله کن۳۰

اقبال غیر از آتش الله هو در وجود مسلمان و عشق رسول (ص) وآل در سینهٔ وی می خواهد سوز صبح گاهی در عبادات نیز پیدا شود.

درین شک نیست که انسان همیشه در جستجوی «بی نهایت » است و فقط ذات احد و صمد و حی و قیوم است که وی را بوسیله «وحی» قوت وتمکین عطا می کند. پست زیر سایه اش بلند و خاکش ارجمند می‌شود:

قدرت او برگزیند بنده را نوع دیگر آفریند بنده را

در ره حق تیز تر گردد گلش گرم تراز برق خون اندر رگش

بیم و شک میرد عمل گیرد حیات　　　چشم می بیند ضمیر کائنات ۳۱

اقبال تصور می کند که بت های تمدن غرب بعلت بی توجهی به دین ، شکسته شده اند و غیر از خوف و حزن و یاس و شک که بنظر وی ام الخبائث و قاطع حیات هستند، چیز دیگر ببار نیاوردند. فقط توحید ازالهٔ این امراض می‌کند.۳۲
او همچنین نظر دارد که دوری ازین عقیده موجب مرگ می شود، چنانچه در ارمغان حجاز می گوید: .

نصیب اوست مرگ ناتمامی　　　مسلمانی که بی الله هو زیست ۳۳

اقبال که توحید را رکن اول ارکان اساسی ملّت می پندارد که از عمل صالح امتحان بنده را می گیرد و زیر پای او جهان مادی را می آورد:

مرد میدان زنده از الله هوست　　　زیرپای او جهان چارسوست

در حقیقت علم و حکمت ، اساس دین از همین عقیده پایه گذاری می شود ، همان عقیده است که مقام عبودیت را محکم می کند:

چون مقام عبده محکم شود　　　کاسهٔ دریوزه، جام جم شود

بعد از توحید، علامه اقبال توجه مسلمانان را به مودت و محبت آن انسان کامل منعطف می سازدکه ناجی بشریت هستند. آن که با استناد «خلق عظیم »اسوه کامل برای انسانیت و رحمت عالم آمده اند. محبوبی هستند که در قلوب مسلمانان جای دارند پس باید از عشق آتشین وی ایمان را راسخ کنیم. او به ملت بیضا توصیه می کند:

هست معشوقی نهان اندر دلت　　　چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او ز خوبان خوبتر　　　خوشتر و زیباتر و محبوب تر
دل ز عشق او توانا می شود　　　خاک همدوش ثریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد　　　آمد اندر وجد و بر افلاک شد۳۴

شاعر دلسوز ما تلقی می کند که نباید امت اسلامی شعار مصطفی(ص) از دست رها کند و نباید کتاب الّهی را فراموش کند، همین شعار مسلمانی است.

تا شعار مصطفی(ص) از دست رفت | قـوم را رمـز بقـا از دست رفت
از تـلاوت بـر تـو حـق دارد کتـاب | تـو ازو کـامی کـه میخواهی بیـاب
گر تـو میخواهـی مسلمـان زیسـتن | نیست ممکن جـز بـقرآن زیسـتن۳۵

شاعر ما می‌دانست که هدف شریعت محمدی و شعار رسالتماب ابلاغ توحید بود که در اصل هدف آن ایجاد وحدت جامعهٔ اسلامی است. روشن است که اصل دین معرفت خداوند یکتا و یگانه است وکمال معرفت تصدیق ذات احد با صفات الهیه وکمال تصدیق ایمان مبتنی بر توحید است ، ایمان بر خالقیت و ربوبیت و الوهیت وی، یعنی آن احد و صمد ولم یزل و لا یزال خالق ، معبودی هست، کسی دیگر غیر از او لایق پرستش نیست. هر کس لا اله الا الله بر زبان آورده و از قلب و عمل تصدیق کرده ، این جهان را بخود گم کرده است.
در جاوید نامه می گوید :

هـر کـه حـرف لا اله ازبـرکند | عـالمی را گـم بـخویش انـدر کـند

نقش غیر الله را از لوح قلب شسته و بمنزله ای می‌رسد کـه اگـر مـعبودش لا شریک است، عبد وی نیز بی نیاز از غیر می شود .گوید :

مسـلم استی بـی نیـاز از غـیر شـو | اهـل عـالم را سـراپـا خـیر شـو

بنظر اقبال چون عبد اقرار می کند معبود وی خالق کل کائنات است پس خلق و امر ،ایجاد و تدبیر و تقدیر همه در دست او الا له الخلق و الامر ۳۶ همین عقیده اعتبار ملت بیضا است که از ما سٔوی بیگانه و بر چراغ مصطفی (ص) پروانـه است :

مـلت بیضـا تـن و جـان لا اله | سـاز مـا را پـرده گـردان لا اله
لا اله سرمـایهٔ اسـرار مـا | رشـته اش شـیرازهٔ افکـار مـا
قـوم را انـدیشه هـا بـاید یکـی | در ضـمیرش مدعـا بـاید یکـی
جـذبه بـاید در سـرشت او یکی | هم عیار خـوب و زشت بـاید یکی
رشـتهٔ ایـن قـوم مـثل انـجم است | چون نگـه هـم از نگـاه مـا گـم است
تـیر خـوش پیکـان یک کـیشیم مـا | یک‌نما، یک بین ، یک اندیشیم‌ما۳۷

پس اقبال ملت خوابیده را بیدار می کند:

ای که تو اندر حجره ها سازی سخن	نعرهٔ لا پیش نمرودی بزن
این که می بینی نیرزد با دو جو	از جلال لا اله آگاه شو ۳۸

آری اقبال ملتی که در خواب غفلت فرو رفته بود از ابیات آتشین و پر سوز بیدار کرد. اشعار وی دل دردمند و زخم خورده را التیام بخشید. گاهی اقبال بگونه ای نکته ها را فاش می کند که گوئی در ابرهای تاریکی ، تجلیات انوار الهیه انسان را از ظلمت بیرون می آورد که نا امیدی و یأس را محو می سازد.

اکنون پاره ای از ابیات اقبال را نقل می‌کنیم که در آن شرح « لا » و «الا» را می‌دهد - «لا» که ابتدا است و «الا» منتهی «لا» جلال است و «الا» جمال

نکته ای می گویم از مردان حال	امتان را لا جلال الاجمال
بنده را با خواجه خواهی در ستیز	تخم لا در مشت خاک او بریز۳۹
لوح دل از نقش غیر الله شست	ازکف خاکش دوصد هنگامه رُست ۴۰

در حقیقت اقبال توسط اشعار خود می خواست امت اسلامی را از چنگ تمدن افرنگ بیرون آورده به نقطهٔ اوج وشرف برساند. خودش گفته :

«نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست»

فیلسوف و مصلح شرق درک کرده بود که تمدن غربی از دوره رنسانس (Renaissance) اولین قدم را در راه درهم شکستن وحدت دینی مسلمانان برداشت، و مشاهده کرد که بزودی عرب و عجم تحت تأثیر آن تمدن آمدند، و تأثیر کلمهٔ توحید را از دست دادند. از تجلی عقیده توحید آدم را ثبات است پس خطاب به فرد و ملت بیضا کرده در ضمن ندای جمال می سراید:

بی تجلی نیست آدم را ثبات	جلوهٔ ما فرد و ملت را حیات
هر دو از توحید می گیرد کمال	زندگی این را جلال آن را جمال

کلیات فارسی ص ۷۸۰

فراموش کردند که اوج و اعتبار مسلمان از «لا اله» است. مقصد یک مؤمن از سرحد افرنگ جدا است، تهذیب و تمدن افرنگ مقام منتهای امت اسلامی نیست! فقط تکرار «لا اله» کافی نیست:

تو عرب هو یا عجم هو تیرا لا اله الا ‌‌‌‌‌‌ لغت غریب جب تک تیرا دل نه دے گواهی

پیرامون تمدن فرنگ می نالد:

هم چنان بینی که در دور فرنگ ‌‌ بندگی با خواجگی آمد به جنگ
روس را قلب و جگر گردیده خون ‌‌ از ضمیرش حرف لا آمد برون۴۱
کرده ام اندر مقاماتش نگه ‌‌ لا سلاطین لا کلیسا «لا اله» ۴۲

اقبال علاوه بر اشعار،بصورت نثر هم این پیام را ابلاغ کرده است، چنانچه در اثر معروف خود که بنام احیای فکر دینی در اسلام ، بزبان انگلیسی، است، می‌نویسد:
«شک نیست که اروپای جدید دستگاه اندیشه ای و مثالی تأسیس کرده است ولی تجربه نشان می‌دهد که حقیقتی که از راه عقل محض بدست می‌آید نمی تواند آن حرارت اعتقاد زنده ای را داشته باشد که تنها به الهام شخصی حاصل می شود، بهمین دلیل است که عدل محض چندان تأثیری در نوع بشر نکرده در صورتیکه دین پیوسته مایهٔ ارتقای افراد و تغییر شکل جوامع بشری بود، است.مثالیگری اروپا هرگز بصورت عامل زنده ای در حیات آن درنیامده و نتیجه آن «من » سرگردانی است که درمیان دموکراسی های ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می پردازد که کار منحصر آنها بهره کشی از درویشان به نفع توانگران است. سخن مرا باور کنید که اروپای امروز بزرگترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است».۴۳
همین فکر را در قالب شعر در آورده :

آدمیت زار نالید از فرنگ ‌‌ زندگی هنگامه برچید از فرنگ

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد / زیر گردون رسم لا دینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ای / هر زمان اندر کمین بره ای
مشکلات حضرت انسان ازوست / آدمیّت را غم پنهان ازوست
در نگاهش آدمی آب و گل است / کاروان زندگی بی منزل است

چنانچه تأکید می کند:

علم اشیاء خاک ما را کیمیا است / آه در افرنگ تأثیرش جدا است
عقل و علمش بی عیار خوب و زشت / چشم او بی نم دل او سنگ وخشت
علم ازو رسواست اندر شهر و دشت / جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت
دانش افرنگیان تیغی بدوش / در هلاک نوع انسان سخت کوش
آه از افرنگ و از آئین او / آه از اندیشهٔ لا دین او

***

دهوند رها هے فرنگ عیش جهان کا دوام / وای تمنای خام وای تمنای خام

افرنگ که در جستجوی «عیش دوام» است این محض تمنای خام وی است چنانچه به اقوام شرق توصیه و پند می دهد:

ای که جان را باز می دانی ز تن / سحر این تهذیب لا دینی شکن
روح شرق اندر تنش باید دمید / تا بگردد قفل معنی را کلید
عقل اندر حکم دل یزدانی است / چون ز دل آزاد شد شیطانی است
در جینوا چیست غیر از مکر و فن / صید تو این میش و آن نخچیر من

اقبال حرارت ایمان و گرمی عشق محمد (ص) و آل اطهار را در قلب مسلمان افروخته و فهمانده‌که اتباع سنت و پیروی افکار عالی آنها بهترین وسیلهٔ نجات دنیوی و اخروی است:

هر که عشق مصطفی(ص) سامان اوست / بحر و بر در گوشهٔ دامان اوست[۴۵]

چنانچه دانای راز به افتخار می گوید که قوم را رمز حیات آموختم و آن رمز همین بود که مسلم از سر نبی بیگانه شده بود و این بیت الحرم بتخانه شده

است. اقبال بت خانهٔ الحاد و کفر را باعشق مصطفوی و حیدری شکست:

خیره نه کرسکا مجهے جلوهٔ دانش فرنگ　　　سرمه هے میری آنکهکا خاک مدینه و نجف

پس از برافروختن آتش عشق محمد(ص) و آل اطهار اقبال برای مسلمان توجیه کرد که جهت نشر و اشاعت تعلیمات اسلامی تشکیل نظام اسلامی و مملکت که پایهٔ آن بر دین اسلام و شریعت محمدی باشد لازم است چنانچه در دیباچه خطبات خود انگیزه های آن را نیز بیان می کند و نقاب از چهرهٔ غربیان بر می‌دارد، و ملت بیضا را می فهماند که آنها نیاز به سه چیز دارند: «یکی تغییر روحانی از جهان - آزادی روحانی فرد و اصول اساسی دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند». ۴۶ برای اینکه فقط آزادی سیاسی و اجتماعی برای مسلمان کافی نیست .

شیخ محمد عبده چه خوب گفته : «از آن روزی که اروپا مذهب خویش را رها کرد جلو رفت و ترقی کرد اما از روزی که ما مذهب خویش را رها کردیم عقب رفته ایم». ۴۷

خلاصه اقبال وضع نابسامانی مسلمانان را سامان داد و در نتیجه مسلمانان شبه‌قاره هندو پاک بیدار شدند و مملکت اسلامی پاکستان در نقشه دنیا پدیدار شد.

اما امروز وضع ما بدتر شده ، روح ما دوباره مرده وکسی نیست که در جستجوی حیات، سرگردان باشد و در تن مردهٔ مسلمانان روح تازه ای بدمد .

همان حرارتی زنده که آنرا توحید می نامند، همان شمع عشق محمد(ص) و آل را فروزان کند و طرز زندگی عین اسلامی را رسم کند، وعکس زشت تهذیب افرنگ را محو سازد، درس اطاعت خداوندی ، ضبط نفس یاد دهد، تا اینکه ملت به مرتبهٔ نیابت الهیه برسد، و پای بند آوازکتاب الهی باشد .

ای کاش ! فردی از ملت بیضا به مقامی برسد که از رموز جزءوکل آگاه باشد، جن و پری ، خاکی و نوری بر عظمت او سلام کنند. اقبال نیز همین آرزو را دارد :

ای سوار اشهب دوران بیا　　　ای فروغ دیدهٔ امکان بیا۴۸

چشم اقبال می دید که او در خاکستر امروز ما پنهان است :

خفته در خاکستر امروز ما　　　شعلهٔ فردای عالم سوز ما

غنچهٔ ما گلستان در دامن است　　　چشم ما از صبح فردا روشن است۴۹

او التماس می کند :

رونــــق هنگـــامهٔ ایجـــاد شـــو	**در ســـواد دیـــدهٔ هـــا آبـاد شـــو**
شـــورش اقـــوام را خـــاموش کـــن	**نـغمهٔ خـــود را بـــهشت گـوش کـن**
خـــیز و قـــانون اخـــوت سـازده	**جـــام صهبـــای مـــحبت بـــازده**
بـــاز در عـــالم بیـــار ایـــام صـــلح	**جنگجویـــان را بـــده پیغـــام صـــلح**
نـــوع انســـان مـــزرع و تـــو حـاصلی	**کـــاروان زنـــدگی را مـــنزلی**
ریـخت از جـور خـزان بـرگ شـجر	**چـــون بهـــاران بـــر ریـاض مـاگـذر**
ســـجده هـــای طـــفلک و برنـــاوپیر	**از جـــبین شرمســـار مـــا بگـــیر**
از وجـــود تـــو ســـرافـــرازیـــم مـــا	**پس بسوز ایـن جهـان سـازیم مـا ۵۰**

آری ! آرزوی ما هم همین است که کسی بیاید که نگاهش زلزله در عالم افکار بیاورد، ما در این ابیات اقبال،تمنای جهان عالم اسلام را بیان کرده‌ایم و گرنه:

بـــحرفی مـی‌توان گـفتن تمنـای جهـانی را — من از ذوق حضوری طول دادم داستانی را



منابع و مآخذ

۱ - محمد (ص) خاتم پیامبران - مقدمه - ص سیزده ، انتشارات حسینیهٔ ارشاد، تهران، شماره ۱، بقلم جمعی از نویسندگان ۱۳۶۳ه ش.

۲ - «ان الدین عندالله الاسلام» قرآن - سوره آل عمران - آیت ۱۹.

۳ - ضرب کلیم نقل از کلیات اقبال اردو، ص ۶۰۱ (چاپ سروس بک کلب) ۱۹۹۵م.

۴ - مثنوی اسرار خودی ص ۱۷ ، کلیات اقبال فارسی، شیخ غلام علی ایند سنز - لاهور.

۵ - کلیات اقبال اردو، ص ۵۴۳ چاپ سروس بُک کلب.

۶ - همان ، ص ۵۴۸ .

۷ - همان، ص ۶۸۶ ، ارمغان حجاز .

۸ - همان، ص ۶۸۰.

۹ - همان ، ص ۵۳۲ - ۵۳۱ ،ضرب کلیم.

۱۰ - ر.ک تاریخ فلسفه . فریدک کاپلستون .ج. ۶ فصل اول نقل از مجله کیهان فرهنگی بهمن

۱۳۷۷ هـ ش . شماره ۱۴۹ ص ۲ (مقاله سیر خردگرائی نوشته امیر حسین اصغری).

۱۱ - کلیات اقبال اردو، ص ۵۳۳ ،ضرب کلیم.

۱۲ - قرآن سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۸۲ «تنزل من القرآن ماهو شفا و رحمة للمؤمنین» ترجمه فارسی از تفسیرالمیزان علامه محمد حسین طباطبائی ج ، سیزده ص ۴۰۳ - ۱۳۷۷ هـ ش .

۱۳ - کلیات اردو ، ص ۶۴۰.

۱۴ - همان، ص ۵۴۹.

۱۵ - همان،ص ۵۲۴.

۱۶ - همان ، ص ۴۹۱ (از ضرب کلیم).

۱۷ - «فیلسوفی که حقیقتی راجست» عبدالرزاق حسامی فر، کیهان فرهنگی، بهمن، شماره ۱۴۹ ص ۶ برای اطلاع بیشتری پیرامون «فلسفه به کتب ذیل مراجعه کنید.« تاریخ فلسفه کاپلستون» لذات فلسفه ویل دورانت «رنجینا» جون اسکاس - پیلاگیوس راهب و متکلم انگلیسی A history of "Philosophy" by I. Cepliston London 1971 , An .Encyclopedia of Philosophy.

۱۸ - کلیات اقبال ،اردو،ص ۳۷۴ از بال جبریل.

۱۹ - همان ،ص ۲۰۹.

۲۰ - همان،ص ۲۰۹.

۲۱ - همان ، ص ۳۳۸.

۲۲ - کلیات اقبال (فارسی) از رموز بیخودی ،ص ۹۱.

۲۳ - همان رموز بیخودی ، ص ۹۲.

۲۴ - همان ،مثنوی اسرار خودی ،ص ۳۲، ۳۳.

۲۵ - کلیات اقبال اردو، ص ۳۴۸.

۲۶ - همان ، ص ۵۴۵.

۲۷ - قرآن سوره عصر (س۱۰۳) ترجمه :قسم به عصر که انسان همه در خسارت و زیان است مگر آنان که بخدا ایمان آورده اند و نیکوکار شدند . قرآن مجید ترجمه حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای ،ص ۴۷۳.

۲۸ - کلیات اقبال فارسی، رموز بیخودی در ضمن الله الصمد ، ص ۱۵۸ .

۲۹ - همان ، در تفسیر سوره اخلاص ص ۱۵۷.

۳۰ - همان، «دعا» اسرار خودی ، ص ۷۶.

۳۱ - همان، رموز بیخودی ،ص ۹۲.

۳۲ - همان ، ص۹۴.

۳۳ - همان ، ارمغان حجاز ، ص ۹۱۵.

۳۴ - همان ، مثنوی اسرار خودی ، ص ۱۹.

۳۵ - همان ، رموز بیخودی ، ص ۱۲۳.

۳۶ - قرآن ، سوره اعراف آیة ۵۴ ترجمه آگاه باشید که خلق و امر اوراست . ترجمه فارسی زین العابدین رهنما ص ۶۰۸.

۳۷ - کلیات اقبال فارسی ، اسرار خودی ، صفحه ۹۲ - ۹۳.

۳۸ - همان، پس چه باید کرد ای اقوام شرق ، ص ۸۱۵.

۳۹ - همان ، ص ۸۱۳.

۴۰ - همان ، ۸۱۴.

۴۱ - همان ، ص ۸۱۴.

۴۲ - همان ، ص ۸۱۵.

۴۳ - احیای فکر دینی در اسلام ص ۲۰۳ ، ۲۰۴ ترجمه فارسی نقل از محمد خاتم پیمبران ج اول ص نوزده انتشارات حسینیه ارشاد ۱۳۶۳ ه ش .

۴۴ - خلاصه مطالب مثنوی -کلیات اقبال ، ص ۱۵۷.

۴۵ - کلیات اقبال فارسی ، ص ۱۴۰ (از رموز بیخودی).

۴۶ - احیای فکر دینی در اسلام ،ص ۲۰۳ ، ۲۰۴ نقل از خاتم پیمبران ، ص - شانزده

۴۷ - همان کتاب ، ص نوزده .

۴۸ - کلیات اقبال (فارسی) اسرار خودی مرحله سوم نیابت الهی ، ص ۴۶.

۴۹ - همان ، ص ۴۶.

۵۰ - همان ، ص ۴۶.



پرفسور فتح محمد ملک [1]

اقبال، اثبات نبوت و تصور پاکستان

چکیده:
در اندیشهٔ اقبال، تعبیرهای گوناگون نسبت به اسلام تجزیه و تحلیل شده و تضادهای میان آن تعابیر در اشعارش نشان داده شده است. وی تنها نبوت مصطفوی «ص» را بر می گزیند و ترویج می کند و بقیه را شرک می انگارد. به همین خاطر در ذهن او تصور پاکستان بنا به اثبات جایگاه محمدی و تفکر و تفحص تخلیق نسبت به سیر نبوی سرچشمه گرفته است.

در دهه سوم سدهٔ اخیر، تصور پاکستان که قرار بود بنام اسلام بنیانگذاری شود، به شدت مورد مخالفت قرار گرفت. اقبال لاهوری تضادهای میان، تعبیرهای گوناگون از جمله اسلام واقعی، اسلام ملوکان و اسلام کلیسایی را نشان داد و اصطلاحاتی تازه ای همچون «مصطفوی» و «بولهبی» از خود ساخته و آنها را به گونه‌ای در بیتی ارائه داده است:

به مصطفی‌برسان خویش راکه دین همه اوست

اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است

اما زمانی که علمای دین از قبیل مولانا حسین احمد مدنی نظریهٔ ملت متحد هندوستان را برای مسلمانان آنجا تایید کرد و اندیشه ملیت جداگانهٔ مسلمانان در هند را رد کرد ، اقبال لاهوری در راستای این موضوع به گونه‌ای دیگر استدلال کرد:

«به حضرت پیامبر محمد (ص) این طریق بسیار آسان بود که به ابولهب یا ابوجهل یا کفار مکه می فرمود شما راه بت پرستی را

---

۱ - صدر نشین مقتدره قومی زبان (رئیس فرهنگستان زبان ملی) - اسلام آباد.

برای خود برگزینید و ما به طریق خدا پرستی عمل می کنیم. اما بنا به اشتراک نژادی و وطنی که درمیان ما وجود دارد، می‌توان یک وحدت عربی تشکیل داد. اگر پیامبر محمد(ص)،نعوذ بالله، این راه را برمی‌گزید، بدون تردید این راه نشانه وطن پرستی بود. اما راه نبِّی آخر الزمان محمد(ص) آن نبوده است . هدف مبرم نبوت محمدیه این بود که یک هیئت مجتمع بشری تشکیل شود و بنای آن تابع قانون الّهی باشد که نبوت محمدیه را از سوی درگاه خداوندی اخذ کرده و به این پیکر خاکی آن تخیل ملکوتی را بخشیده که در هر لحظهٔ زمان خود با ابدیت همراه بوده است. این است جایگاه‌محمدی و همین است هدف اصلی امت اسلامی.۱

گویا تصور پاکستان بنا به اثبات جایگاه محمدی و تفکر و تفحص تخلیق نسبت به سیر نبوی سرچشمه گرفته است. اقبال در این مورد گفته است:

بر عیار مصطفی خود را زند　　　تا جهان دیگری پیدا کند

(پس چه باید کرد ای اقوام شرق)

و نیز آورده است :

نقش نوبر صفحهٔ هستی کشید　　　امتی گیتی گشایی آفرید

امتی از ما سوا بیگانه‌ای　　　بر چراغ مصطفی پروانه‌ای

(رموز بیخودی)

جای ستم است هنگامی که مسلمانان هند می خواستند به آفرینش جهانی دیگر بپردازند و نقشی نو در اندازند ، بیشترگروههای مذهبی مانع این کار شدند و راههایی که به سوی این هدف می‌رفت، مسدود و موقوف کردند. در سال ۱۹۳۸ م مولانا حسین احمد مدنی به تأیید از تصور ملیت متحدهٔ هندوستان گفت که « اقوام به وسیلهٔ وطن ها تشکیل می شوند». اقبال این طرز استدلال را در ردیف طاعت از لات و منات دانسته و نیز نزد او این تصور از افرنگ وارد شده بود، وی در این مورد گفته است :

«دگر گونیهای زمان هم عجیب است. زمانی بود که مسلمانان کم باسواد غرب گرا در این تفنن مشغول بودند. اکنون علمای دین نیز در این لعنت درگیر شده اند... گمراهی نیز همچون مصیبت به

تنهایی نمی‌آید. هنگامی که آن تصور وطنیت به قلب و نظر مسلمانها غلبه کند، که مولانا مدنی از آن دعوت می کند، امر لازم است که بنای اسلام به هر راهی مورد تردید قرار می گیرد. از کلمهٔ وطنیت طبعاً اندیشه ها به حرکت در می آیند. اگر به این اندیشه نگاه کنیم که انسانها در ملت های گوناگون طوری منقسم گردیده‌اند که اتحاد آنها به نوعی خارج از امکان است، از این گمراهی ثانی لعنت اضافیت ادیان به وجود می آید یعنی این تصور که برای هر کشور دین مخصوصی باید اختصاص داشته باشد و به طبع با ملت های دیگر سازگار نیست. از گمراهی سوم تنها اندیشه های بی دینی به بار می آید. این است تحلیل روانی از مسلمانان تیره بخت که در مرض معنوی جذام مبتلا شده اند.»[۲]

بعضی از مردم، مسلمانان هند را به سوی اندیشه های وطنیت و ملیت می‌کشانند و آنها را در گیر این نوع مشکلات می کنند، اقبال آنها را با عنایت دلسوزی به سوی جایگاه محمدی راغب می کند، چنانچه گفته است :

کسی کو پنجه زد ملک و نسب را — نـدا ند نکتهٔ دین عرب را

اگر قوم از وطن بودی محمد(ص) — نـدادی دعوت دین بولهب را

اقبال، در باب هدف اصلی اجتماعی اسلام، پراکندگی نظر را جهت قالب گیری وحدت فکری به مسلمانان معاصر خود به روش های گوناگون حالی کرده است، که آنها طرز بولهبی را ترک گویند و به طور واقعی مسلمان بشوند؛ وی می گوید:

طرح عشق انداز اندر جان خویش — تازه کن با مصطفی پیمان خویش

اقبال بر آن است که عشق تمام، مصطفی«ص» و عقل تمام بولهب است. وی روزگار خود را این گونه می بیند:

در عجم گردیدم و هم در عرب — مصطفی نایاب و ارزان بولهب

این مسلمان زادهٔ روشن دماغ — ظلمت آباد ضمیرش بی چراغ

این ز خود بیگانه ، این مست فرنگ — نان جو می خواهد از دست فرنگ

این مسلمان مست به طاعت لات و منات فرنگی بنام نژاد و ملیت مشغول بوده و ضمناً از راه و روش های مصطفوی بیگانه شده است. بنابر این به

هر دانشمند درست کردار لازم می آید که :
«بولهب را حیدر کرار کن »
اقبال گفته است :

غنچه شو از شاخسار مصطفی (ص) — گل شو از باد بهار مصطفی (ص)

آنه ماری شمل دربیان عشق رسول محمد (ص) از نظر صوفیه به این واقعیت بجا اشاره کرده است، مسلمانهایی که علیه غلبهٔ نیروهای مادی و معنوی غرب به دنیای اسلام جهاد کرده اند ، برای آنها ذات والا صفات پیامبر محمد «ص» بزرگترین منبعی از طاقت بوده است. چنانچه در قرنهای هیجدهم و نوزدهم میلادی با مجاهدین متعهدی که علیه استعمارگری انگلیس و فرانسه بر سرپیکار بودند،ذات اقدس پیامبرمحمد«ص» بزرگترین رفیق و راهنما دانسته شده بود.۳
من این واقعیت را تنها به دو قرن مزبور اختصاص نمی دهم ، به این دلیل که در تاریخ مسلمانان شبه‌قاره آمده است در هر زمانی که هویت فرهنگی و دینی منفرد هند اسلامی دچار مصیبت بوده ، مردی درویش در آنجا قیام کرده و راهی تابناک را برای مسلمانان نشان داده ، حتماً راه مزبور همین بوده است:

« به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست »

و ضمناً وجود اجتماعی ما را از بحران هلاکت خیز نجات بخشیده است.
در دورهٔ پادشاه تیموری بنام اکبر شاه مقام رسالت را رد کرده ، بجای آن مذهبی بنام « دین الهی» را تشکیل دادند. در همان زمان حضرت مجدد الف ثانی با جرأت بی همتا از مقام رسالت دفاع کرده و آن را مستحکم نگاه داشت. وی در دیباچهٔ رسالهٔ خود با عنوان « رساله در اثبات نبوت » آورده است :

«من بر آن شدم که مرض های «شک » و «انکار» درمیان مردم افزوده شده است. حتی درمان کنندگان نیز در این مرض مبتلا شده‌اند و خلق خدا به هلاکت رسیده است... هنگامی که من دیدم این امر حق بر من واجب شده است و دین مبرمی است تا وقتی که من آن وظیفه را انجام نمی دهم ،کارم تصفیه نمی شود. و آنگاه رساله ای نگاشتم و مقاله ای به اثبات نبوت واقعی نیز به رشتهٔ تحریر در آوردم. سپس مقاله دیگر نیز نگاشتم و در آن مقاله مطالبی را دربارهٔ حق پیامبر محمد (ص)، دربیان اثبات و حق وی ،

در رد منکرین وکسانی که این حق را نفی می کنند، در تقبیح فلسفه ،دربارهٔ ضرری که از مطالعه این نوع کتابها می‌رسد، بادلیل ها و برهان ها پرداخته ام . من این دلیل ها را ازکتاب های دیگر ملت های خود اخذ کرده بودم ، علاوه برین هرچه در قلب درمانده من منکشف گشت ، با استمداد از حق تعالی برآن اضافه و ضمیمه کردم ».۴

عقل گرایی فیلسوفان و خود خواهی مسلمانان هندو طبع وهندو گرا به حمایت از ملوکان مشغول شد و این امر در واقع باعث شد که غربت و بیچارگی اسلام در هند تیموری به غایت برسد به طوری که در سال ۱۷۵۸م نام مبارک حضرت پیامبر محمد(ص) را از خطبه نماز جمعه خارج کردند و طوری انگاشته می شد که « عالم در دریای بدعت غرق شده است»۵. در آن اوضاع خداوند متعال مجدد الف ثانی را به موقع هشدار داد و او در هندبه عنوان سرپرست و حامی از سرمایهٔ ملت مسلمانان نه تنها با نیروی زبان و قلم بلکه با نقد جان به میدان عمل قدم نهاد، اقبال در این رابطه می گوید :

«خداوند متعال فرموده است:« من یطع الرسول فقد اطاع الله » خداوند متعال شما را با میراث معنوی پیامبر محمد(ص) مشرف کرد، همان طوری که شما را با افتخار از میراث ظاهری بهره مند کرده است. دستیابی به میراث معنوی بدون اتباع از حضرت پیامبر محمد(ص) وظیفه گردانده شده است. نشانه ای ازکمال محبت این است که انسان با دشمنان حضرت محمد (ص) و مخالفین شریعت عداوت داشته باشد. محبت از منافقت و تملق گویی ماورای آن بوده است. هیچگاه نمی توان با دشمنان محبوب روابط دوستانه و مصالحت آمیز برقرار شود. متاع دنیا جز فریب وقعتی ندارد. موارد اخروی بر همین امر اختصاص دارد. تنهاکسی می توان امیدی از نجات داشته باشد که در زندگانی چند روزه خود به اتباع پیامبر محمد(ص) بسر برده باشد. به صورتی هرچه عمل نیکو انجام بدهد، بیکار و بیفایده به بار خواهد آمد۶

مجدد الف ثانی با توجه به نفی از دین ملوک و اثبات از دین محمدی تلاش های فراوان به عمل آورد و در این مورد حتی مشکلات بندو اسارت را نیز تحمل کرده اما بنا به استقامتی که در راه حق داشته ، در نهایت گردن جهانگیر پادشاه جلوی حضرت مجدد سرنگون گشت. بدین جهت تشخص منفرد مذهبی و فرهنگی مسلمانان هند از دیو فنا پذیری نجات یافت.

اثبات نبوت هویت گم شده اش را به وی برگرداند. حضرت مجدد فلسفهٔ وحدت الوجود را از روی فلسفهٔ وحدت الشهود به اثبات رسانید. و به جای «فنا فی الله » اصطلاح «بقا بالله » را برای صوفی آخرین مرحلهٔ به مقصد قرار داد . این تعبیر جدید از فلسفهٔ وحدت الوجود به سراسر تصوف اسلامی غالب آمد و طوری احساس می شد که درمیان مسلمانان هند شعله های بولهبی برای همیشه خاموش شد و نور چراغ مصطفوی ازکران تابه کران جهان پخش شد. اما متأسفانه این فقط یک احساس بود، در واقع شرار بولهبی خاموش نشده بود.تنها زیرخاک آتش دفن شده بود و به افق نظر مسلمانان هند این ستیزه وگیرو دارهای مصطفوی و بولهبی توی در توی ادامه داشت و پس ازگذشت یک قرن دوباره به صورت بحرانی به وجودآمد و درمیان دو فرزند شاهجهان به صورت برخورد و اختلاف نظری از نو ظاهر گشت. در فضای ویژه هندوستان بین مسلمانان هند که تحت تأثیر از تعبیرهای عقیدهٔ وحدت الوجود قرار گرفته بودند، دو مسیر مخالف فکری از یک دیگر به وجود آمدند. پادشاه تیموری بنام اکبر شاه و دانشوران درباری او یک مسیر را برای خود برگزیدند و هویت منفرد دینی و فرهنگی سراسر ملت‌های شبه قاره را از بین بردند. وانگه بر بنای تصورطاعت نسبت به یک خدا و یک پادشاه هویت متحده هندی را تشکیل داد. در عکس العمل آن حضرت مجدد الف ثانی و پیروانش از صوفیان نقشبندی فکری دیگر را آفرید. آنها به بقا و استحکام هویت منفرد و جداگانهٔ مسلمانان هند تأکید داشتند و اثبات نبوت را تدارک دیدند، زیرا که هویت منفرد دینی اسلام بر مبنای سیر النبی تعیین می‌شود. نخستین منفرد دینی اسلام برمبنای سیر النبی تعیین می‌شود. نخستین فکر پیشگفته را ارباب اختیار و اقتدار به زور شمشیر به اجرا در آورد؛ در حالی که فکر دیگر به درویشان بی کس و بی پول تعلق داشت که به بینش دینی مسلمانان عادی اعتماد داشتند و اجماع مردم از درویشان

حمایت کردند و پادشاه زمان جهت بقای تاج وسلطنت خودناگزیر بادرویشان سازش کرد. صوفیان نقشبندی عمل اصلاح شریعت و طریقت راادامه داد. مگر فکر دیگری نیز توی در توی بزرگ شد و بالاخره این دو مسیر متضاد فکری در ذهنهای دوبرادر متشکل گردید و در یک زمان ویژه برای مسلمانان هند باعث نزاع و مسئلهٔ مرگ و زیست گشت.

اورنگ زیب و دارا شکوه هر دو ازگروه صوفیان بوده اند، یکی به طریقهٔ نقشبندی و دیگری به قادری معتقد بود. اورنگ زیب مرید خواجه محمد معصوم فرزند حضرت مجدد الف ثانی بود. وی به عنوان استاندار، در دوران سکونت خود در مولتان در درس عرفانی خواجه محمد معصوم شرکت می‌کرد. اورنگ زیب در دورهٔ سلطنت خود شیخ سیف الدین فرزند خواجه محمد معصوم را به عنوان راهنمای معنوی در دربار خود نگاهداشت و تحت حمایت از او تلاش کرد که افکار حضرت مجدد را در قالب زندگی ، عملی بسازد. ضمن همان تلاشها مدرسهٔ رحیمیه نیز تأسیس گردید. این همان درسگاهی بوده که نهضت دینی و سیاسی شاه ولی الله در آنجا برپا شد و از همانجا در سال ۱۸۰۴م شاه عبدالعزیز علیه استعمار انگلیس فتوای معروف خود را منتشر ساخت. و از همان درسگاه سید احمد شهید و سرسید احمد خان نیز بلندشدند و آغاز به قیام کردند.

داراشکوه در سراسر زندگانی به استعداد فکری وتخیل شاعرانه خودبه اثبات این فکر کوشش کرد که روحیهٔ مذهب هندو و اسلام یکی بوده است. وی کتاب مذهبی هندوها باعنوان «بهگوت گیتا» را به فارسی ترجمه کرد ونیز پنجاه و دو اُپانیشاد هندوها را درکتابی دیگر با عنوان «سرّ اکبر» به فارسی برگرداند.وی ادعانمود که اُپانیشاد همان کتاب است که در قرآن مجید از آن ذکر شده است. در این مورد مهمترین کتاب از دارا شکوه «مجمع البحرین » نام دارد. وی در این کتاب کوشیده است که نظریه‌های اساسی اسلام و مذهب هندو را به گونهٔ «یک مذهب مشابه و مماثل» نشان بدهد. داراشکوه آرزوی بیهوده در ذهنش می‌پرورد که دو دریای جداگانه از جمله تفکر اسلامی و فلسفهٔ ویدانتی هندوها را در یکجا قرار بدهد. وی در راستای همین اندیشه کتابی با عنوان «مجمع البحرین » تألیف کرد. او با توجه به جستجوی جنبه‌های مماثل و مشترک میان

مذهب هندو و اسلام « وشنو» را « میکاییل»؛ «مهادیو» را «اسرافیل »؛ «منو» را «جبریل »؛ و «برهمن» را «آدم» به حساب آورده است. این کتاب درمیان مسلمانها مورد استقبال قرار نگرفت. اما خود هندوها نیز مجمع البحرین را ناموفق ترین کتاب دارا شکوه بر شمرده اند. «بکرماجیت حسرت» این کتاب را به عنوان پرتصنع ، بی روح، دارای کلمات بازی پوچ، و نیز عاری از عظمت و فکر عمیق به شمار آورده است ۷. اورنگ زیب و داراشکوه نه تنها برای به دست آوردن سلطنت جنگ داشتند بلکه جنگ آنها جنبهٔ نظری نیز داشت و شرکت اورنگ زیب در آن جنگ این واقعیت را به اثبات می رساند که مسلمانان عادی می خواستند به وسیلهٔ اثبات نبوت تشخص و هویت دینی و فرهنگی مسلمانان هند بقا داشته باشد. آنها بر آن نبودند که تفکر اسلامی را در اندیشهٔ بدگمان هندو مذهب کنند. این ثبوت زنده‌ای از مقبولیت و استقبال سراسری از افکار طریقه نقشبندی بوده است که از زمان وفات اورنگ زیب عالمگیر گرفته تا سال ۱۸۵۷م در هر نسلی از مسلمانان هندبسیاری از صاحبان بینش ظهور کردند و آنها با اینکه به سلسلهٔ طریقت نقشبندی معتقد بودند اما با توجه به مسایل عصر خود راه حل جدید از فکر و عمل رابرای مردم جستجو کردند.

نهضت دینی و سیاسی حضرت شاه ولی الله درفضای دگرگونیهای سیاسی و مشوش اجتماعی که به سرعت انجام می شد، مراحل گوناگون از جمله اصلاح جامعه گرفته تا جهاد راطی نموده بود. پدر خواجه میر درد بنام محمد ناصر عندلیب به طریقهٔ صوفیه نقشبندی به پیوستگی محکم اصرار می‌ورزید و در ضمن آن « طریقهٔ محمدیه » را بنیان گذاشت. آنه ماری شمل دربارهٔ این موضوع چنین عقیده دارد:

> « در قرن نوزدهم میلادی برجسته ترین جنبهٔ ارتقای تصوف این است که بار دیگر ذات شریف حضرت پیامبر محمد (ص) به «مرکزیت » دست داد. میر درد و مجاهد استقلال بنام سید احمد بریلوی در هند مسلک صوفیانهٔ خود را« طریقه محمدیه » نامیدند».۸

طریقهٔ محمدیه یکی از شعبه های سلسلهٔ نقشبندیهٔ مجددیه به شمار می‌آید و پیروانش در جستجوی همان اسلام ناب می گشتند که در روزگار پیامبر

محمد (ص) رواج داشت ۹. در قرن بیستم میلادی اقبال لاهوری راهی را به مسلمانان هند جهت تأسیس مملکت جداگانه ای معرفی کرد تا اسلام را از تسلط غرب نجات بدهد تابتوان روحیهٔ واقعی آن را باز یافت زمانی که بر مبنای مذهب از تأسیس پاکستان مخالفت شد، اقبال لاهوری علمای دینی هند را به سوی سیرت حضرت پیامبر محمد (ص) متوجه ساخت و این اندیشه را به آنها حالی کرد:« اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است». اقبال از روزگار خود همین گله را داشت:

عصر ما، ما را ز ما بیگانه کرد — از جمال مصطفی(ص) بیگانه کرد

چنانچه هنگامی که مرحلهٔ حل سؤال بین المللی هند رسید، اقبال مسلمانان هند را مخاطب قرار داد:

عقدهٔ قومیت مسلم گشود — از وطن آقای ما هجرت نمود
حکمتش یک ملت گیتی نورد — بر اساس کلمهٔ تعمیر کرد
تا ز بخشش های آن سلطان دین — مسجد ما شد همه روی زمین
قصه گویان حق ز ما پوشیده اند — معنی هجرت غلط فهمیده اند
هجرت آیین حیات مسلم است — این ز اسباب ثبات مسلم است
صورت ماهی به بحر آباد شو — یعنی از قید مقام آزاد شو

ابولهب و ابوجهل به سبب های زیاد به اسلام ، دشمنی می‌ورزیدند، اقبال سبب اسامی آن را در «جاوید نامه » به این گونه آورده است:

مذهب او قاطع ملک ونسب — از قریش و منکر از فضل عرب
در نگاه او یکی بالا و پست — باغلام خویش بر یک خوان نشست
قدر احرار عرب نشناخته — با کلفتان حبش در ساخته
احمران با اسودان آمیختند — آبروی دودمانی ریختند
این مساوات این مؤاخات اعجمی است — خوب می دانم که سلمان مزدکی است

این تصور انقلابی اسلامی در دنیای اسلام روزگار اقبال نایاب بود. چون

اقبال این تصور را دور و برخود یافت نکرد و در جامعه های گوناگون مسلمان خود روش بولهبی را به طور گسترده و پیشرفته روز افزون دید، همان موقع آرزو کرد که :

تیره و تار هـ جهان گردش آفتاب سـ　　　طبع زمانه تازه‌کرجلوهٔبی حجاب سـ

(ترجمه : جهان ازگردش آفتاب تیره و تارگشته است. از جلوهٔ بی حجاب خود طبع زمانه را تازه کن)

پانوشتها

۱ - حسین احمد کـ نام، «حرف اقبال»، روزنامه احسان، لاهور ، ۹ مارس ۱۹۳۸م، ص ۲۴۹.

۲ - همانجا.

3 - Mystical Dimensions of Islam, p,227.

۴ - رساله در اثبات محمد«ص»، ترجمه و اشاعت ادارهٔ مجددیه، ناظم آباد کراچی، صص ۵۱-۵۲.

۵ - مکتوبات محدد الف ثانی، جلد دوم، صص ۱ - ۳.

۶ - شیخ فرید کـ نام مکتوب ، دفتر اول ، مکتوب ۱۴۴.

7 - Dara Shikoh' Life and Works by, Bakarmajeet Husrat, Wishwa Bharti Shanti Niktin, p. 216.

8 - Mystical Dimensions of Islam, pp.3-4.

۹ - برای تفصیل رک به:

Shah Waliullah and his Times, by Syed Athar Abbas Rizvi, Publishing House, Canbera, Australia, pp. 343-357.

محمد سعید معزالدین [1]

اقبال و اندیشهٔ خود آگاهی
(اسرار خودی و رموز بیخودی)

چکیده:
بررسی اندیشه های علامه اقبال ، بخصوص خود آگاهی وی با توجه به دو اثر برگزیده‌اش اسرار خودی و رموز بیخودی ، چراغی در فراسوی انسان به سوی رستگاری و یافتن راه رهایی است. زیرا خودی یا خود آگاهی سرآمد صفات انسانی است که اقبال از طریق آن انسان را به معرفت الّهی می رساند. برای انسان ، در نهایت غیرازپیمودن راه فلاح و رستگاری و پیشرفت و عزت و سربلندی واستقلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ، راه دیگری پذیرفته شده نیست .

سخن از سخنگوی پر آوازه و سخنوری است که او را ستارهٔ بلند شرق نامیده اند ۱ سخن از عاشق دلباخته ای است که خود را شناخت (خودآگاهی) و به بیخودی (رهایی از نفس و وصال معشوق) رسید و دیگران را نیز به خود آگاهی فراخواند. و در اوج عشق و ایثار و دلباختگی ، اندیشه ها و آرمانهای والای خویش را با وزنهای شعر برخاسته از شعور و موسیقی و آهنگ کلام و حرکت و هیجان و شور زندگی در گسترهٔ حیات ادب و هنر و سیاست و فرهنگ و دیانت گسترانید. سخن از روح جستجو گری است که با سوزو گداز در پی یافتن راه رهایی و رستگاری امت است. ۲ سخن از مردی است که عشق و ادب و عرفان و فلسفه و تخصص را به گونه ای باهم آمیخت که از او انسانی چند بعدی ساخت، آن سان که انطباق گفتار و کردارش (قول و عمل) همگان را به شعر و سخن و اندیشه اش متوجه کرد.

---

۱ - وابستهٔ فرهنگی ومسؤول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور.

فلسفهٔ خودی :

اقبال با باور به شریعت پاک و ایمان عقلانی و عرفانی ناب، که گواه یقین عمیق او به حاکمیت مطلق خدا بود، ذهن پویای خویش را به دست یابی از اسرار و رموز خلقت سپرد. او اصل تضاد درونی اشیاء و کمال طلبی جهان هستی را در شعر عرفانی اسلام ، در ارمغان حجاز، در پیام مشرق ، در اسرار خودی و رموز بی خودی مطرح کرد و مسلمانان را به استواری و استحکام خودی منطبق بر توحید فراخواند تا جهان بینی و نگرشی نو بر مبنای اصالت اسلام و انسان بنیان نهاد و فلسفهٔ خودی خود را اعلام کرد. فلسفهٔ خودی که ریشهٔ آن در خداست:

خودی را از وجود حق وجودی   خودی را از نمود حق نمودی
نمی دانم که این تابنده گوهر   کجا بودی اگر دریا نبودی ۳

او به انسانها این اندیشه را یاد آوری می کرد که به خودی و ارزش آن آگاهی داشته باشند و آن را در راه صحیح بکار گیرند چرا که از هستی والاتر و از حرمت و احترام ویژه برخوردارند :

برتر از گردون مقام آدم است   اصل تهذیب احترام آدم است ۴

آثار خودی :

خودی یا خودآگاهی ، استقلال نفس و غنای درونی را پدید می آورد. با شناخت درون و استعدادهای نهفته و پرورش آن می توان دنیای دیگری آفرید که توانایی جبران همه کاستی ها و نارسایی های روح و روان آدمی را داشته باشد و استعدادهای ذاتی و خدادادی را رشد و تعالی دهد.

خود آگاهی ، سرآمد صفات انسانی است و پیکر هستی متأثر از خودی است و آنچه انسان مشاهده می کند ، چه شهود عینی و چه شهود غیبی از اسرار خودی است :

پیکر هستی ز آثار خودی است   هرچه می‌بینی زاسرار خودی است۵

گوهر هستی :

صدف جسم آدمی این قابلیت را دارد که حتی با دریافت قطره ای از دریای خودی ، مرواریدی را پرورش دهد که گوهر هستی است :

قطره چون حرف خودی از بر کند   هستی بی مایه را گوهر کند ۶

حیات جهان و خود گدازی:

حیات جهان از خودی است و زندگی بدون خودی معنی و استواری و پایداری ندارد:

چون حیات عالم از زور خودی است　　　پس بقدر استواری زندگی است ۷

اقبال خود گدازی را به شمع تشبیه می کند و می گوید :

شمع هم خود را به خود زنجیر کرد　　　خویش را از ذره ها تعمیر کرد

خود گدازی پیشه کرد از خود رمید　　　همچواشک آخر ز چشم‌خودچکید۸

رابطه عشق و خودی :

خودی از عشق و محبت ، پایداری و استواری می پذیرد:

نقطهٔ نوری که نام او خودی است　　　زیر خاک ما شرار زندگی است

از محبت می شودپاینده تر　　　زنده تر سو زنده تر تابنده تر ۹

اما باید عشق را آموخت و محبوب را طلب کرد. با چشم دور اندیش نوح نگریست و با قلب ثابت و صبر ایوب، شیوهٔ شکیبایی و صبر را در پیش گرفت :

عاشقی آموز و محبوبی طلب　　　چشم نوحی قلب ایوبی طلب ۱۰

آنگاه انسانها را به گریستن درون خویش (معشوق نهان) دعوت می کند و می‌گوید اگر چشم بصیرت داری بیا تا این معشوق نهانی را به تو بنمایانم:

هست معشوقی نهان اندر دلت　　　چشم اگر داری بیا بنمایمت ۱۱

و سرانجام به توصیف این گونه عاشقان می پردازد و توانایی و سرسبزی و زیبایی و ملکوتی شدن انسان خاکی را به برکت عشق معرفی می کند:

عاشقان او ز خوبان خوبتر　　　خوشتر و زیباتر و محبوب تر

دل ز عشق او توانا می شود　　　خاک همدوش ثریا می شود ۱۲

خودی و تربیت آن در متون اسلامی :

نفس انسانی در متون اسلامی به صورت ویژه مورد توجه قرار گرفته است. قرآن کریم انسان را به درون و نفس خویش متوجه می کندو به تفکر و نگرش عمیق تشویق می نماید:

و فی انفسکم افلا تبصرون ۱۳

خود آگاهی ، خداشناسی را به ارمغان می آورد، همچنان که رسول اکرم «ص» فرموده است :

من عرف نفسه فقد عرف ربه ۱۴
کسی که نتوانسته و نمی تواند خود را بشناسد. از درک سایر پدیده ها و خالق پدیده ها نیز عاجز و ناتوان است. پس برترین شناخت ، خود شناسی است.
حضرت علی «ع» می فرماید :

افضل المعرفة معرفة الانسان لنفسه. ۱۵
و در احادیث مشابه آمده است:
- بزرگترین نادانی ها برای بشر، خود ناشناسی است.۱۶
- بهترین خردمندی و تعقل ، فکر و اندیشه دربارهٔ خودشناسی است.۱۷
-کسی که خود را شناخت با چراغ عقل راه سعادت خویش را می یابد و آن کس که از خود غافل و بی خبر بود به گمراهی می رود .۱۸
-کسی که خود را شناخت به آخرین نتیجهٔ علم و دانش و شناخت و معرفت نایل شده است .۱۹

اما تنها شناخت خودی کافی نیست. بلکه باید خودی یا نفس انسانی تربیت شود و در شعاع مراحل و درجات کمال قرار گیرد.

برای تربیت و رشد و تعالی نفس به مرشد و مراد و مربی و پیشوا نیاز است و برای آغاز راه، آنچه انسان را بدین کار وا می دارد عشق است.

عشق ، محرک همیشگی نفس برای پیمودن راه پایان ناپذیر کمال است. اما این تکامل تا بدان جا ادامه می یابد که از مرتبهٔ ملک (فرشته) نیز برتر و افزون است.

اگر یک سر موی بر تر پرم — فروغ تجلی بسوزد پرم ۲۰

کدام عشق :

عشق مقدس و بر انگیزاننده در نگرش و اندیشهٔ اقبال عشقی است که سر بر آستان ربوبی می ساید و در شعاع تابناک وحی و الهام الهی قرار دارد و اساس هستی بر آن استوار است و دو عالم را زیر نگین خویش می گیرد. چنین عشقی ، عاشق را از هر دو جهان کفایت می کند:

عشق را از تیغ و خنجر باک نیست — اصل عشق از آب و باد و خاک نیست
عشق هم خاکستر و هم اخگر است — کار او از دین و دانش برتر است

عشـق سلطـان است و برهـان مـبین　　　هـر دو عـالم عشـق را زیـر نگـین
عشـق مـور و مـرغ و آدم را بس است　　　عشق تنها هـر دو عـالم را بس است ۲۱

این عشق بر عقل حسابگر فضیلت و برتری دارد. در این عشق بیم و شک راه ندارد. این عشق به انسان عزم و یقین می بخشد:

عـقل را سرمـایه از بـیم و شک است　　　عشق را عزم و یـقین لا یـنفک است ۲۲

رابطهٔ اختیار، خودی و بیخودی :

از دیدگاه اقبال انسان خود آگاه عاشق ، مختار است. او می تواند آزادانه بیندیشد ، چشم انداز آینده را ترسیم کند، طرحی نـو در انـدازد ۲۳ و دیدگـاه خویش را بیان کند. چنین انسانی بر نفس خویش چیره گشته و با برخورداری از تحول روحی و روانی به بی نیازی رسیده است.

کسی که فقیر درگاه الّهی شود ۲۴ و در خدا ذوب گردد همه چیز را بدست می آورد و از همه چیز و همه کس بی نیاز می شود . چرا که او خلیفة الله است ۲۵ و بر خوردار از صفات الّهی .۲۶

این بندهٔ خاکی خود آگاه عاشق ، مخاطب کلام اقبال است که :

ای بندهٔ خاکی ، تـو زمـانی ، تـو زمـینی　　　صهبای یقین در کش و از دیر گمان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خیز ۲۷

پس انسان خود آگاه کسی است که نفس خویش را شناخته و آن را تربیت کرده و در مسیر کمال قرار داده تا به تدریج به رموز بی خودی دست یابد. یعنی از خود، بیخود شود.

چنین انسانی به جمع می پیوندد و به ایثار و فداکاری برای آرمان والا و منافع جمع ، نایل می شود.

فرد را ربـط جمـاعت رحـمت است　　　جوهر او را کمال از مـلت است ۲۸

جایگاه و هویت جامعهٔ اسلامی :

جامعهٔ اسلامی باید هویت خویش را باز یابد و به اسلام به عنوان حبل المتین الّهی چنگ زند که راه فلاح و صلاح و عزت و شرف مسلمانان در گرو تـحقق اسلام است:

مسلمان گرچه بی خیل سپاهی است ضـمیر او ضـمیر پـادشاهی است
اگـر او را مقـامش بـاز بـخشند جمال او جـلال پادشاهی است ۲۹

اما مسلمان خود آگاه که اکنون هویت خویش را باز یافته نباید خود را در مرزهای جغرافیایی محدود کند :

مـی نگـنجد مسـلم انـدر مـرز و بـوم در دل او یـاوه گـردد شـام و روم ۳۰

مرز و بوم مسلمان ، اسلام است و اسلام یعنی همه هستی ، همه سرزمین ها ، همه اعصار و همه قرون :

قلب ما از هند و روم و شـام نـیست مرز و بوم او به جز اسلام نیست ۳۱

اتحاد و خودی :

اقبال فلسفهٔ خودی را در دو مقولهٔ فردی و اجتماعی مطرح می کند. اما این دو را از یکدیگر جدا نمی سازد. همان گونه که فرد با ترتیب نفس خویش به خود آگاهی می رسد و می‌تواند درجات و مراتب کمال را طی کند، جامعه بشری و بویژه جامعهٔ اسلامی نیز می تواند با بازشناسی خود، استعدادهای نهفته را کشف و آن را تربیت کند و به منزلت و هویت واقعی خویش دست یابد، یکی شود و با اتحاد و همدلی ، به نیرومندی برسد:

قـوم را انـدیشه هـا بـاید یکـی در ضـمیرش مدعـا بـاید یکـی
قـوت دیـن از مقـام وحـدت است وحدت ارمشهود گردد ملت است۳۲

اقبال معتقد است ، انسان مختار است و سرنوشت خویش را خود ترسیم می کند،۳۳ برای ساختن آینده باید تلاش کند و از نیروهـای درونـی و فـردی خویش و جامعه اسلامی بهره جوید ، و از همین خاک ، جهانی نو بنا نماید :

زندگی‌درصدف خویش گـهر سـاختن‌است در دل شعله فرو رفتن و نگـداختن است
مذهب زنده دلان خـواب پریشانی نـیست از همین خاک جهان دگری ساختن است ۳۴

آخرین نکته و نتیجهٔ بحث :

فلسفهٔ خودی اقبال بدون باور به اختیار ، بی معنی و بی ثمر است. زیرا انسان و جامعهٔ انسانی اگر مختار باشد می تواند بیندیشد. بنگرد، انتخاب کند و سرنوشت آیندهٔ خویش را ترسیم نماید. در غیر این صورت باید خود را به تند باد حوادث بسپارد و تفرقه و ذلت و تباهی را جبری و مقدر خویش فرض نماید.

خداوند انسان را مختار و عاشق و کمال خواه آفریده است. انسـان نـه

مجبور مطلق است و نه مختار مطلق، ۳۵ اما درجه و میزان اختیار او به حدی است که می تواند سعادت دنیا و آخرت راکسب نماید.و هیچ عذری برای فرد و جامعهٔ اسلامی در پیمودن راه فلاح و رستگاری و پیشرفت و عزت و سربلندی و استقلال فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی پذیرفته نیست.

در این باره به فرازی از کتاب ارزشمند افکار اقبال نگارش دکتر جاوید اقبال اشاره می‌کنم :

«... مطابق اصول جامع فلسفه و اخلاقیات ، انسان باید صاحب اختیار باشد، در غیراین صورت خیر و شر، جزا و سزا،نیکی وبدی از بین می‌رود. چون اگر انسان مسؤول اعمال خویش نباشد، دیگر فرقی با حیوان نخواهد داشت.

در این مرحله سئوالی پدید می آید که چرا اقبال تصمیم می گیرد نظر خود را در این باره بیان کند ؟

خودی اقبال پیام آور است. اگر مطابق معمول تصور « جبر» را قبول کند، تو گویی اثبات «خودی» خاتمه می پذیرد و به جای آن نفی « خودی» صورت حال پیدا می کند ...».۳۶

در پایان این توصیه اقبال را (به خود و دیگران) یاد آور می شوم :

جهد کن در بیخودی خود را بیاب — زودتر والله اعلم بالصواب ۳۷

اگر خود را بیابی ، هیچگاه تقدیر خویش را در دست هیچکس نخواهی داد:

برون از سینه کش تکبیر خود را — به خاک خویش زن اکسیر خود را
خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی — مده در دست کس تقدیر خود را۳۸

فهرست منابع، مآخذ و مراجع:

۱ - رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت ا... خامنه ای در پیام و یژه به مناسبت بر پایی کنگرهٔ بین المللی علامه اقبال (دانشگاه تهران ۱۹۸۶) به اقبال لقب ستارهٔ بلند شرق دادند. این پیام به سه زبان فارسی، اردو و انگلیسی توسط آکادمی اقبال و خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران - لاهور به چاپ رسیده است.

۲ - فطرت شاعر سراپا جستجو است — خالق و پروردگار آرزوست
شاعر اندر سینهٔ ملت چو دل — ملتی بی شاعری انبار گل
سوز و مستی نقشبند عالمی است — شاعری بی سوز و مستی ماتمی‌است
«اقبال»

۳ - کلیات اقبال، چاپ پاکستان، ص۱۰۰۳.

۴ - همان ، ص ۶۵۷.

۵ - همان ، ص ۱۲.

۶ - همان ، ص ۱۴.

۷ - همانجا.

۸ - همان، ص ۱۵.

۹ - همان، ص ۱۸.

۱۰ - همانجا.

۱۱ - همان، ص ۱۹.

۱۲ - همانجا.

۱۳ - قرآن کریم،سوره‌ذاریات(۵۱)،آیه ۲۱.

۱۴ - کتب روایی فریقین.

۱۵ - کتاب عرر الحکم و درر الکلم (بخشی از سخنان حضرت علی «ع»)،ص ۱۷۹.

۱۶ - همانجا.

۱۷ - همانجا.

۱۸ - همانجا.

۱۹ - همانجا.

۲۰ - کلیات سعدی .

۲۱ - کلیات اقبال، ص ۵۸۷.

۲۲ - همان، ۲۵۴.

۲۳ - بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
«حافظ»

۲۴ - یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله، سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲۵ - انی جاعل فی الارض خلیفة ، سوره بقره، آیه ۳۰.

تا خدای کعبه بنوازد تورا شرح «انّی جاعل» سازد تورا
«اقبال»

۲۶ - والله هوالغنی‌الحمید،سوره‌فاطر،آیه ۱۵.

۲۷ - کلیات اقبال ، ص ۳۹۶.

۲۸ - همان، ص ۸۵.

۲۹ - همان،ص ۵۵۹.

۳۰ - همان، ص ۱۱۳.

۳۱ - همان، ص ۱۱۲.

۳۲ - همان، ص ۷۶۶.

۳۳ - ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم ، سوره رعد، آیه ۱۱.

۳۴ - کلیات اقبال ، ص ۴۹۱.

۳۵ - لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین (امام صادق) (ع).

۳۶ - افکار اقبال (تشریحات جاوید) ، نگارش دکتر جاوید اقبال،ترجمه شهین مقدم صفیاری ،چاپ آکادمی اقبال - پاکستان ، ص ۱۶۳.

۳۷ - کلیات اقبال ،ص ۸۰.

۳۸ - همان.



پرفسوردکتر انعام الحق کوثر[1]

سهم علامه اقبال در انقلاب اسلامی ایران

چکیده :
اقبال تنها اندیشمند بزرگ شرقی است که سهم عظیمی در انقلاب اسلامی ایران دارد. آرا و عقاید او ، بخصوص در آستانهٔ انقلاب اسلامی ایران درمیان جوانان انقلابی و رهبران انقلاب ایران ، نقش فراوانی دارد. زیرا همسویی فراوانی در اهداف مردم انقلابی ایران و اقبال وجود داشته است.به همین دلیل بعد از انقلاب ، آثار اقبال بسرعت در ایران چاپ و منتشر گردید و مقام معظم رهبری او را « ستارهٔ بلند شرق» نامیدند.

قرآن مجید کلام الهی است که به آن فرقان حمید هم می گویند. مطلبش اینست که فرق کننده ای بین نیکی (نیکوکاری) و بدی (بدکاری) و نهایتاً باعث نجات انسان و آسودگی روح است. این خزینهٔ چشمهٔ هدایت و دفینهٔ اسرار و رموز می‌باشد. مختصراً می توان گفت قرآن کریم از حیات سرشار است و حیات از قرآن .

از معجزات، سرور کونین صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم یکی قرآن مجید است. علامه محمد اقبال تمام عمرش از آن کتاب آسمانی برای مسلمانان پیام های ارزنده و سود بخش عرضه کرد:

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن   نیست ممکن جز به قرآن زیستن

«اسرار و رموز ، ص ۱۲۳»

در جای دیگر می گوید :

آن کتاب زنده قرآن حکیم   حکمت او لایزال است و قدیم

«اسرار و رموز، ص ۱۲۱»

صد جهان تازه در آیات اوست   عصر ها پیچیده در آیات اوست

---

۱ - استاد زبان فارسی و استاد سابق دانشکده دولتی -کویته

علامه اقبال لاهوری توجه و عنایت خاصی به عظمت قرآن از لحاظ هدایت دارد و آن را راهنمای جاودانهٔ مسلمانان می شمارد و با این گونه ابیات پر مغز نقش قرآن را در تأمین سعادت افراد بشر می ستاید:

نقش قرآن تا در این عالم نشست — نقشهای کاهن و پاپا شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمر است — این کتابی نیست چیزی دیگر است
چون به جان در رفت جان دیگر شود — جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
مثل حق پنهان و هم پیداست این — زنده و پاینده و گویاست این

علامه اقبال در مجموعه های شعر فارسی خود به نام «اسرار و رموز» «پیام مشرق» ، « زبور عجم» ،« ارمغان حجاز» و «مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق» از آیه های قرآن مجید الهام گرفته و مطالب را به نحو بسیار جالب در قالب شعر منعکس ساخته است. وی به مسلمانان توصیه می کند که زندگی خویش را مطابق دستورهای قرآن حکیم بنا کنند، و آن را آیینه ای برای ادامهٔ حیات تصور نمایند تا به حیات جاودان برسند. در ارمغان حجاز(ص۷۳/۹۵۵) می‌گوید:

ز قرآن پیش خود آیینه آویز — دگرگون گشته ای از خویش بگریز
ترازویی بنه کردار خود را — قیامت های پیشین را برانگیز

دستور العملهای قرآن در جوامع اسلامی متروک شده و اهداف اصلی آن فراموش گشته . بنابر این علامه اقبال بالحنی سرزنش آمیز می فرماید:

عالمان از علم قرآن بی نیاز — صوفیان درنده گرگ و مو دراز

* * *

به بند صوفی و ملا اسیری — حیات از حکمت قرآن نگیری
به آیاتش ترا کاری جز این نیست — که از یاسین او آسان بمیری

مهمترین سرچشمهٔ فکر اقبال ، قرآن مجید است . پدر اقبال نور محمد مردی اهل عرفان بود و اقبال تا هفت سالگی تلاوت قرآن و مقدمات عرفان را نزد وی آموخت. مادرش از خاندانی متدین بود و در قرائت و یادگیری قرآن سعی بسیار داشت.

در قرآن حکیم بارها بر پیروی از حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم تأکید شده

است. در حقیقت دین اسوهٔ حضرت پیامبر است.

به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست

اگـــر بـــه او نـــرسیدی تمـــام بـولهبی است

از حضرت عایشه رضی‌الله عنها پرسیدند :« اخلاق حضرت پیغمبر چگونه بود»؟ فرمود :« اخلاق پیغمبر (ص) قرآن است ».

اقبال ملت اسلامی را به دو رکن توحید و نبوت پیوستگی و ارتباط داده و عقیده دارد که باری تعالی رسولی به سوی ما فرستاده که ما را از سرّ توحید آگاه و باخبر کند و باهم متحد سازد و درس اخوت و مساوات را به بنی نوع بشر بیاموزد.

اقبال می گوید که حضرت ختمی مرتبت، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه وآله وسلم جامعه انسانی را بطور کلی عوض کرد و انقلابی عظیم پدید آورد و برای انسانی که در این جهان زیر بار رنج و زحمت بوده و در نهایت بیچارگی می‌زیست نوید اخوت و مساوات داد و از احساس برابری برخوردار ساخت.

اقبال عقیده دارد که ایمان به توحید و عشق به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم انسان را به سر منزل مقصود می برد و به مقامی که لایق آن است، می‌رساند.

بـه مـنزل کـوش مـانند مـه نـو — درین نیلی فضا هر دم فزون شو

مقام خویش اگر خواهی درین دیر — بـه حق دل بندو راه مصطفی رو!

«ارمغان حجاز ص ۹۴۰ / ۶۵»

در جای دیگر گفته

در دل مسـلم مقـام مصطفـا ست — آبـروی مـا زنـام مصطفـا ست

«اسرار و رموز، ص ۱۹»

اقبال، که او را « دانای راز»، « ترجمان حقیقت »، « شاعر مشرق »، «ستاره شرق»، «شاعر قرآن » و « حکیم امت » (حکیم الامت) می نامند، همیشه از عشق به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم سرشار بود. هر گاه شعری می‌خواند که در آن نام مبارک حضرت پیغمبر بود، اشک از چشمانش سرا زیر می شد. اقبال وحدت و یگانگی مسلمانان را نیز نتیجهٔ عشق آنها به پیامبر می داند :

دل به محبوب حجازی بسته ایم — زین جهت بایکدیگر پیوسته ایم

عشـق او سرمـایهٔ جـمعیت است — همچو خون اندر عروق ملت است

«اسرار و رموز، ص ۱۶۳»

حاصل عشق اینطور می باشد:

رمز قرآن از حسین «ع» آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم

«اسرار و رموز ، ص ۱۱۱»

مادران را اسوهٔ کامل بتول

مؤمنان را تیغ با قرآن بس است **«اسرار و رموز ، ص ۱۵۳»**

عشق ، جهاد با هر دشمن دین پیغمبر است که می خواهد آن چراغ هدایت را ساکت بکند و انسان ها را به تاریکی وگمراهی ببرد.بدون این (جهاد) نمی‌تواند که رنگ و بوی پیغمبر را اختیارکند. اقبال می گوید:

«چون به نام مصطفی خوانم درود از خجالت آب می گردد وجود

عشق می گوید که « ای محکوم غیر سینهٔ تو از بتان مانند دیر

تانداری از محمد«ص» رنگ و بو از درود خود میالا نام او »

«مثنوی پس چه باید کرد ...،ص ۳۷

در زمان اقبال استعمار خونریز در هر طرف تسلط پیداکرده بود. در این اوضاع و احوال ناسازگار اقبال قدم به میدان مبارزه‌نهاد و جوانان را یاد دادکه:

چه باید مرد را؟ طبع بلندی، مشرب نابی دل گرمی، نگاه پاک بینی، جان بی تابی

❊ ❊ ❊

همت مردانه و طبع بلند در دل سنگ ، این دو لعل ارجمند

وی صدای « انقلاب ای انقلاب » را سر می دهد که دیگران صدای او را گوش کرده برخیزند و انقلابی بر پا سازند:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب از جفای دهخدایان کشت دهقانان خراب

انقلاب، انقلاب، ای انقلاب !

«کلیات فارسی اقبال ص ۴۸۶ ، زبور عجم ص ۹۴»

جوانان ایرانی را باصدای بلند پیغام می دهد که فریفتهٔ حسن وزیبایی ظاهری فرنگ نشوند بلکه فرهنگ اسلامی را پاسداری کنند، زیرا فرهنگ غرب بطورکلی درگمراهی است:

فریاد ز افـرنگ و دلاویـزی افـرنگ　　　فریاد ز شیرینی و پـرویزی افـرنگ
عالم همه ویرانه ز چـنگیزی افـرنگ　　　معمار حرم، باز به تعمیر جهان خـیز
از خواب گران ، خواب‌گران ، خواب گران خیز!
از خواب گران خیز!

«زبور عجم ص ۸۳ ، کلیات فارسی اقبال ، ص ۴۷۵»

در نظر اقبال آن حرارت و حرکت در مصطفی کمال پاشا و رضا خان (شاه ایران) موجود نبوده که روح مردهٔ مشرق را دوبـاره بـانفسهای گـرم خودشـان زندگی تازه ای بخشد. لیکن امید خود را هیچ گاه قطع نمی کند:

عمرها در کعبه و بتخـانه مـی نـالد حیـات　　　تا ز بـزم عشـق یک دانـای راز آیـد بـرون

شعر اقبال تحرک دارد و دیگران را به حرکت در می آورد :

مـا زنــده از آنـیم کـه آرام نگـیریم　　　موجیم که آسودگی مـا عـدم مـاست

❊ ❊ ❊

عجم از نغمه ام آتش بـه جـان است　　　صــدای مــن صـدای کـاروان است
حدی را تیز تـر خـوانـم چـو عـرفی　　　که ره خوابیده و مـحمل گـران است

دولت وقت ایران از اقبال و افکار انقلابی وی ترس و وحشت داشت. لذا دولت ایران نمی توانست مخالف سیاسی و فکری خود را به ایران دعوت کند. اقبال برای پافشاری و ایستادگی و مقاومت خواهش و طلب دارد:

لالهٔ ایــن چــمن آلودهٔ رنگ است هــنوز　　　سپر از دست مینداز که جنگ است هـنوز
فتنه ای را که دو صد فتنه در آغوشش بـود　　　دختری هست که د رمهد فرنگ است هنوز
ای که آسـوده نشـینی لب سـاحل بـرخـیز　　　که تو را کار به گرداب و نهنگ است هـنوز
از سر تـیشه گـذشتن ز خـردمندی نـیست　　　ای بسا لعل که اندر دل سـنگ است هـنوز

نخستین بیت این غزل در زمان انقلاب و حتی پس از انـقلاب بـر در و دیـوار شهرهای ایران ومخصوصاً تهران نوشته شده بـود و هـنوز هـم گـاه گـاهی در کوچه‌ها به چشم می خورد.

«مجموعه مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، تهران ، ۱۳۷۳، ص ۱۲۶»

«اقبال در همهٔ کشورهای اسلامی بویژه ایران، جنبش و حرکت و شورو شوق را می خواست. اقبال ، حرکت انقلابی و برپایی انقلاب را در ایران پیش بینی کرده بود. پیش بینیهای او بعد از وفاتش به حقیقت پیوست - او در زبور عجم (ص ۱۲۵) می گوید:

چـون چـراغ لاله سـوزم در خیـابان شـما ای جوانان عـجم جـان مـن و جـان شـما!
می رسد مردی که زنجیر غلامـان بشکـند دیـــده ام از روزن دیـــوار زنـــدان شمـــا!
«کلیات فارسی اقبال ، ص ۵۱۷»

در پیام مشرق ، می‌گوید :

افســـر پـــادشهی رفت و بـه یغمـایی رفت نـــی اسکـــــندری و نـــغمهٔ دارایـــی رفت
کوهکن‌تیشه‌به‌دست‌آمد و پرویزی خواست عشرت خواجگـی و مـحنت لالایـی رفت
یـــوسفی را ز اســـیری بـه عـزیزی بـردند هـــمه افســـانه و افســـون زلیخـــایی رفت
رازهـــایی کـــه نهـــان بـــود بـه بـازار افتـاد آن سخن ســازی و آن انـجمن آرایـی رفت
چشم بگشای اگر چشم تو صاحب نظر است زنـــدگی در پـــی تـعمیر جهـان دگـر است
«کلیات فارسی اقبال ، ص ۳۶۱، ۳۶۲»

اقبال زوال ستمگران را چنین پیش بینی می کند:

خـــواجـــه ز ســـروری گـــذشت بـــــنده ز چـــاکـــری گـــذشت
زاری و تـــــیصری گـــــذشت دور سکـــــندری گـــــذشت
شیوهٔ بت گری گذشت ، می نگریم و می رویم
«پیام مشرق ، ص ۹۹، کلیات فارسی اقبال ، ص ۲۶۹»

اقبال ایمان داشت آن روز که اعراب بر بنیاد ایمان و وحدت یکجان و متحد شوند، عالم اسلام قدرتمند خواهد شد.

اقبال این احساس را هم داشته که برای محفوظ ماندن از استعمار سیاسی و اقتصادی و تکنولوژی کشورهـای پیشرفته، مـلل جهـان سـوم یک اتحـاد و جمعیت واحدی را به وجود آورند و در این ضمن پیشنهاد کـرد کـه از لحـاظ جغرافیایی تهران که مرکزیت دارد می تواند مرکز ادارهٔ امور بین المللی اتحاد این اقوام را داشته باشد و راجع به این می فرماید :

طهران هوگر عالم مشرق کـا جـنیوا	**شاید کرهٔ ارض کی تقدیر بدل جـائــ**

دکتر علی شریعتی، اسلام شناس، ادیب و دانشـمند مـعروف ایـرانـی، دربارهٔ علامه اقبال می گوید که « شناختن اقبـال، شنـاختن اسـلام و شنـاختن مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است» «دانش اسلام آباد شمـاره ۵۰ ، ص ۱۱۰»

دکترعلی شریعتی شهید که از داعیان ممتازانقلاب‌اسلامی در ایران بوده، از افکار حکیم الامت علامه اقبال بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته و دو کتاب مهم «**اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی**» و « **ما و اقبال** » را به حیطهٔ تحریر آورده و علامه اقبال را به عنوان مصلح متفکر انقلابی اسلامی» یاد کـرده است. مـلک الشعرا بهار عصر حاضر را خاصهٔ اقبال گفت.

دیگر اقبال شناسان برجسته ونامدار ایرانی مثل دکتر حسین رزمجو، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر محمد حسین تسبیحی، وغیره هـم مطـالبی ارزنـده دربارهٔ اقبال آورده‌اند .

افکار اقبال بعد از انقلاب اسلامی ایران بیش از پیش مورد توجه ایرانیان قرار گرفت. بسیاری از شعرا و نویسندگان حتی رهبران سیـاسی و روحـانی از اشعار اقبال الهام گرفتند و در سخنرانیهای خود از او تمجید وتحسین فراوان به عمل آورده اند.

رهبران انقلاب اسلامی هم از اقبال متأثر بوده اند. غزل «معجزهٔ عشق» امام خمینی (ره) که دربارهٔ ویژگیهای نهفتهٔ انسان است در لحن و مضمون یاد آور غزل « میلاد آدم» اقبال می‌باشد. برای مثـال اشعـاری چـند در زیـر آورده می‌شود «دانش ، اسلام آباد شماره ۵۰، ص ۱۱۵».

« میلاد آدم» از اقبال:

نعره زد عشق که خونین جگری پـیدا شـد	**حسن لرزید که صـاحب نـظری پـیدا شـد**
فطرت آشفت کـه از خـاک جـهان مـجبور	**خودگری،خودشکنی، خودنگری پیدا شـد**
خــبری رفت ز گــردون بـه شبستـان ازل	**حــذر ای پردگیــان پـرده دری پـیدا شـد**
زندگی گفت که در خاک تـپیدم هـمه عـمر	**تــا از ایــن گـنبد دیـرینه دری پـیدا شـد**

« پیام مشرق ، ۸۵، کلیات فارسی اقبال ، ص ۲۵۵»

غزل « معجزهٔ عشق» از امام خمینی (ره)

نـاله زد دوست کـه راز دل او پـیدا شـد / پیش رنـدان خـرابـات چسـان رسـوا شـد
خواستم راز دلم پیش خـودم بـاشد و بس / در میخـانه گشـودند و چـنین غوغـا شـد
سـرخـم را بگشـایید کـه یـار آمـده است / مـژده ای مـیکده ، عـیش ازلی بـر پـاشد
گویی از کوچهٔ میخـانه گـذر کـرده مسیح / کـه بـه درگـاه خـداونـد بـلند آوا شـد
مـعجز عشـق نـدانـی تـو زلیخـا دانـد / که برش یوسف محبوب چنـان زیبـا شـد
«دیوان امام، تهران ،۱۳۷۲ ، ص ۸۹»

رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس الله سره، نه تنها یک فقیه و محدث جلیل و رهبر عظیم انقلاب اسلامی ایران بوده ، بلکه خطیب، ادیب و شاعر ماهر هم بوده است. جان وی از سوز عشق حقیقی معمور و زبان وی از عذوبت افکار عرفانی مشحون می باشد. عطر دل انگیزاشعار امام خمینی قدس‌سره. به عون وتأیید خداوند موجب تنویر اذهان و باعث تطهیر قلوب و وسیلهٔ تهذیب‌اخلاق‌نسل جوان خواهد گردید.«گلهای عرفان، راولپندی، ۱۳۷۲ هـ‌ش ، ص ۶ ، ۷».

«حضرت آیة الله العظمی سید علی خامنه ای مدظله العالی، رهبر انقلاب اسلامی، در جلسهٔ تجلیل از اقبال مقاله ای به عنوان « اقبال درمیان ما» خواندند که در مجلهٔ آشنا، شمارهٔ هفتم مهر و آبان سال ۱۳۷۱ هـ‌ش چاپ شد. در آن مقاله خود را مرید اقبال گفته اند.

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی درکتاب خود به نام «اقبال و ایران » تألیف سال ۱۹۸۶م دربارهٔ تلاشهای مداوم برای معرفی اقبال در ایران به تفصیل سخن رانده است. روی جلد این کتاب که به زبان اردو نگاشته شده باحروف درشت از قول حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی رهبر جمهوری اسلامی ایران اینطور آورده شده است :

«ایران کا اسلامی انقلاب علامه اقبال کا مرهون منت هـ» یعنی «انقلاب اسلامی ایران مدیون علامه اقبال است» .

به نظر اقبال اتکای به خدا و پرهیز از گرفتن کمک بیگانگان خیلی ارزنده

است. حتی اگر زیر آفتاب سوزان از تشنگی در حال مرگ هستند از خضر هم آب نخواهند.

ای فراهم کرده از شیران خراج — گشته ای رو به مزاج از احتیاج
فطرتی کو بر فلک بندد نظر — پست می گردد ز احسان دگر
همت از حق خواه و باگردون ستیز — آبروی ملت بیضا مریز
ای خنک آن تشنه کاندر آفتاب — می نخواهد از خضر یک جام آب

«اسرار ورموز، ص ۲۳، ۲۴»

اقبال در جای دیگر باالهام از تربیت اسلامی از مسلمانان می خواهد که اندیشهٔ ویرانگر « ناتوان بودن» را از ذهن و روح خود پاک کنند و توانمندی دشمن خویش را فضل الهی بدانند، چراکه مقابله با دشمن قوی، همت بلند و ارادهٔ استوار را به دنبال دارد. (اشاره دارد به حکایت نوجوانی از مرو که پیش حضرت سید مخدوم علی هجویری رحمة الله علیه آمده از ستم اعداء فریاد کرد). «اسرار و رموز،ص ۵۲،۵۳»

آقای محمد تقی جمشیدی در مقالهٔ «همبستگی مسلمانان در اندیشهٔ جهان وطنی اقبال» «دانش، اسلام آباد، شماره ۵۰، ص ۱۲۷، ۱۲۸» می نویسد:

«در این زمان ما به چشم خویش دیدیم که امام خمینی قدس‌الله‌نفسه‌الزکیه شکوه پوشالی ابر قدرتها را شکست و فرمود که آنها هیچ غلطی نمی‌کنند، و بزرگترین شان را «شیطان بزرگ» نامید - از این نام بسیار تحقیر آمیز که امام آن را از بستر اندیشه و فرهنگ اسلامی گرفت و به کار برد» اقبال ضعف ظاهری مسلمانان را عین قدرت می شمارد:

گرچه رفت از دست ما تاج و نگین — ما گدایان را به چشم کم مبین

«اسرار و رموز، ص ۷۲»

و اتحاد این گدایان را نیرویی بزرگ می داند که قدرتمندان را به زیر می‌کشد:

گدایان چون به مسجد صف کشیدند — گریبان شهنشاهان دریدند

اقبال در این شعر داستان پیروزی انقلاب اسلامی ایران را پیش بینی کرده است.

در انتها این نوشته را با نظر آقای محمد تقی جمشیدی به پایان می‌بریم که:

«پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز که تنها سی و دو سال بعد از استقلال پاکستان روی داد، مرهون یکپارچگی مردم و تمسک آنها به قرآن و سنت و ولایت و رهبری واحد و قاطع حضرت امام خمینی قدس‌الله‌سره‌الزکیه بود که شاهکار سیاسی - اجتماعی دیگری را در سر زمین مورد علاقهٔ اقبال رحمه‌الله علیه آفرید و بار دیگر در ابعادی بسیار گسترده تر نام اسلام و یاد شکوه و عظمت گذشتهٔ آن را در ملتهای اسلامی زنده کرد و موج حرکت آفرین عصر حاضر شد.»[1]

منابع و مآخذ:

۱ - دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، اقبال و ایران ، سیالکوت : ۱۹۸۶م.

۲ - دکتر سید محمد اکرم اکرام، اقبال و جهان فارسی، لاهور : ۱۹۹۹م.

۳ - دکتر سید محمداکرم اکرام ، اقبال در راه مولوی ، لاهور : ۱۹۷۰م.

۴ - پروفسور محمد منور، اقبالیات «مجله فارسی»، لاهور : ۱۹۸۷م.

۵ - دیوان اشعار حضرت امام خمینی«س»، تهران : چاپ دهم، ۱۳۷۶ هـ ش.

۶ - دکتر سید سبط حسن رضوی،دانش (مجله فارسی)، اسلام آباد: از شماره ۱۶ تا ۵۰.

۷ - دکتر صغری بانو شکفته ،دانش (مجله فارسی)، اسلام‌آباد : از شماره ۵۱ تا ۵۳.

۸ - دکتر عبدالحسین زرین کوب ،سرّ نی ، تهران : ۱۳۷۴ هـ ش .

۹ - علامه اقبال ،کلیات اقبال (فارسی)، لاهور : ۱۹۷۸م.

۱۰ - امام خمینی ،گلهای عرفان ، راولپندی : ۱۳۷۲ هـ ش .

۱۱ - مجموعه مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ، تهران: ۱۳۷۲ هـ ش.

۱۲ - مجموعه مقالات بین الاقوامی فکر اقبال سمینار ، لاهور : ۱۳۷۵ هـ ش / ۱۹۹۶م.

۱۳ - بهاء الدین اورنگ ،یاد نامهٔ اقبال ، لاهور : ۱۳۵۷ هـ ش .

* * * * *

۱ - محمد تقی جمشیدی ، «همبستگی مسلمانان در اندیشه جهان وطنی اقبال» دانش ، اسلام‌آباد ، شماره ۵۰ ، ص ۱۲۹.

پرفسور دکتر محمد صابر [1]

اقبال و ترکیه

چکیده :
تأثیر اندیشه های علامه اقبال در ترکیه ، همانند ایران ، بسیار زیاد بوده است، زیرا اقبال در عصر خود نسبت به ترکیه دارای احساسات ویژه ای بود. از سوی دیگر ترکها با شبه قاره ارتباط و مناسبات فراوانی از گذشته های دور تاکنون داشته اند. این مناسبات باعث شد تا دانشمندان ترک تحت تأثیر اندیشه های مفکر شرق قرار گیرند و پیام اقبال را در آثار خود منعکس نمایند و همچنین آثار وی را به زبان ترکی ترجمه و منتشر کنند. این شوق به اقبال ، به خاطر همسویی اندیشه های دانشمندان و نویسندگان ترک با افکار و آرای علامه اقبال می باشد.

مقدمه

در ۱۹۴۷م با اعلام استقلال پاکستان ، دو کشور مسلمان که قبل از سایر کشورها، استقلال این کشور مسلمان نشین را برسمیت شناختند، ایران و ترکیه بودند و همان گونه صمیمت را تاکنون در مناسبات با پاکستان حفظ کرده اند. آقای یحیی کمال بیاتلی ، شخصیت سرشناس اقبال دوست و فعال در صحنهٔ سیاست و سخن از طرف ترکیه به عنوان نخستین سفیر کبیر به پاکستان اعزام گردید. در نوامبر ۱۹۵۸ م موقعی که نگارنده برای گذراندن دورهٔ دکتری زبان و ادبیات ترکی ، وارد دانشگاه استانبول گردید، مراسمی پُرشکوهی به مناسبت تجلیل از یحیی کمال بیاتلی برگزار می گردید که رئیس جمهور وقت ترکیه جلال بایار به عنوان میهمان ویژه حضور داشت. سخنرانان در آن مراسم کراراً پاکستان و کراچی را باکمال صمیمت متذکر میگردیدند. روز بعد با خالده ادیب خانم در منزل ایشان، که رو به روی همان دانشگاه بود، دیدن کردم ایشان هم نسبت به اقبال احساسات محبت آمیزی بر زبان آوردند.

---

[1] - استاد گروه آموزشی ترکی - دانشگاه کراچی ، کراچی.

خوشبختانه دولت پاکستان نیز آقای میان محمد بشیر، ادیب معروف را به عنوان اولین سفیر پاکستان در ترکیه مأمور کرد. وی در ترکیه کوششهای فراوانی به عمل آورد و اولین کتاب در همان دوره راجع به اقبال به زبان ترکی ترجمه گردید. همزمان روزنامه نویس برجسته آن زمان آقای محمد یعقوب داداشی که شیدای فکر اقبال و ستایشگر نقش قائداعظم محمد علی جناح بود ، از طرف دولت پاکستان به عنوان اولین وابستهٔ مطبوعاتی سفارت پاکستان در ترکیه اعزام گردید. او اولین کسی بود که درمیان ترکها برای ایجاد احساسات صمیمانه نسبت به پاکستان کوششهای گسترده ای نمود. او همواره می کوشید با ترکها در تماس بماند، اغلب مشغول نوشتن مطالبی برای چاپ بود. در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۳ در پایان مأموریت ، موقعی که ایشان مراجعت می کرد، ترکها متالم شدند. وی زمینهٔ مساعدی برای اقبال شناسی در ترکیه فراهم آورد. همچنین بعد از مراجعت به پاکستان ، مقالات بی شماری دربارهٔ تاریخ و ادب ترکیه و مناسبات میان پاکستان و ترکیه چاپ و منتشر ساخت. او به زبان های ترکی و فارسی آشنایی کافی داشت.

در حین اقامت سه ساله من، از ۱۹۵۸ الی ۱۹۶۱م، شخصیتهایی مانند ظفر حسن ایبک، که اصلاً پاکستانی و دارای تابعیت ترکیه بود، سید شریف الحسن وابستهٔ مطبوعاتی وقت سفارت پاکستان شایان تذکر می‌باشند. در زمان ایشان مقالات بسیار خواندنی در «پاکستان پوسته سی» دربارهٔ پاکستان و اقبال منتشر می شد. شریف الحسن به زبانهای فارسی ، ترکی و عربی تسلط داشت ، حتی به زبان ترکی شعر می گفت . نیز جلسات و مراسمی با شکوهی بمناسبت روز اقبال ، روز قائداعظم و روز پاکستان برگزار می‌کرد. از اقبال شناسان ترک نظیر علی نهاد تارلان و قره خان پشتیبانی های شایسته می کرد. در مورد تفهیم مطالب به اردو، از پاکستانی های مقیم در آن جا مثل خود بنده و دکتر یعقوب مغل کمک می گرفت، زیرا ترکها با زبان اردو آشنانبودند. وی این موضوع را در مقالات و سخنرانی ها متذکر گردیده است. راجه صاحب محمود آباد هم در همان دوره از ترکیه دیدن کرد که اینجانب سخنانی از بابر به زبان فارسی به ایشان تقدیم داشتم و ایشان بسیار خوشحال شدند.

اقبال و ترک

این موضوع بسیار وسیع است و اقتضای تدقیق می نماید، زیرا اقبال در شعر خود، ترک را به مفاهیم گوناگون مثل ترکمن، تاتار، دور اندیش ، دزدیده نگاه، خوشگل و سایر آن بکار برده است. اقبال در عصر خود نسبت به ترکها دارای احساسات منفرد بود. ترکها با شبه قاره ارتباط بسیار قدیمی داشته اند، از سلطان محمود ابن سبکتگین ،که رئیس جمهوری ترکمنستان درکتاب خود، به عنوان روح نامه ، او را ترکمن قلمداد کرده ، اغلب سلاطین مسلمان شبه قاره تا سال ۱۸۵۷م ترک بوده اند. در طی تاریخ سرزمین ترکستان و خود ترکیه مردم ترک با مردم این سامان، علایق برادرانه داشته‌اند. واقعیت اینست که در اغلب سرزمینهای واقع میان چین و اروپای خاوری، ترکها فرمانروایی داشته اند اما در دستگاه ایشان به جای زبان ترکی نفوذ زبان فارسی دیده می‌شد. اقبال هم برای ابلاغ و تفهیم پیغام خود به همان زبان فارسی متوسل شد، که در قرون قبلی بیدل و غالب نیز به آن زبان توسل جسته بودند. انگلیسها در شبه‌قاره نه فقط اینکه قدرت را از دست مسلمان ها ربودند بلکه زبان فارسی را که پشتوانهٔ فرهنگی آنان را فراهم می آورد، تا حدی زیاد نابود ساختند و این امر منتج به حصول دو هدف یعنی اخراج مسلمانان از دستگاه های دولتی و اداری و ترویج سریع زبان انگلیسی بوده است. باستثنای ۳ یا ۴ مجموعه‌های شعری ابتدایی ، اقبال پیوسته به فارسی سرایی توجه داشته و برای ایرانیان این امر در تفهیم فکر اقبال تسهیل لازم فراهم آورده بود. تصمیم اقبال در زمینهٔ فارسی سرایی نه فقط به احیای زبان فارسی در شبه قاره کمک نمود بلکه در ایجاد همبستگی میان ایرانیان ، مردم افغانستان و آسیای میانه و شبه قاره سهم شایانی داشته است. استاد محترم زکی ولیدی توغان می فرمود که ایشان از عنفوان جوانی با شعر اقبال آشنایی داشت و در زمانی که مجموعه های شعری او در دست نبود، منتخباتی از اشعار اقبال به صورت دستنویس توسط مسلمانان ترک و تتار تهیه و به اقصا نقاط روسیه می‌رساندند، بخصوص بیت معروف (اردو / ترجمه).

مسلمانان برای پاسبانی حرم متحد بشوند　　　از ساحل نیل تا به خاک کاشغر

غشایر تورانی از این تحت تأثیر قرار می گرفتند. اقبال از حیث ایدیولوژی

پرچمدار افکار جمال الدین افغانی و محمد عبده بود. تا آنجائی که به ترکهای ترکیه متعلق می شود ما می دانیم که جنگهایی میان روسیه و ترکیه از ۱۸۷۷م به این طرف بوقوع می‌پیوست، روسیه، رومانی ، بلغارستان ، یونان، سرویا، مونتی نگرو وآلبانی را علیه عثمانی وسوسه می‌کرد و مشتعل می‌ساخت تا آنان کسب استقلال کرده ، در عملیات ضد مسلمانان روسیه سهیم و شریک بشوند.

علاوه بر این در جنگ طرابلس (لیبی فعلی) ، جنگ بالکان و در جنگ جهانی اول صدها هزار مسلمانان ترک شهید شدند. تدریجاً بسیاری از سرزمینها از سلطه عثمانی ها خارج گردید و آنچه که به عنوان ترکیه باقی مانده بود، آن هم در معرض تهدید و خطر بود. اقبال که از وضع نابسامان مسلمانان در شبه قاره آگاه و نگران بود، موقعیت دگرگون و پر مخاطره ترکها نیز او را آزار می داد. به همین دلیل بود که او از شهامت ترکها و کیاست مصطفی کمال پاشا پشتیبانی کرد. در شعر اقبال عناصر ترکی الاصل به اندازه ایست که مردم آن را موضوع مورد علاقه ویژه او قلمداد می نمایند. نفوذ افکار و حکمت مولانا در شعر اقبال نمایانگر ارادت خاص وی به مولوی است. همین محبت ویژه طرز تفکر و حیات وی را مبدل ساخته است. مولانا در دورهٔ سلاجقه بیشتر در قونیه می زیست و مثنویش در سراسر منطقه شامل شبه قاره ، ایران ، ترکیه ، افغانستان و آسیای میانه موجب ایجاد تحول گردید و این هم ازکرشمه هایی از محبوبیت زبان فارسی بوده است.

سخنور بزرگ اسلامی ترکیه محمد عاکف (م ۱۹۳۶م) نیز ببرکت آشنایی به زبان فارسی از اشعار و افکار اقبال آگاهی پیدا کرد. هر دو از یک دیگر در آثار خود تمجید کرده اند. عاکف هم مثل اقبال خواهان اتحاد اسلامی بود . ترک ها قدر اتحاد میان مسلمانان را می دانستند زیرا کشور ایشان بعلت تعصبات قومیتی تجزیه گردیده بود. اعراب و البانوی ها مسلمان بودند با این وصف از مملکت عثمانی جدا شدند. مصطفی کمال می خواست مسلمانان نخست سرزمینهای خود را به استقلال برسانند و آن گاه برای اتحاد اسلامی کوشا گردند. اقبال هم بعداً به همین نتیجه رسیده بود . حتی قبل از ۱۹۳۰م و اجلاسیه اله آباد اقبال ایده تشکیل «حکومت اسلامی » را در مخیله می‌پروراند. خود اقبال در

اروپا اقامت و مسافرتهایی کرده بود ، با ادیبان و فیلسوفان اروپا آشنایی داشت، در اروپا تحصیل هم کرده بود و با روانشناسی مغرب آشنا بود. ترک امروز موقعی که آثار اقبال را مطالعه می کند، به برتری شرق معتقد می شود. در روز اقبال طی مراسمی رؤسای جمهور وقت و نخست وزیران وقت ترکیه نظیر عصمت اینونو و جودت صونایی حضور بهم می‌رسانیدند و به پیغام فکر انگیز اقبال گوش فرا می دادند.
اینک مناسب است به ذکر چندتن از اقبال شناسان برجسته ترک اکتفا شود که سهم شان طی سه ربع قرن اخیر در ترویج افکار و آثار اقبال در ترکیه چشمگیر بوده است.

محمد عاکف و اقبال

بی مناسبت نیست در بدو امر متذکر گردم که اینجانب افتخار دارم که برخی از آثار سخنوران و متفکران پاکستان و ترکیه و شرح احوال شان را از اردو به ترکی و از ترکی به اردو ترجمه نموده ام . طلوع اسلام اقبال را به خواهش استاد گرامی علی نهاد تارلان باحضور و همکاری ایشان به زبان ترکی برگرداندم و این کتاب توسط « ترکیه - پاکستان جمعیتی » استانبول، در سال ۱۹۶۲م در استانبول چاپ شد. اسم کتاب Türkiyede Ikbal (اقبال در ترکیه) و دارای مقالاتی از نویسندگان دیگر نیز می باشد.

در ۱۹۶۸م، در شبه قاره، اولین فرهنگ ترکی جدید ـ اردو را تدوین نمودم که در آن « سرود ملی » معروف ترکها، سرودهٔ محمد عاکف به اردو برگردانده شده است . همچنین کتاب حیات عاکف، تألیف استاد علی نهاد تارلان را به اردو ترجمه کردم که در سال ۱۹۷۰م توسط مؤسسهٔ فرهنگی عمران منطقه ای، شعبهٔ لاهور، منتشر گردید. نیز ترجمهٔ کتاب « ترکی و ترک »، تألیف مرحوم ثروت صولت، چاپ لاهور (اسلامک پبلیکشنز، ۱۹۸۹) دربارهٔ عاکف و اقبال دارای اطلاعات سودمندی است.

محمد عاکف، سخنور چیره دست اسلامی ترکیه، در سال ۱۹۳۶م بدرود حیات گفت ؛ وی شخصی متدین و باشهامت بود. و به زبانهای ترکی، فارسی،

عربی، فرانسه و آلبانیایی تسلط داشت. چنانکه می دانیم اقبال به زبانهای اردو ، انگلیسی ، فارسی ، عربی و آلمانی مسلط بود. اقبال هیچگاه به ترکیه سفر نکرد و عاکف هم هیچگاه به شبه قاره مسافرت نکرده بود، اما در حین مسافرت عاکف به قاهره، اقبال هم برای مدت کوتاهی از آن شهر تاریخی دیدن کرد هر چند آن دو دیداری بایکدیگر نداشتند و فقط ارتباط میان دو شخصیت از طرق مختلف برقرار بود.

در ۱۹۲۲م عاکف طی نامه ای به حافظ عاصم نوشته است [۱]:

«در هفته اول من دو مجموعهٔ شعری محمد اقبال شاعر اسلامی هند را دریافت نمودم. من در آنکارا رسالهٔ مختصری از وی دیده ام و او را هم عقیده یافته ام . اقبال با مطالعهٔ آثار عارفان شرق ، و در آلمان فلسفهٔ مغرب زمین را با تطبیق و منضم ساختن آن با فلسفه شرقی اساساً شاعر چیره دستی است. در[میان] مسلمانان هند کسی نیست که اشعار او را نخوانده باشد. سرودن شعر به اردو که طبیعی است اما من اشعاری را که خوانده ام به فارسی است، آثار مولانا دقیقاً مطالعه نموده و نسبت به وی خیلی ابراز ارادت نموده است، اقبال مولانا را مرشد خود قلمداد نموده است.

«از دو کتابی که من دارم یکی پیام مشرق است ، دارای قطعات بسیار زیباست . برخی از این ها مرا مسحور ساخت و من بی اختیار بوی تحسین نمودم . اطلاعات عربی وی نیز مورد توجه است. در علم ، عرفان ر قدرت سخنسرایی با من قابل قیاس نیست. ازمن مقامش خیلی بلند [تر] است. تسلط وی به فارسی چنانچه با شعر ترکی من موازنه شود ممکن است همسان نباشد. اگر سبک او جدید می بود در ادبیات ایرانی شهرهٔ او همه جا می پیچید»، محمد عاکف ، مصر، مورخ ۱۳۴۱/۳/۸ هـ(۱۹۲۲م) [۲]

۱ - محمد عاکف ، اشرف ادیب ، ص ۱۴۳.

۲ - آنه ماری شمیل در ترجمه جاوید نامه بزبان ترکی نیز به این موضوع اشارت کرده است. البته د . تاریخ قدری جای تردید است زیرا پیام مشرق در ۱۹۲۳م منتشر گردید پس چطور ممکن است که در ۱۹۲۲ نسخه ای از آن بدست عاکف برسد. عجب این که دکتر سید محمد اکرم اکرام (دانشگاه پنجاب لاهور) در مجموعهٔ مقالات پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ج ۲، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۱۳۷۲هـش / ۱۹۹۳م)، ص ۲۲۰ می‌نویسد « در سال ۱۹۲۲م کتابی به نام پیام مشرق به زبان فارسی در جواب دیوان شرقی گوته چاپ کرد». بنظرم این تاریخ اشتباهی است.

عاکف در کتاب معروف خود، « صفحات »، از مردم مسلمان شبه قاره یادآوری مکرر نموده در آن وقت از شعر و فکر اقبال آگاهی کافی بدست آورده بود، به همین سبب در باب هفتم (ص ۵۱۵)تذکری از اقبال نموده ترجمهٔ منظوم شعر اقبال را اقتباس نموده است[1].

(حلوان، مصر، ۲۲ اوت ۱۹۳۳م (۱۳۴۹ هق)

محمد عاکف از دیدگاه اقبال

علامه محمد اقبال طی نامه ای [2]، [3] خطاب به سجاد حیدر یلدرم درباره کتاب معروف عاکف، چنین می نویسد :

«توسط بشیر کمال عرب اهل سوریه آگاهی یافتم که محمد عاکف مدیر سبل‌الرشاد نمونه های عالی شعر ترکی را در کتابی بنام « صفحات» گرد آورده است. این باید به اردو ترجمه شود. محمد اقبال »

دکتر زکی ولیدی توغان و اقبال

استاد توغان در کتاب Hatiralar (خاطرات)، چاپ استانبول، ۱۹۶۹م، می‌نویسد :

« در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۳ ما از کابل رهسپار هند گشتیم از طریق جلال‌آباد و دره (معبر) خیبر من و عبدالقادر از ۲۵ سپتامبر تا اول نوامبر ۱۹۲۳م تا پنج هفته در هند اقامت کردیم . البته بعداز بوجود آمدن دو کشور مستقل در شبه قاره، من ۳ مسافرت به پاکستان و یک سفر به هند در ۱۹۶۴ کردم و میهمان نهرو و دولت او بودم . به مؤسسه های فرهنگی هم سرکشی کردم اکنون هند نسبت به ۱۹۲۳م متحول گردیده بود.

1 - Mehmed Akif Ersoy: Safahat, Omer Riza Dogrul Istanbul - 1956.

۲ - سید مظفر حسین برنی در کلیات مکاتیب اقبال، ج ۲ ، چاپ اکادمی اردو دهلی، ۱۹۹۱، صص ۵۰۰ - ۵۰۱، تاریخ نامه و سال ۱۹۲۳ تخمیناً درج کرده است.

۳ - رفیع الدین هاشمی ، خطوط اقبال، ۱۹۷۶ لاهور، صص ۱۵۰ - ۱۵۲، مکتبه خیابان ادب، در این کتاب تاریخ تخمینی نامه ۱۹۳۳ هست. خانم نسیم فاطمه در «آئینه ایام اقبال» (ص ۹۸)، تاریخ نامه را دسامبر ۱۹۳۲، نوشته است چاپ دانشگاه کراچی ۱۹۷۷م.

«استاندار وقت پیشاور صبح به ما گفت که در مورد چگونگی مسافرت شما، ما از شمله (پایتخت تابستانی وقت هند) منتظر آموزش هستیم . در ۱۹۱۳ حین اقامت در بخارا حیدر خواجه، شجرهٔ خانواده خود را بمن داد. او پسر بازرگان مقیم قزان (تاتارستان) بود. در آن دوره روزنامه‌ای بنام «بخارای شریف» بزبان تاجیکی منتشر می گردید. این دفعه او بعنوان هدایای دوستانه برخی کتب از آثار نویسندگان آزاد منش داد که شامل « پیام مشرق » اثر محمد اقبال بود که در همان روزگار از چاپ در آمده بود.دربارهٔ این شاعر متفکر بزرگ در اقامت بخارا توسط میرزا عبدالقادر و اکابر شاه کسب اطلاعاتی کرده بودم اما هیچگونه آثار مطبوع در دست نبود از یادداشتهایی دستنویس استفاده کرده بودم.

«در پیشاور با مردم محلی گفتگوی در محیط آزاد امکان پذیر نگشت. از دفتر کارلرد ریدنگ نائب السطنه آموزش ده ماده ای صادر شد که در برابر آن مقرر گردید که ما مستقیماً به بمبئی برویم. قبلاً ما توسط استاندار پیشاور تقاضا کرده بودیم که در لاهور با سخنور محمد اقبال و در بمبئی با نویسندهٔ آثار تاریخ سلیمان ندوی اجازه ملاقات داده شود که رد گردید.در بین راه قطار توقف نیمروزه در ایستگاه لاهور داشت. ما به رئیس پاسبانی راه آهن بانشان دادن آدرس اقبال از وی خواستیم که بگذارد جهت دیدار با او برویم و یا جهت گردش در داخل شهر برویم اما او موافقت نکرد. در قطار با گروهی از چغتائیان شبه قاره ملاقات شد اما هیچکدام زبان ترکی بلد نبودند و به اردو صحبت می کردند اما بعضی ها با فارسی آشنایی داشتند.آنها به من گفتند که برطبق سرشماری سال ۱۸۸۱م در شهرهای دهلی و راولپندی ۲۲۵۹۳ چغتایی و ۱۲۱۴۷ برلاس اقامت داشتند.

«برای نصف روز در اجمیر توقف داشتیم . به زیارت آرامگاه های بزرگان چشتی رفتیم ، بر چند تا مزار فاتحه خوانده بودیم که وقت حرکت قطار شد. در بمبئی در « هتل شاهجهان» اقامت کردیم. برخی کتب تاریخ چاپ شده در مطبع نولکشور خریداری کردیم. پنهانی از عمال اداره آگاهی به دفتر انجمن مسلمان هند سرزدم.راجع به سلیمان ندوی گفتند که ایشان در شهر دیگری اقامت دارند. البته چند اثر ایشان را به من هدیه کردند. من هیچ نقشه ای جهت فعالیت علیه

منافع انگلیسها در هند نداشتم. با آقای دکتر انصاری ملاقات شد ایشان توصیه کردند که ما مواظب باشیم. در همان روزها انقلابیون، محمد علی و شوکت علی از زندان آزاد شده بودند و مردم داشتند تظاهرات خیابانی می کردند.

«در بمبئی، تمام وقت من در مطالعهٔ آثار محمد اقبال می گذشت. در دفتر مرکز خلافت آثار دیگری از وی نیز بدستم آمد، در اثر اقبال که در پاسخ «دیوان غرب» گوئته بنگارش در آمده وی افکار گوئته ، نطشه، هیگل ، تولستائی ، کارل مارکس و سایر متفکرین غربی را مورد بحث قرار داده است. اقبال در واقع « جهان اسلامی » را بطور یک واحدی می‌نگریست و بر ابتلای آنها ملول می‌گشت. در بمبئی موقعیکه وارد یک مسجد می شدم دیدم روی لوحه ای نوشته بودند ، «مصطفی کمال زنده باد » . در پهلوی محراب هم روی رحل ها با نسخی از کلام الله مجید، مثنوی مولانا هم گذاشته بودند

«در شعر اقبال از اهل ترکستان تذکراتی فراوان دیده می شود اقبال از حیث روحانی و فرهنگی با ترکها علایق عمیقی داشت چنانکه گوید :

اگرچه زادهٔ هندم فروغ چشم من است   ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

روزهای اقامت ما در بمبئی در واقع « روزهای اقبال » برای ما بوده - وقتیکه از روسیه دیدن می کردیم دربارهٔ جمعیت اقوام فکر می شد که این سازمان برای مردم ستمدیدهٔ جهان قدرت پشتیبان خواهد بود. اما اقبال آن ها را کفن دزد که جهت توزیع مال غنیمت گرد آمده اند ، محسوب می نماید. اگر ما می توانستیم در لاهور با اقبال دیدن کنیم من به اقبال دربارهٔ نهضت استقلال طلبی در ترکستان آگاه می ساختم و امکان داشت که در اشعار اقبال این موضوع هم منعکس گردیده در نهضت مزبور جنب و جوش ویژه پدید می‌آمد که انگلیسیها نگذاشتند این ملاقات صورت گیرد».

مورخ و سیاستمدار برجستهٔ ترک زکی ولیدی توغان کوشید تا با همکاری لنین مناطق ترک نشین را به استقلال همکنار سازد . اما لنین بعهد خود وفا نکرد. او بعد از ملاقات با انور پاشا از طریق کابل و بمبئی به استانبول مراجعت کرد . وی هوا خواه سرسخت فکر اقبال بود. در ۱۹۶۱م دکتر جاوید اقبال به استانبول آمد. در دفتر کار وابستهٔ مطبوعاتی پاکستان و دانشگاه استانبول سخنرانیهایی

ایراد کرد، زکی ولیدی توغان، دکتر جاوید اقبال را به حضار معرفی کرد، افراد برجستهٔ آن دوره در این جلسات حضور داشتند. حضار شعارهایی جهت بزرگداشت اقبال می دادند.

دکتر علی نهاد تارلان (۱۹۷۸ - ۱۸۹۸م)

شیفتهٔ مولانا (۱۲۷۳ - ۱۲۰۷ هـ ق)، استاد ادبیات ترکی، برجسته ترین صاحبنظر ترک در صحنهٔ اقبال شناسی، مترجم آثار متعدد اقبال به ترکی ، پرچمدار دوستی میان ترکیه و پاکستان ، مصنف و سخنور و متصوف علی نهاد تارلان چندین دفعه از پاکستان دیدن کردند و دولت پاکستان هم با اعطای نشان‌ها از وی تجلیل بعمل آورده است.

دکتر تارلان می نویسد :

«محمد اقبال لاهوری در ۲۲ فوریه ۱۸۷۳ در شهرستان سیالکوت، استان پنجاب، به دنیا آمد. اطلاعاتی دربارهٔ اقبال ازکتاب «رومی عصر»، تألیف خواجه عبدالحمید عرفانی اقتباس کرده ام. چند سال قبل فرزند ارشد علامه اقبال، آفتاب اقبال از لندن به استانبول آمده بود، وی بامن دیدن کرده بود و سال ولادت اقبال را ۱۸۷۷ نقل می کرد.

«اقبال معتقد بود که تنها انتقاد به دولت استعماری خارجی کفایت نمی‌کند، باید علل و عوامل مغلوب شدن را بررسی کرد که گامی بسوی استقلال طلبی خواهد بود. پرفسور نکلسون مثنوی اسرار خودی و رموز بیخودی را به انگلیسی برگرداند و همین امر موجب تشویق به فارسی سرایی اقبال گشت و سپس پیام مشرق، زبور عجم، جاوید نامه ، مسافر ، پس چه باید کرد ای اقوام شرق ، ارمغان حجاز ، نتیجهٔ همین ترغیب بوده است. در سال ۱۹۳۰ اجلاسیهٔ حزب مسلم لیگ به ریاست وی برپا شد که در آن اقبال ایدهٔ تشکیل و تأسیس پاکستان را عنوان کرد. ایدهٔ پاکستان که توسط او پیشنهاد شده بود مورد استهزا قرار گرفت، اما اقبال پابر جا و مصمم ماند. در اوایل مرحوم محمد علی جناح هم زیاد به این موضوع علاقه مندی نشان نداد اما پس از مدتی روش و رفتار هندوان او را متقاعد ساخت و پاکستان (در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۴۷م) بوجود آمد، اما

خود اقبال نتوانست آن روز مسعود را در زندگی ببیند زیرا از ۱۹۳۴م کسالت ممتد داشت و در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م بدورد حیات گفت؛ ساعتی قبل این دو بیتی بر زبانش بود.

سرود رفته باز آید که ناید	نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری	دگر دانای راز آید که ناید»

پرفسور علی نهادتارلان در کتاب اقبال زندگانی عصر و شعر[1]، مختصات و جنبه‌های مختلف علمی اشعار و افکار وی را مورد بحث قرار داده است. برخی از آن اندیشه های اقبال راجع به حقیقت علم، تصور اوطان، شعر و ادب، تصوف و عرفان، خودی و بیخودی، عمرانیات و اجتماعیت و سایر آن می‌باشد. دکتر تارلان اقبال را خلاصه و عصارهٔ دانش مسلمانان طی نه قرن اخیر قلمداد می کند. وی آثار فراوانی در خصوص اقبال تألیف نموده است.

دکتر عبدالقادر قره خان و اقبال (۲۰۰۰ - ۱۹۱۳م)

دکتر قره خان در مقاله ای به مناسبت چهاردهمین سالروز درگذشت علامه اقبال، در روزنامه وطن چاپ استانبول، مورخه ۱۹۵۲/۴/۲۲، اقبال را چنین معرفی می کند:

«امروز ما روز درگذشت اقبال متفکر بزرگ قرن بیستم را داریم برگزار می‌کنیم. انجمن فرهنگی‌ترکیه و پاکستان«آنکارا، و شعبهٔ آن در استانبول، به نشر و اشاعه دست می زند. معرفی اقبال و ترجمه شعر وی به زبان ما بدون تردید برای ادب و فرهنگ ما سودمند خواهد بود. در موقع جنگ بالکان، قلب وی برای مشکلات ما ناراحت بود و منظومهٔ شکوه را سرود. در حین نهضت آزادی در ۱۹۲۲، هنگام موفقیت ما خوشحال گردید. هم زمان با مبارزه ملی و موفقیت

---

1 - i) Ali Nihad Tarlan IKBALDEN SIIRLER Istanbul 1971.
ii) Ali Nihad Tarlan MUHAMMED IKBAL IN UCESRI ESER MATBAASI ISTANBUL - 1976.

اتاترک باخوشحالی منظومهٔ طلوع اسلام را سرود . ارتباط خود را با ضیاء گوک آلپ نه فقط ابراز داشت بلکه ترجمه هایی از شعر او انجام داد. در فلسفه زندگانی این ترک دوست ممتاز، عامل مهم، مثنوی کم نظیر حاوی ارشاد معنوی و روحانی مولانا جلال الدین رومی می‌باشد. یکی از استادان آگاه دانشگاه آنکارا هفتهٔ قبل اظهار داشت که ایدهٔ تأسیس پاکستان را اقبال ارایه داده است. مولانا بر قلب و مغز اقبال نفوذ ممتد داشت. در آن عصر دو تن سخنور از مشرق در جهان غرب معروفیت یافتند که تاگور و اقبال بودند .پرفسور نکلسون مثنوی اسرار و رموز را به انگلیسی برگردانده و دانشمند ایرانی مجتبی مینوی کتاب «اقبال لاهوری » را منتشر کرده است.

محمد اقبال بزرگترین فیض را نه از تحصیلات کامبریج و نه از دکتری دانشگاه میونخ بدست آورده بلکه از افکار مولانا که هفت قرن پیش می‌زیست، بهره مند گردیده است. مثل جامی وی نیز می گفت :

مثنوی مولوی معنوی　　　هست قرآن در زبان پهلوی

اقبال بعد از حضرت ختمی مرتبت (ص)، به شخص مولانا ارادت ویژه‌ای داشت. چنین به نظر می رسد که پس از هفت صد سال مولانا در قالب وی برافق لاهور پدید آمده تا روح قونیهٔ جدیدی دمیده شود».

حسین پرویز حاتمی و اقبال

این مقاله در نشریهٔ «پاکستان پوسته سی » استانبول در تاریخ ۱۹۶۲/۴/۲۱ چاپ و منتشر گردید : (خلاصه)

« اقبال مایهٔ افتخار بشریت و اسلامیت طی قرن اخیر است. ما موفق به زیارت وی نگشته ایم اما با مطالعهٔ آثار او یا تشکیل چنین جلسات علمی ما با آثار و افکار او آگاه می شویم . چنانکه حافظ گفته بود:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق　　　ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

بگفتهٔ یحیی کمال [1] (م ۱۹۵۸م) اقبال دارای روح مثبت بود و ما او را به عنوان شاعر و متفکر می بینیم . روح منفی محدود می گردد اما روح مثبت

۱ - اولین سفیر ترکیه در پاکستان.

محدود نمی شود و همین فرق میان دوتاست . سخنوری با روح مثبت برای هدفی می نویسد و آینده را به اعتماد و عزم می نگرد.به همین سبب ما از اقبال استقبال گرم می کنیم.

اقبال دعوت به مبارزه و بیداری می دهد. شرق تاکنون این گونه فکر داشت:

به دریا در منافع بی شمار است　　اگر خواهی سلامت بر کنار است

اما اقبال توصیه می کند :

اگر خواهی حیات اندر خطرزی

عامل دیگر عشق و ایمان است :

دل یاران زنواهای پریشانم سوخت　　من از آن نغمه تپیدم که سرودن نتوان

عاکف با ترجمه منظوم دو بیت اقبال ابراز نظر می کند که در شعر اقبال عشق و ایمان فقط یک حِس و عاطفه نیست بلکه با علم مربوط است. اقبال به سه دلیل از آن همهٔ بشریت تلقی گردیده نخست غیرت بمفهوم روح مثبت ، دوم حس یا عاطفه، سوم علم، یکی دیگر حسن کلام است زیرا این امر منوط به صلاحیت است و برای هر کس مقدور نیست که احساسات و معلومات را بسبک زیبایی تبیین کند. دانشمند ایرانی مجتبی مینوی که دارای کتابی مستقل درباره اقبال است می‌گوید: « من موقعی که جنبه های مختلف زندگانی اقبال را از مدنظر می‌گذرانم، در معاصرین وی کسی را همپایهٔ او نمی بینم»

ما « صفحات »، اثر عاکف، راکه می خوانیم متوجه می شویم که شباهت تعجب انگیزی میان هر دو وجود دارد و با ارتباط به حیات فکری لازم می‌گردد که تذکری از عاکف هم بشود. البته از حیث حق شناسی باید اذعان کنیم که در علو آگهی و حسن گفتار، اقبال جلوتر می باشد؛ چه خوش گفته است :

حدیث عشق بر اهل هوس چه می گویی　　به چشم مور مکش سرمهٔ سلیمانی را

اما کسانیکه گمان می کنند اقبال زیر نفوذ متفکران غرب بسر می‌برد مرا آزار می دهد.مردم بر منصور حلاج سنگباری می کردند، به وی احساس نمی‌شد اما از میان دوستان یکی گل به طرف او انداخت او آهی کشید. حکمت، میراث گمشدهٔ مؤمن است هرکجا باشد باید آن را بگیرد. اقبال می‌خواست جهان اسلامی را بیدار سازد.

اسماعیل حبیب سیووک و اقبال

در مقاله ای تحت عنوان « اقبال و ما » که در نشریهٔ پاکستان پوسته سی، استانبول مورخ مه ۱۹۶۲م چاپ شد، دانشمند ترک اسماعیل حبیب سیووک اظهار نظر می‌کند:

« از حیث ملی ، بشری و ایدیولوژیک اقبال کیست ؟ من در فصل بهار ۱۹۲۲م حین نهضت استقلال در ضمن گفتگو با محمد عاکف که در درگاه تاج الدین آنکارا اقامت داشت، با اقبال آشنایی پیداکردم . طی جنگ بالکان، عاکف از پروردگار گله می کند، همین طور سخنور شبه قاره اقبال پیرامون فلاکت بار آمده از بالکان در منظومهٔ «شکوه» لب به شکایت باز می کند. اقبال در باب وضع نابسامان جهان اسلام مضطرب و خواستار بهبود وضع است. ازتهوّر فرمانده ترک شکری پاشا و شهامت نظامیان او در حین محاصره ادرنه تمجید می کند . اقبال از جنگ جهانی اول به عنوان کوه غم تعبیر می کند. محمد عاکف در زمان نهضت استقلال طلبی طلوع خورشید فتح را نوید داده است. اقبال هم در منظومهٔ طلوع اسلام، از جرأت و عظمت ترکها ستایش نموده است. علقهٔ ما با اقبال مربوط به این دوره نیست، از هفتصد سال پیش توسط مولاناکه ترک و اهل بخارا بود نیز برقرار است[1] چنانکه می گوید:

اصلم ترکست اگرچه هندو گویم[2]

اقبال مثنوی مولانا را « هست قرآن در زبان پهلوی » تلقی می‌کرد. دوست عزیزم عمر رضا دو غرول (داماد عاکف) در مراسمی جهت بزرگداشت از اقبال که توسط انجمن فرهنگی ترکیه - پاکستان در آنکارا برگزار شده بود، طی خطابهٔ ریاست ابراز داشت : «ما پاکستان را پاکستان و اقبالستان نیز می‌توانیم بنامیم»

در ۱۹۵۱م، موقعی که عمر رضا دوغرول جهت شرکت در اجلاسیهٔ «مؤتمر عالم اسلامی» عازم پاکستان بود، یک مشت خاک ازگور مولانا را همراه برد و در لاهور بر سر آرامگاه اقبال گذاشت. آن موقع ۱۳ سال از درگذشت اقبال

۱ - مولانا اهل بلخ بود و بعداً به قونیه رفت . «فصلنامهٔ دانش».
۲ - نسبت دادن این مصرع به مولانا، جای تردید است . «فصلنامهٔ دانش»

و ۶۷۸ سال از ارتحال مولانا گذشته بود. سال بعد نیز عمر رضا دوغرول بدرود حیات گفت و روحش به ارواح مولانا واقبال پیوست .

ترکیه - خلافت - اقبال

میم کمال اوکه - انکارا ۱۹۸۸م

ابوالکلام آزاد از حامیان خلافت بود اما در ۱۹۲۴م در روزنامهٔ «زمیندار» یک سری مقاله به عنوان «جمهوری ترکیه و مسألهٔ خلافت » نوشت . این سری مقاله ها از حیث محتوا با آنچه که چهار سال پیش نوشته بود، خیلی فرق داشت. اینک ابوالکلام بابرچیده شدن خلافت راضی بود. در همین اوان اقبال معتقد بود که کشورهای مستقل مسلمان باید متحد گردند. اقبال در مورد انقلاب با وی همعقیده بنظر می رسد. تحولات بوجود آمده در ترکیه را اقبال منافی و مغایر با اسلام تلقی نمی کرد. اقبال تنفیذ اصلاحات و قوانین در ترکیه را پشتیبانی کرد و برای «اجتهاد» در این زمینه تأکید نمود. روح لطیف اقبال از فرهنگ، تکنولوژی و علوم جدید نیز حمایت می کرد. وی پرچمدار سرسخت انسجام و امتزاج شرق و غرب بود. اقبال می خواست بدون از دست دادن اصول و ارزشهای اخلاقی ، جامعه مترقی‌ای در جهان اسلام بوجود بیاورد. در این مرحله ما محمد عاکف (م ۱۹۳۶م) را بخاطر می‌آوریم که در کتاب «صفحات» اقبال را به عنوان «جلال الدین رومی عصر ما» قلمداد کرده است. اقبال مولانا را «پیر رومی و پیر ومرشد » و خود را « مرید هندی » می خواند . محبت مولانا در قلب اقبال طوری جای کرده بود که میان قلوب مسلمانان شبه قاره بازتاب آن را می توان مشاهده کرد. همچنین دربارهٔ احترام و صمیمیت به ترکها اقبال ارزش بسیاری قائل بود.

موقعی که در ۱۹۱۱م ایتالیا بر طرابلس الغرب (لیبی فعلی) تهاجم می‌آورد، اقبال در منظومهٔ « در حضور رسالت مآب (ص)» شرح می‌دهد که پس از رحلت خود، خدمت ختمی مرتبت(ص) که می رسد پرسش می‌فرمایند که از جهان برای من چه هدیه آورده ای ؟ پاسخ می دهد که یک بطری از دنیا آورده‌ام که در آن قطراتی از خون شهیدان طرابلس است و این چیزی است که در بهشت

هم پیدا نمی شود . سال بعد بربالکان تهاجم صورت می پذیرد. او برای شکری پاشا محافظ ادرنه ابیاتی سرود. در ۱۹۲۳م در مجموعه پیام مشرق شعری به مصطفی کمال اهداء کرده است. در ۱۹۲۹م در تجدید بنای اندیشهٔ اسلامی، پایان امر خلافت در آنکارا بر محک اجتهاد قرار داده ، ابراز عقیده کرده است که بر اثر تصمیم سوم مارس ۱۹۲۴، خلافت را در طرز حکومتی جمهوری منضم تلقی باید کرد.

اقبال دربارهٔ ارتباط میان دین وملت با افکار جمال الدین افغانی و ضیاء گوک آلپ و روش عملی مصطفی کمال نظر موافقی نشان داد. اقبال تصور «ملت » راگام اول اتحاد اسلامی تلقی می کند، با این وصف اقبال وطن و حب وطن را از اصول اسلام مغایر نمی داند. او « قوم پرستی » ای را مردود می‌داند که مبتنی بر افکار قرن بیستم اروپا ، جنگجویی، عصبیت، تجاوز نژادی و اجتماعی بودکه منطقه را به اولین جنگ جهانی سوق داد. اقبال «اسلام ازم » را شرط اولین برای پیشرفت به سوی هدف حاکمیت ملّی می‌پندارد. او اعتقاد داشت که برای اتحاد اسلامی نخست باید زمینه فراهم گردد و بنظر وی استقلال مناطقی با غالب جمعیت مسلمانان در پیشبرد تصور حاکمیت ملی مؤثر و صبغهٔ حاکمیت اسلام خواهد داشت .

(خلاصه ای از صص ۱۵۸ - ۱۶۴ ازکتاب میم کمال اوکه)



دکتر رضا مصطفوی [1]

مضمون آفرینی و گونه گونی مضامین در سبک شعر دکتر محمد اقبال

چکیده :
ویژگیهای اشعار اقبال بخصوص مضامین تازه و نو و ابداعات عالی، از برجستگی‌های شعر فارسی اقبال است . این خصوصیات باعث شده اقبال سبکی خاص بوجود آورد، زیرا وی شعر را بهترین وسیلهٔ بیان افکار و اندیشه های انسان می داند. اقبال در اشعارش مفهوم عشق ، ایمان ، فلسفه ، هنر، تاریخ ، سیاست و حکمت و فرهنگ و جامعه را به بهترین شکل بیان می کند. هدف اقبال رستگاری انسان است و برای این کار معتقد است که او باید مسلمان واقعی باشد.

یکی از ویژگیهای بارز سبکی در اشعار علامه محمد اقبال تنوع مضامین شعری است. اگر بپذیریم که انتقال مسائل اجتماعی وسیله شعر یکی از وظایف شاعر است و شاعر متعّهد و موفّق شاعری است که بتواند رخدادها و نیز اندیشه‌ها و افکار رایج در محیط زندگی و ویژگیهای گوناگون آن را به خوبی به خوانندگان اشعار خود منتقل گرداند ، در این صورت می توان گفت هر چه موضوعات و مضامین اشعار شاعری بیشتر باشد، به تعهد خود از این دیدگاه خاص بیشتر عمل کرده است.

علامه اقبال یکی از شاعران موفّق و متعّهد در این خصوص محسوب می‌گردد که توانسته است مسائل روزگار خود را به خوانندگان خود منتقل گرداند و بدین گونه اوضاع و احوال زمانهٔ خویش را چنان تثبیت کند که پنداری مورّخی

---

[1] - استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد.

مطمئن و مقیّد و متعّهد زمانه خویش نیز هست.

اقبال رسالت خود را به زبان شعر بیان می کند و شعر را بهترین وسیلهٔ بیان افکار و اندیشه های خود می داند. به بیانی دیگر اقبال همیشه حرفی برای گفتن دارد و شعر او پر از محتویاتی است که عقاید و باورهایش را دربارهٔ موضوعهای مختلف ابراز می دارد و همین موضوعهای متنوع است که به شعر او سبکی خاص می بخشد و این گوناگونی مضامین در سراسر اشعار فارسی اقبال به چشم می خورد ؛ مثلاً در کتاب «اسرار خودی» دربارهٔ اصل نظام عالم ومقصد حیات مسلمانان سخن می گوید و معتقد است که :

پیکر هستی ز آثار خودی است / هر چه می بینی ز اسرار خودی است ۱
زندگی در جستجو پوشیده است / اصل او در آرزو پوشیده است ۲
آرزو را در دل خود زنده دار / تا نگردد مشت خاک تو مزار

اقبال در بیان فلسفهٔ میلاد آدم ۳ که معرّف اندیشه های خود او نیز محسوب می‌گردد و عیناً در اشعار او انعکاس دارد، می گوید :

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد / حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور / خود گری خود شکنی خود نگری پیدا شد
خبری رفت ز گردون به شبستان ازل / حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد۴

گوناگونی مضامین اشعار اقبال در سراسر کلیات اشعار او به چشم می‌خورد. مثلاً دربارهٔ تفکر سؤال می کند که تفکر چیست؟ و شرط راه کدامست و چراگاهی اطاعت و گاه گناه محسوب می گردد؟ :

نخست از فکر خویشم در تحیر / چه چیز است آنکه گویندش تفکر
کدامین فکر ، مارا شرط راه است / چرا گه طاعت و گاهی گناه است۵

این گونه گونی مضامین تا بدان مایه است که علامه اقبال گاهی در عوالم فلسفی خود فرو می رود که مثلاً قدیم چیست و محدث کدام است ؟:

قدیم و مُحدث از هم چون جدا شد؟ — که این عالم شد آن دیگر خدا شد
اگر معروف و عارف ذات پاک است — چه سودا در سراین مشت خاک است ۶

و گاه به سرودن شعر دربارهٔ رمز اناالحق می پردازد که :

من از رمز اَنا الحق بازگویم — دگربا هند و ایران راز گویم ۷

علامه اقبال گاه در پاسخ دیوان گوته، شاعر آلمانی، غرق در اندیشه های گوته می گردد تا پیام مشرق را به گوش او و دیگر مغربیان برساند:

پیر مغرب شاعر آلمانوی — آن قتیل شیوه های پهلوی
بَست نقش شاهدان شوخ و شنگ — داد مشرق را سلامی از فرنگ
در جوابش گفته ام پیغام شرق — ماه تابی ریختم بر شام شرق ۸

تنوع مضامین شعری اقبال گاه او را در اندیشهٔ بهار و زیبائیهای آن فرو می برد که :

خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار
مست ترنّم هزار ، طوطی و درّاج و سار برطرف جویبار، گشت گل و لاله زار، چشم تماشابیار
خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار ۹

گاه عشق را مخاطب قرار می دهد که :

بیا این خاکدان را گلستان ساز — جهان پیر را دیگر جوان ساز
بیا یک ذره از درد دلم گیر — ته گردون بهشت جاودان ساز ۱۰

علامه اقبال گاه دو مقولهٔ حکمت و شعر را روبروی هم قرار می‌دهد و ابو علی سینا را با مولای روم می سنجد:

بو علی اندر غبار ناقه گم	دست رومی پردهٔ محمل گرفت
این فروتر رفت وتا گوهر رسید	آن به گردابی چو خس منزل گرفت
حق اگر سوزی ندارد حکمت است	شعرمی‌گرددچو سوز از دل گرفت ۱۱

تنوع مضامین زیر نشان می دهد که علامه اقبال تا چه اندازه در سرودن اشعار مختلف المضامین از توانائی کافی برخوردار بوده است:

اغوای آدم ۱۲ ، حیات جاوید ۱۳ ، نسیم صبح ۱۴ ،کبر و ناز ۱۵ ،کرمک شب تاب ۱۶ ، محاوره مابین خداو انسان ۱۷ ، شاهین و ماهی ۱۸ ، زندگی ۱۹ ، حکمت فرنگ ۲۰ ،کشمیر ۲۱ ، چیستان شعر ۲۲ ، غنی کشمیری ۲۳ ، طیاره ۲۴ ، شو پنهاور و نیچه ۲۵ ، فلسفه و سیاست ۲۶ ، مزدک ۲۷ ، هگل ۲۸ ، بایرن ۲۹ ، رومی ۳۰ ، خطاب به انگلستان ۳۱ ، دین و وطن ۳۲ ، نوای حلاج ۳۳ ، نالهٔ ابلیس ۳۴ ، حکمت کلیمی ۳۵ ، حکمت فرعونی ۳۶ و ...

اقبال در پیروی از احساس تعهد خویش شرق را در برابر غرب مطلوب می پندارد و اصالت و روشنایی و فرهنگ و تمدن را از آن شرق می‌داند و از دانش غربیان به عنوان وسیلهٔ هلاک و بیچارگی انسان و انسانیت تعبیر می‌کند:

آدمیت زار نالید از فرنگ	زندگی هنگامه برچید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟	باز روشن می شود ایام شرق
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد	زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ای	هر زمان اندر کمین بره ای
دانش افرنگیان تیغی بدوش	در هلاک نوع انسان سخت کوش ۳۷

اقبال در پی همین احساس تعهد هرگز حاضر نیست اصالت و فرهنگ و تمدن مشرق زمین را فراموش کند . او خود را در برابر غرب نمی‌بازد و نمی‌خواهد تمدن بسیار کهنسال شرق را با تجدد غرب معاوضه کند یا علم و هنر و فرهنگ دیرینهٔ شرق را از یاد ببرد و به تعبیر دیگر خود باخته در برابر غرب شود و بیان زیبای خواجهٔ شیراز : آنچه خود دارد از بیگانه تمنا کند » ۳۸

سوز و ساز و درد و داغ از آ سیاست	**هم شراب و هم ایاغ از آ سیاست**
عشق را ما دلبری آموختیم	**شیوهٔ آدم گری آموختیم**
هم هنر هم دین ز خاک خاور است	**رشک‌گردون خاک‌پای خاور است ۳۹**

شکی نیست که هنر اقبال در سرودن اشعاری تابدین اندازه گونه گون یکی از ویژگیهای بارز سبک اشعار فارسی او محسوب می گردد که در کمتر شاعری از شاعران فارسی گوی شبه قاره پاک و هند این گستردگی و فراگیری مضامین و همه سونگری دیده می شود و از این جهت باید او را علاوه بر سایر ویژگیها و مزیتها و فضیلتهایش از دیدگاه سبک ادبی، شاعری مضمون آفرین نیز به حساب آورد.



پی نوشتها

۱ - کلیات اشعار فارسی، مولانا اقبال با مقدمهٔ احمد سروش ، انتشارات کتابخانهٔ سنائی، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۱.

۲ - همان ،ص ۱۳.

۳ - فاضل گرامی شادروان دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی (رحمة الله علیه) نوشته اند : اقبال این ابیات را دربارهٔ « میلاد خویش » گفته، که بعید به نظر می رسد چنین باشد. ر.ک: اسرار خودی و رموز بی خودی ،با مقدمهٔ محمد حسین مشایخ فریدنی ، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ، (۲۹۹) ۱۳۵۸ ، ص نوزده (مقدمه).

۴ - کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال ، ص ۲۱۵.

۵ - همان ، ص ۱۶۱.

۶ -همان ، ص ۱۶۷.

۷ -همان ، ص ۱۷۴.

۸ -همان ، ص ۱۸۹.

۹ -همان ، صص ۹-۲۱۸.

۱۰ -همان ، ص ۲۲۱.

۱۱ -همان ، ص ۲۲۵.

۱۲ -همان ، ص ۲۱۶.

۱۳ -همان ، ص ۲۲۰.

۱۴ -همان ، ص۲۲۲.

۱۵ -همان ، ص۲۲۴.

۱۶ -همان ، صص۲۳۰ و ۲۵.

۱۷ -همان ، ص ۲۲۸.

۱۸ -همان ، ص۲۲۹.

۱۹ -همان ، صص ۱-۲۲۰.

۲۰ -همان ، ص ۲۳۴.

۲۱ -همان ، ص ۲۳۸.

۲۲ -همان ، ص ۲۳۹.

۲۳ -همان ، ص ۲۴۰.

۲۴ -همان ، ص ۲۴۱.

۲۵ -همان ، صص ۲۶۰-۲۶۳.

۲۶ -همان ، ص ۲۶۱.

۲۷ -همان ، ص ۲۶۲.

۲۸ -همان ، ص ۲۶۵.

۲۹ -همان ، ص ۳۶۸.

۳۰ -همان ، صص ۲۶۸ - ۲۸۹.

۳۱ -همان ، ص ۲۶۹.

۳۲ -همان ، ص ۳۰۵.

۳۳ -همان ، ص ۳۳۵.

۳۴ -همان ، ص ۳۴۶.

۳۵ -همان ، ص ۳۹۱.

۳۶ -همان ، ص ۳۹۳.

۳۷ -همان ، صص ۴۰۹ - ۴۱۰.

۳۸ -همان ، ص ۴۱۰.

حافظ می گوید :

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد　　　آنچه خود داشت زبیگانه تمنامی‌کرد

(حافظ ، خانلری ، ص۲۸۸).

۳۹ - کلیات اشعار فارسی، ص ۴۱۱..



دکتر آغا یمین خان [1]

اولاد خلیل از دیدگاه اقبال

چکیده :

از دیدگاه اقبال ، بررسی وضعیت اولاد خلیل برای رسیدن به جامعهٔ واحد اسلامی اهمیت بسیار زیادی دارد. او توحید را رکن اصلی و اول می داند و رسالت را در مرحلهٔ بعد قرار می دهد. از نظر اقبال ، دین اسلام ، دین فطرت است . پیام او به اولاد خلیل اینست که دین او بر پایهٔ صداقت و شجاعت و عدالت است و این رحمتی برای تمام ملل جهان است .

فلسفهٔ اولاد خلیل از دیدگاه اقبال مخصوصاً در عصر حاضر برای امت اسلامی اهمیت شایانی دارد که مشتمل بر ارتباط فرد و ملت و توحید و رسالت است.

علامه اقبال این فلسفه را در «رموز بیخودی» بعنوان «پیش کش بحضور امت اسلامی » آغاز می کند و بعداً در معنی ربط فرد و ملت، در تمهید این فلسفه ، می گوید :

فرد را ربط جماعت رحمت است　　جوهر او را کمال از ملت است

تاتوانی با جماعت یار باش　　رونق هنگامه ی احرار باش

حرز جان کن گفتهٔ خیر البشر　　هست، شیطان از جماعت، دورتر

فرد و قوم، آئینه ی یک دیگرند　　سلک و گوهر کهکشان را اخترند

فرد می گیرد ، زملت احترام　　ملت از افراد می یابد نظام

---

۱ - رئیس سابق گروه فارسی ، دانشکدهٔ دولتی لاهور.

علامه اقبال معتقد است که ربط فرد و ملت برای اولاد خلیل بسیار لازم و ناگزیر است و این افکار را در شعر خود به گونه ای متجلی نموده که گویی اقبال هنوز زنده است و بچشم بینای خویش احوال معاصر ملت اسلامیه را می بیند. بر همین اصل افکار او درین معنی راهنمایی خوبی برای تمام امت اسلامی در عصر حاضر است . وی ما مسلمانان عصر حاضر را به اولاد خلیل تعبیر کرده است، پس ما باید اول از لحاظ فرد و بعداً از لحاظ ملت استحکام یابیم چنانکه می فرماید :

فرد می گیرد ز ملت احترام
ملت از افراد می یابد نظام

رکن اول توحید

در اصل فلسفهٔ «اولاد خلیل» مبنی است بر فلسفهٔ توحید. همین است که علامه اقبال فلسفهٔ توحید را در رموز بیخودی در باب «رکن اول توحید» بعنوان «ارکان اساسی امت اسلامی » شرح داده است :

ملت بیضا تن و جان لا اله — ساز ما را ، پرده گردان ، لا اله
لا اله سرمایهٔ اسرار ما — رشته اش شیرازهٔ افکار ما

همین فلسفهٔ توحید که بر « لا اله الا الله» قایم و دایم است، اصلاً سرمایه‌ی ملت ما است و تمام مسلمانان جهان را در یک سلک ملت اسلامی شیرازه بندی می کند و درین مورد اشاره به آیهٔ قرآنی « ابیکم ابراهیم » کرده ما مسلمانان اولاد خلیل را دعوت می دهد، ما باید دلیل این فلسفهٔ توحید را از ابراهیم خلیل الله بگیریم که او برای رهنمایی مسلمانان کل جهان بنای فلسفه توحید را استحکام داده است ، و درین معنی اقبال فلسفه توحید را درین شعر ابراز داشته است:

مـــا مسلمـــانیم و اولاد خـــلیل
از ابــیکم گـیر اگـر خـواهـی دلیـل

علامه اقبال معتقد است که این فلسفه شیرازه بـندی امت اسـلامی در مقابل دیگر ملتهای جهان است زیرا اساس این فلسفه توحید ما، اندر دل مـا مضمر است و فاصله دور ندارد. اگر مثلاً خیمه هـای مـا جـداست ولی دلهـا یکیست ، اگر ما از لحاظ وطن و مرز ها دور هستیم ولی دلهای ما دور نیست، لذاما از بند این و آن آزاد هستیم ، برعکس ملتهای دیگر دنیا که وابستگی ایشان فقط در حدود مرزهای ایشان است .از آنجا که مدعای ما ، آرزوهای ما، افکار و پندارهای ما یکیست، پس ما از الطاف خداوندی برادر شده ایم، بلکه باید گفت که ما یک زبان و یکدل و یکجان شده ایم. علامه اقبال می فرماید:

مـــلت مـــا را اســـاس دیگـــر است — **این اساس اندر دل مـا مـضمر است**
حـــاضریم و دل بغـــایب بسته ایـم — **پس ز بـــند ایـن و آن، وارسـته ایـم**
رشـتهی ایـن قـوم مـثل انـجم است — **چون نگـه هـم از نگـاه مـا گـم است**
تـــیر خـوش پیکـان یک کـیشیم مـا — **یک نما، یک بین ، یک اندیشیم مـا**
مدعـــای مـــا، مآل مـــا، یکـــیست — **طـــرز و انـــداز خیـال مـا، یکـیست**
مـــا ز نعمتهـــای او اخـــوان شـدیم — **یک زبان و یکدل و یکجـان شـدیم**

رکن دوم رسالت :

علامه اقبال همین فلسفهٔ توحید را در باب «رکن دوم رسالت » بصورت کلی شرح داده است ومعتقد است ما مسلمانان به خاطر رسالت خطیر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم هم نفس شده ایم وبه‌فلسفه توحید عمل می‌کنیم :

از رســـالت هـــمنوا گشـــتیم مـــا
هـــم نـــفس هـــم مدعـــا گشتیم مـــا

در شعر مزبور اشارهٔ علامه اقبال به لفظ «همنوا» همین کلمهٔ توحید لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه است. مقصود علامه اقبال اینست که اگر یک فرد مسلمان، عرب یا هندی یا آمریکائی یا اروپائی یا مراکشی یا مالزیایی یا ایرانی یا افغانی یا پاکستانی یا اندونزیایی است مختصر اینکه اگرچه شرقی است یا غربی ، از لحاظ رنگ و نسل و لباس و فرهنگ جداگانه هستند ولی کلمهٔ توحید بر زبان ایشان با همین صورت و با همین نوا یکیست و هر مسلمان خواه شرقی باشد یا غربی، وقتی که کلمه توحید می خواند همنوای یک دیگر می شود.

مقصود وی اینست که باتوسل به ذات گرامی رسول اکرم(ص) تمام مسلمانان جهان در یک عنوان امت واحد منسلک شده اند و این افکار را علامه اقبال درین اشعار پر مغز ابراز داشته است :

زندگی قوم از دم او یافته است — این سحر از آفتابش تافته است

فرد از حق ملت از وی، زنده است — از شعاع مهر او ،تابنده است

از رسالت هم نوا گشتیم ما — هم نفس هم مدعا، گشتیم ما

کثرت هم مدعا وحدت شود — پخته چون وحدت شود ملت شود

زنده هر کثرت ، ز بند وحدت است — وحدت مسلم ز دین فطرت است

دین فطرت از نبی«ص» آموختیم — در ره حق مشعلی افروختیم

ختم رسالت

در آخر این باب ، علامه اقبال چنانکه در قرآن آمده است که پیغمبر اکرم«ص» را خدای ذوالجلال خودش ختم المرسلین قرار داده است پس به همین لحاظ خدا بر ملت محمدی آئین و قوانین شریعت را ختم کرده است. این فکر ختم رسالت را علامه اقبال در شعر زیر چنان اظهار کرده است:

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد — بر رسول ما ، رسالت ختم کرد

رونق از ما محفل ایام را — او رسل را ختم و ما اقوام را

خدمت ساقی گری با ما گذاشت — داد ما را آخرین جامی که داشت

لا نبی بعدی ، ز احسان خداست — پردهٔ ناموس دین مصطفی«ص» است

حقیقت اینست که علامه اقبال بحوالهٔ قرآن که مشتمل بر احکام خداوندی است وفرموده خالق کل است در باره دین اسلام دلیل آورده است که، خالق کائنات،که خلاق عظیم است، فقط دین اسلام را به عنوان آخرین دین منتخب کرده است ، چنانکه فرموده :

حق تعالی نقش هر دعوی شکست
تا ابد اسلام را شیرازه بست

پیام رحمت

علامه اقبال معتقد است که ما مسلمانان عالم که در حقیقت ملت رحمة للعالمین می‌باشیم، همان اوصاف رحمت را در بحر بی پایان دل موجزن داریم و چون که از میان بحر رحمة للعالمین برخاسته ایم، مثل موج از هم نمی ریزیم. ما مسلمانان ، پاسبان حرم می‌باشیم و در بیشهٔ جهان مثل شیران نعره زن هستیم و آن نعرهٔ توحید را در فضای عالم می گسترانیم ؛ چنانکه می فرماید :

ما ز حکم نسبت او ملتیم — اهل عالم را پیام رحمتیم
از میان بحر او ، خیزیم ما — مثل موج ، از هم نمیریزیم ما
امتش در حرز دیوار حرم — نعره زن، مانند شیران در اجم

دین فطرت

علامه اقبال عقیده دارد که دین اسلام دین فطرت انسانی است؛ آئین و قوانین دین اسلام: تخلیق از ذهن انسانی نیست بلکه آئین و قوانین قرآن تخلیق خالق کل جهان است هر آئین و قانونی که تخلیقش از ذهن انسانی می‌باشد در مقابل آئین خداوندی، اهمیتی ندارد و غیر فطری است. و ما این دین فطرت را از نبی«ص» آموخته ایم، چنانکه می فرماید :

دیــن فــطرت از نــبی آمــوختیم | در ره حــق مشــعلی افــروختیم
این گـهر از بـحر بـی پـایان اوست | مــا کــه یکجـانیم از احسـان اوست

پیام اقبال به اولاد خلیل

وقتی که این تصویب شد که دین اسلام دین فطرت انسانی است و خالق او خالق کائنات است و بنای آن دین بر صداقت و شجاعت و عدالت می باشد، دیگر هیچ شکی نیست که ما نه فقط برای امت اسلامی بلکه برای تمام ملل جهان باعث رحمت می شویم .

جای تأسف است وقتی که در عصر حاضر نگاه اقبال بـر اولاد خـلیل می‌افتد، می بـیند کـه وحـدت امت اسـلامی در حـال از دست رفـتن است و بموجب آن مسلمانان در جهان از دست استعمار آغشته در خون و به مصایب گوناگون گرفتار هستند ، چه در فلسطین و بوسنیا و چه در هند وکشمیر و چچن مسلمانان آشفته و زبون حال هستند :

عهد حاضر فـتنه هـا زیـر سـر است
طـبع نــا پــروای او آفت گـر است

لذا درین زمان پر آشوب، اقبال به اولاد خلیل یعنی به امت اسلامی یک پیام گرانمایه می دهد و تمام افکار اتحـاد مـلی اسـلام را فـقط دریک شـعر بـرای رهنمایی ما مسلمانان تبیین می کند:

گر تومی خـواهـی مسلمـان زیسـتن
نیست ممکن جـز بـه قـرآن زیسـتن

منبع و مأخذ

- کلیات اقبال ، چاپ پاکستان .



پروفسور دکتر آفتاب اصغر [1]

مثنوی «نگار خاطر» و سرایندهٔ پیرو سبک اقبال آن

چکیده:
اقبال نه فقط در جامعهٔ پاکستان تأثیر گذاشته و آن را دگرگون کرده بلکه نویسندگان و شاعران زیادی پس از وی، سبک ادبی او را تقلید کردند و از وی پیروی نمودند. دکتر اسلم انصاری با سرودن مثنوی «نگار خاطر» راه اقبال را در پیش گرفته است و از سرایندگان مسلم شعر فارسی در شبه قاره می باشد.

در طول تاریخ چهارده قرن مسلمانان شبه قاره پاک و هند، ملتان بعد از لاهور، بزرگترین مرکز زبان و ادبیات فارسی بوده است. اگر در این قرنهای متمادی در لاهور سخنورانی چون مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی و علامه اقبال بظهور رسیده اند، در ملتان نیز سنت شعر فارسی از خسرو و عراقی گرفته تا پروفسور دکتر اسلم انصاری ادامه داشته و دارد.

بدون شایبهٔ تردید، دکتر اسلم انصاری مرید با صفای مرادش، دکتر اقبال است. هر دوی آنها شاعر دو زبانه (Bilingual)، هم شاعر فارسی و هم شاعر اردو، هستند و نسبت به اردو، زبان ملی، اشعار بیشتری به فارسی، زبان فرهنگی خود، گفته اند. البته صیت شعر فارسی اول الذکر، بنا به عللی که در اینجا احتیاجی به تذکر آنها نیست، در سراسر جهان فارسی، ایران و توران (آسیای میانه) پیچید. در صورتی که آوازهٔ شهرت ثانی الذکر فقط در حلقهٔ مخصوص فارسی دانان و اقبال شناسان پاکستان محدود گردید. به عبارت دیگر اقبال «هفت شهر عشق» را گشته و انصاری «اندر خم یک کوچه» وامانده است.

---

[1] - استاد زبان فارسی و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور.

رجای واثق داریم که در آیندهٔ نزدیک به مصداق «دیر آید درست آید»، اقبال به سرایندهٔ اقبال دوست مثنوی «نگار خاطر» نیز روی می آورد و او اقبال‌وار توجه صیرفیان شعر فارسی را بالعموم و منقدان ایرانی و سخن سنجان کشورهای جهان فارسی را بالخصوص بخود جلب می کند و نزد آنان مقام و منزلتی را ، چنانکه باید و شاید ، احراز می نماید.

پرفسور انصاری که یکی از برجسته ترین شعرای اردوی شبه قاره پاک و هند است و درمیان آنها نامی بلند و مقامی ارجمند دارد. باوجودی که چاپ و نشر شعر فارسی اش ، در حدود چهل سال پیش در مجلهٔ وزین فارسی بنام «هلال» آغاز گردید، حیف است که وی تاکنون به عنوان شاعر فارسی بطور شایسته ، شناخته نشده است. در اینجا شایستهٔ تذکر است که شهرت اقبال بمعنای واقعی کلمه به عنوان شاعر فارسی در اروپا و سراسر جهان وقتی آغاز گردید که مثنوی «اسرار خودی» او توسط پروفسور نیکلسون (Nicholson) به انگلیسی ترجمه شده، بدست اندیشمندان فارسی دوست جهان رسید و شهرت و بازشناسی اسلم انصاری به عنوان شاعر فارسی و مقلد اقبال درمیان اقبال شناسان از هنگامی شروع شده است که خانم آنی ماری شمل (Annemarie Schimmel) پیشگفتاری برای مثنوی «چراغ لاله » اش نوشته است.

از دو تا علت اساسی ناشناس ماندن پروفسور انصاری به عنوان شاعر فارسی، اول این بود که او به عنوان شاعر اردو و بعد از بچاپ رسیدن و منتشر گردیدن دو تا مجموعهٔ شعر اردوی خود بنام «خواب و آگهی» و « نقش عهد وصال» شهرت فوق العاده ای کسب نموده و شعر فارسی او در برابر این آثار اردویش تحت الشعاع قرار گرفته بود و دوم این که معرفی و پیشبرنده ای مانند پروفسور نکلسن در دسترس نداشت.

خوشبختانه پروفسور انصاری، بالاخره پس از ارائه دادن نخستین مثنوی خمسه اش تحت عنوان «چراغ لاله » موفق شد. نظر خاور شناس اقبال دوست آلمانی مثل آنی ماری شمل (Annemarie Schimmel) را، که شهرت جهانی دارد، جلب نماید که پیشگفتاری به آن بیفزاید.

در این جا بی مورد نباشد در مورد پروفسور انصاری، شعر فارسی و اقبال

شناسی اش از دانشمند مزبور نقل قول کنیم. بنا بگفتهٔ آن خاورشناس شهیر :

« چیزی که برای من بیشتر حیرت آور بود این بود که پروفسور انصاری، از بحری پیروی نموده که حکیم سنائی غزنوی اتخاذ نموده است. از علامه اقبال فوق العاده الهام گرفته است. این مثنوی نسلهای معاصر را برای مراجعت به ریشه های خود درگذشتهٔ شکوهمند وامی دارد که از آن ممکن است یک آیندهٔ مثبت صورت بندد... یقین دارم که خوانندگان متعددی از خواندن این مثنوی لذت می برند و طبق پیشنهاد شاعر رفتار می کنند».

همین طور مسئول اسبق خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - ملتان ، مرحوم سید محمد علی رحیمی ، شعر فارسی اش را چنین مورد تحسین و آفرین قرار داده است :

«شعرای بزرگ چون شیخ فخر الدین عراقی ، امیر خسرو دهلوی، میر سادات حسینی هروی وغیره از همین خطه برخاسته اند. استاد گرانمایه پروفسور اسلم انصاری نیز یکی دیگر از فرزندان ملتان است که ۱۳۰۰۰ قطعهٔ شعر به زبان فارسی سروده است... « چراغ لاله» ... نمونهٔ گویائی از استعداد و توان خارق العادهٔ ایشان در این زبان می باشد... مزید توفیق استاد انصاری را در خدمت به فرهنگ اسلام و زبان و ادب فارسی از خداوند بزرگ مسئلت می‌نماید.»(رحیمی ، در تقریظ چراغ لاله)

پروفسور اسلم انصاری در چهل سال اخیر علاوه بر اردو، به زبان‌های فارسی، سرائیکی وانگلیسی نیز شعر گفته است.تعداد اشعار فارسی وی نسبت به اشعار اردو وزبانهای دیگر بمراتب بیشتر و در حدود یک هزار و سیصد قطعه شعر می باشد. آقای رحیمی ضمن تجلیل و تمجید نبوغ و قریحهٔ سرشار شعری اونوشته است:

«تجربه و مهارت استاد انصاری نه فقط در سرود ن شعر به زبان فارسی است بلکه او ۱۱۰۰ قطعه به زبان اردو ۵۰۰ قطعه شعر به زبان سرائیکی و ۱۰۲ نظم به انگلیسی نیز سروده و به جامعهٔ فرهنگ و ادب پرور ملتان و کشور اسلامی پاکستان هدیه نموده است».

پروفسور انصاری که چهل سال در شعر گفتن به فارسی سابقه دارد، در سایر انواع سنتی شعر فارسی از قبیل قصیده، غزل ، مثنوی‌و رباعی مهارت تامه

دارد. در مثنوی سرائی ، مثل نظامی گنجوی ، امیر خسرو و خمسه سرایان دیگر درمیان اقران و معاصرانش کاملاً بی رقیب است . اوتاکنون بپیروی از مرشد و مرادش ، علامه اقبال ، پنج تا مثنوی به زبان فارسی سروده است که عبارتند از:
۱ - چراغ لاله در راه فرهنگ اسلامی
۲ - فرخ نامه
۳ - سرود عجم
۴ - گلنامه مع اقبال ، ستارهٔ شرق
۵ - نگار خاطر

پروفسور اسلم انصاری نه فقط فارسی دان و فارسی خوان بزرگی است و بر ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی کاملاً مسلط است بلکه درمیان برجسته ترین اقبال شناسان پاکستانی نیز مقام ارجمندی دارد. تاکنون در زمینهٔ اقبال شناسی سه تا اثر بسیار ارزنده وکم نظیر در اختیار اقبال شناسان گزارده است که بترتیب عبارتند از :

۱ - اقبال عهد آفرین (بامقدمهٔ دکتر جستیس[1] جاوید اقبال ونقاشیهای اسلم کمال)
۲ - فیضان اقبال (منظومه های دکتر انصاری راجع به اقبال)
۳ - شعر و فکر اقبال (با پیشگفتار پروفسور دکتر مختار ظفر)

دکتر جستیس جاوید اقبال ، فرزند علامه اقبال، ضمن اظهار نظر دربارهٔ «اقبال عهد آفرین » نوشته است :

«اقبال با شعر بلند پایه اش بر اثر افکار بلندش در آسیای جنوبی و غربی قرن بیستم به طورکلی عهد نوینی را خلق کرد که برای مسلمانان شبه قاره پاک و هند بالخصوص وبرای جهان اسلامی بالعموم بمنزلهٔ زندگی تازه ای بود، و این عهد تاکنون ادامه دارد».

در « اقبال عهد آفرین» مخصوصاً در شعر اقبال تمام جنبه های افکاری مورد بحث قرار گرفته است که هم با سنن بزرگ ادبیات شرقی و هم با حال و استقبال ما مربوط ومتعلق است.عمدهٔ اهمیت «اقبال عهد آفرین» در آن است که

۱ - به معنی «قاضی» است و در پاکستان به قضاة دادگستری اطلاق می شود.

نقطه نظر نویسنده اش فیلسوفانه و روش کارش تحقیقی همراه با تجزیه و تحلیل است. او با در نظر نگاهداشتن مقتضیات علمی و هنری این کتاب ، منهجی را که با تحقیق و تنقید متناسب است، اتخاذ نموده و از دانشهای متعددی کسب نور کرده است... در صورتی که سرچشمهٔ مرکزی فیضانش فقط فکر و هنر اقبال است... نویسندهٔ کتاب از عهدهٔ مقتضیات علمی، ادبی ، فلسفه ، تاریخ ، تصوف وزیباشناسی با موفقیت تمام و بنحو احسن برآمده است...

سبک نویسندگی اسلم انصاری نیز با بهترین اجزای ادب و دانش ترکیب یافته است.او در مباحثی سرتاسر دانشمندانه و فیلسوفانه نیز نه فقط اینکه نگذاشته است نوشته هایش مغلق و پر پیچ بشود بلکه در هر گونه موضوع ومضمون جذابیت سبکش را برقرار نگهداشته است... اقبال عهد آفرین اضافهٔ وقیع و شایستهٔ تقدیر به اقبال شناسی است».

پروفسور دکتر مختار ظفر یکی از منتقدان بنام، «شعر وفکر اقبال » و نویسنده اش را، در پیشگفتار خود چنین مورد تجلیل و تمجید قرار داده است:

«اقبال شناسی موضوعی است کثیر الجهات ... درمیان شخصیتهای خلاق و هنر آشنا نام آقای دکتر اسلم انصاری که بنا به بصیرت شعری و نظر عمیق انتقادی خود در زمینهٔ اقبال شناسی درجهٔ تخصص دارند، خیلی نمایانتر از دیگران است وبهمین علت است که همیشه از اعماق این بحر ناپیدا کنار مرواریدهای آبدار می آورند.

امیدواریم این کتاب مختصر ولی در عین حال دارای معنویت وسیع و عمیق و حامل مراجع و مآخذ عمیق علمی و ادبی کلاسیک و معاصر،که هشت مقاله مربوط به اقبال شناسی را در بردارد، درگنجینهٔ اقبالشناسی یک نوع سرمایهٔ بسیارگرانبهایی محسوب گردد»

بنا بگفتهٔ پروفسور حفیظ الرحمن خان :

«در تاریخ ادبیات جهانی ، غیر از اقبال بندرت شخصیتی به چشم می‌خورد که ذاتش ملتقای دو تا جریان دانش و حکمت شرق و غرب باشد. اسلم انصاری اساساً شاعر خوش صداست و صدای توانایش و سبک منحصر بفردش سرمایهٔ گرانبهای شعر معاصر است. بسیار حیرت آور است که طبیعت مانند خود اقبال، در طبیعت وی نیز ، همزمان با استعداد تخلیق ، خزاین وسیعی

از علم و مطالعه به ودیعت گذاشته و قندیلهای بصیرت و عرفان را فروزان ساخته است. او نه تنها این که نظری عمیق و نافذ به ادب، شعر ، فلسفه، روانشناسی ، تاریخ و تمایلات وگرایشهای قدیم و جدید هنرهای زیبا دارد بلکه بر ادبیات انگلیسی ، عربی، فارسی، اردو و سرائیکی نیز کاملاً مسلط است.

شعر و فکر اقبال ، از نظر اقبال شناسی نمایشگر و نمودار حسن اعلای جمال دوستی و زیباشناسی، علم و مطالعهٔ وسیع و شعور پخته و شستهٔ تحقیقی و انتقادی است. در این کتاب پروفسور انصاری گوشه و کنارهای شعر و افکار تازهٔ علامه اقبال را منور ساخته، جهات و ابعاد تازهٔ شعری و هنری را نشان داده و جنبه ها و زوایای تازه را نمایان ساخته است. ما یقین داریم که این سفر با مراحل ذوق و شوق در آینده نیز ادامه خواهد داشت».

اگر کسی بخواهد ببیند که در حال حاضر سنت دیرینه و کهنسال شعر فارسی در پاکستان چقدر محکم و توانا و تاچه اندازه پا بر جاست، باید نگاهی عمیق به شعر فارسی پروفسور دکتر اسلم انصاری ،چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ کمیت ، بیندازد که در قلمرو آن این سنت پارینه نه فقط اینکه به عنوان عنصری زنده موجود است بلکه نمایشگر بعضی از اقتدار جاودان زندگی و هنر نیز می باشد.

پروفسور انصاری با چهل سال پیشینه، شاعر ورزیده و چیره دست فارسی است و در ظرف ربع قرن اخیر نسبت به غزلیات و رباعیات زیر چاپش به پیروی از اقبال و مثنوی سرایان بزرگ پیشین مثل امیر خسرو و امثال آنها بیشتر به مثنوی سرائی فارسی متوجه بوده است. نخستین مثنوی او « فرخ نامه» است که در حدود ربع قرن پیش بتقلید از جاوید نامهٔ اقبال در سال ۱۹۷۸ میلادی به پایان بسلک نگارش در آمده بود.

مثنوی «نگار خاطر» که اخیراً توسط دکتر انصاری در بحر «شیرین و خسرو»، بزرگترین خمسه سرای جهان فارسی، حکیم نظامی گنجوی ، به عنوان دنبالهٔ مثنویهای «اسرار خودی» و « رموز بیخودی» علامه اقبال بسلک نگارش درآمده است، هم از لحاظ هنری و هم از لحاظ فکری ، شایان توجه و اعتنای دوستداران و اقبال شناسان جهان و لایق تحسین و آفرین آنان است.

منظور اساسی و محرک اصلی پروفسور انصاری در سرودن این مثنوی

زنده نگهداشتن سنت فارسی گوئی و توسعه دادن و تمدید نمودن سنت فکری بزرگترین شاعر فارسی عصر حاضر ،علامه محمد اقبال ، است. فکر اقبال از تقریباً یک قرن گذشته برای مسلمانان شبه قاره پاک و هند یک سرچشمهٔ فیاض و مرجع اجتناب ناپذیر و نمونهٔ فکری اساسی بوده است. برای همین است که در شعرگوئی فارسی بعد از اقبال ،کما بیش تأثیر و نفوذ شعر فارسی اش بچشم می خورد و در حال حاضر شعر فارسی پروفسور اسلم انصاری شاهد بارزی از تأثیر ونفوذ هنری و فکری علامه محمد اقبال است.

اگرچه در زندگی تخلیقی انصاری ، علاوه بر اثرات اقبال ، عوامل دیگری چون مطالعهٔ عمیق تاریخ ممتد و طولانی شعر و ادب فارسی در شبه قاره هند و پاکستان و تماس نزدیکی با آن به عنوان دانشجو و استاد ،محیط خانوادگی ، استفاده سرشاری از محضر بعضی از استادان نامدار زبان و ادبیات نیز مؤثر بوده است ، ولی بیش از همه ، مثل اقبال این اقتضای درونی‌اش بود که وادارش می‌کرد برای اظهار و ابلاغ بعضی از افکار و احساساتش شعر فارسی را وسیلهٔ اظهار و ابلاغ قرار بدهد. البته این طرز فکر او که اظهار و ابلاغش فقط بوسیلهٔ شعر فارسی ممکن است، بطور ناگزیر باهنر و فکر اقبال قربت قریبه ای دارد.

این نتیجهٔ بدیهی آن است که قسمت مقدماتی مثنوی «نگار خاطر» او مشتمل است بر تحسین و تجلیل فکر و هنر اقبال - علاقهٔ مفرطی که او با اقبال دارد نمی‌توان بجای کلمهٔ «عشق » کلمهٔ دیگری برای آن بکار برد.

پس از تحسین اقبال و فکر و هنرش مهمترین قسمت «نگار خاطر» آغاز می‌گردد که موضوع اساسی آن تصور خودی اقبال و بعضی از تصورات وابسته به آن است که نتیجهٔ تفکرات شخصی شاعر و افکار فیلسوفانهٔ خود اوست.

مهمترین نظریهٔ ابتکاری که او در این مثنوی ارائه داده این است که همراه با «خودی » ظل یا سایهٔ آن نیز وجود دارد. استعمال کلمهٔ «سایه » در اینجا، روانشناس بزرگ قرن بیستم ، یونگ (Jung) و اصطلاحش سایه (Shadow) را بخاطر می آورد. در هر حال منظور نویسندهٔ این مثنوی جنبه ای از « خودی» است که همیشه با آن آمادهٔ پیکاروبرای مقاومت در برابر آن آمادگی تمام دارد.

در این امر جای تردیدی نیست که تصور خودی علامه اقبال بسیار جامع و بر اساس محکم علمی برقرار و استوار است و ایشان خودی را مشتمل بر فقط

دو تا جنبه ، خودی و بیخودی ، قرار داده اند ولی دکتر انصاری با اختراع نمودن اصطلاح تازهٔ «ناخودی» جنبه ای دیگر از خودی را نشان داده است که آنرا می‌توان جنبهٔ منفی خودی قرار داد. در اینجا شایستهٔ تذکر است که او در حال بوجود آوردن این اصطلاح بکر و دست نخورده ای از یکی از آیات قرآن مجید نیز الهام گرفته است که در آن خداوند تعالی فرموده است :
فالهمها فجورها و تقویها (الشمس : آیه ۸).
«سپس بدی ها و نیکی های (نفس انسانی) را به او الهام کرده »

گویا سرایندهٔ مثنوی «نگار خاطر» خودی (نفس انسانی) را متحمل و در بردارندهٔ خیر و شر هر دو قرار می دهد. البته وی خودی (Ego or Self) را بحالت اصلی وجود (Real state of existence) مظهر و نموداری از خیر قرار می دهد. در صورتیکه نزد او «ناخودی» حالتی از خودی است که امکان تضاد ذاتی (Self-Contradiction) خودی را ظاهر می سازد. ناخودی مانند خودی مقصود بالذات و خود کار نیست ولی اگر آن احیاناً بر خودی استیلاء یابد، خودی مضمحل و منفعل گشته از کار می افتد و ناخودی جای آن را گرفته خود کار و خود سر می گردد.

بعقیدهٔ نویسنده، تمام کارهای مثبت و سازنده در جهان مدیون «خودی» می باشند وهمه کارهای منفی و ویران کننده از «ناخودی» سرچشمه می گیرند. امکان «ناخودی» نیز همزمان باظهور «خودی» در جهان به ظهور می‌رسد. خودی تا وقتی که بصورت کارگاه خیر می ماند، نه فقط اینکه با خیر محض و حقیقت مطلق یا با اصل خود نزدیکتر می ماند بلکه بقالب خیر محض در آمده مظهر صداقت می گردد و این همان حالتی است که قرآن آن را نفس مطمئنه قرار داده است، ولی همین که از اصل خود منحرف می گردد شروع به مبدل شدن به «ناخودی» می کند، که بگونه ای از لحاظ نفس انسانی تشکیل نوینی از تصور خیر و شر است. اگرچه بظاهر تصور ثنویت یا دوگانگی (Duality) از آن ناشی می‌شود، ولی نباید فراموش کرد که ظهور خیر و شر درکاینات نیز بطور اجتناب ناپذیر احساس دوگانگی را به وجود می‌آورد. نویسندهٔ «نگار خاطر» نیز بپیروی از متصوفان مسلمان پیشین، خیر را عنصر واقعی و شر را عنصر نسبی قرار می‌دهد. نزدیک او حالت اصلی خودی خیر است ولی برای اینکه این حالت

بطورکلی از امکان شر عاری یا محفوظ نیست امکان «ناخودی» نیز مانند ظل یا سایه‌ای با آن وابسته و بهم پیوسته می‌ماند.

بنا بگفتهٔ پروفسور انصاری که نه فقط شاعر ممتازی است بلکه روان شناس و فیلسوف برجسته‌ای نیز هست :«اگرچه این تعبیر و تفسیر خودی، نیز مانند دسته بندی اصطلاحات شعور و لا شعور و تحت الشعور نسبی و علمی (Relative and Academic) است ولی بعقیدهٔ اینجانب اینطور ما می‌توانیم فعالیت خودی را بالنسبه بهتر درک کنیم. این هم حقیقت است که از بطن فرضیه (Thesis) بطور اجباری نقیض فرضیه (Anti-thesis) تولید می‌گردد و بر اثر بر خورد هر دو تعمیم (Synthesis) بظهور می رسد و این کار همیشه بر همین منوال ادامه می دهد. همین طور ناخودی امکان نفی خودی است که ظهور پذیر بودن آن حتمی نیست و اینهم لازم نیست که بر اثر بر خورد باطنی حالتی سوم بوجود بیاید که خوشایند و پسندیده باشد. البته خودی و ناخودی بپیرایه های ظهور مخصوص بخود، بطور ضدین در برابر همدیگر قرار می‌گیرند و در نتیجهٔ این موضع گیری هر دو ،کشمکشی میان خیر وشر به وجود می آید. بدین جهت برای جوامع بشری این مسئله بسیار بزرگ اخلاقی است که بجای ناخودی بتدریج و مرتب بصور مظهر خودی در آیند تا امکان ظهور ناخودی از بین برود یا اقلاًکمتر بشود».

گذشته از این تصورات اساسی ، نویسنده در این مثنوی سعی نموده است که راجع به تاریخ و جامعه شناسی (نقاشی ، معماری ، زیباشناسی) وغیره نیز افکار و احساساتش رابسلك شعر فارسی درآورد. البته جملهٔ تصوراتش با تصورات متمایز خودی و ناخودی مربوط اند وبعضی از مسائل اساسی اخلاقی و ماورای طبیعت را در پیش می آورند.

سرایندهٔ مثنوی «نگار خاطر» درین مثنوی فارسی اش نه فقط از لحاظ فکری در مورد ارائه دادن «فلسفهٔ ناخودی»اش فکر بکری از خود نشان داده بلکه در زمینهٔ هنری نیز با ادخال و اشتمال شعر سپید یا نظم معرا (Blank Verse) در این مثنوی ابتکاری بخرج داده است.

او بوسیلهٔ شعر سپید در بحر مخصوص این مثنوی افکار شرق دوستانهٔ بعضی از شاعران و متفکران بزرگ چون فیلسوفهای آلمانی، نیچه (Nietzsche) و

گوته (Goethe) ، را مورد بحث قرار داده و تمجید و تحسین آنها رااز سعدی شیرازی و حافظ شیرازی جزو تفکیک ناپذیر این مثنوی ساخته است. محتملاً منظور نویسنده از آن این است که شرق دوستی (Orientalism) غرب را مرکز توجه قرار داده به امکان احیای آن اشاره کند.

همین طور نویسندهٔ مثنوی مورد مطالعه علاوه بر ساقی نامهٔ سنتی با افزودن «نقاش نامه » خاطرهٔ دیوان غربی گوته را تجدید نموده است. موضوع اساسی «نقاش نامه » در این مثنوی ملاقات نویسنده با مصور مشرق ، عبدالرحمن چغتائی ، در زمان دانشجوئی او در دانشکده خاورشناسی است.

ناگفته نماند که او، چغتائی ، مصور افکار شاعر مشرق ، علامه محمد اقبال را برجسته ترین پرچمداری از مشرق زمین در قرن بیستم بشمار آورده که بوسیلهٔ رنگ و خط و موقلمش شرق خیالی یا مثالی اش را منقش و مصور ساخته است و بعقیده اش نقاشی چغتائی یکنوع علامتی است پر معنا از «شرق اسلامی » که از حیث روحیه اش به شعر و ادب و هنرهای زیبای ایرانی فوق العاده نزدیک است.

با در نظر نگهداشتن نکات مذکور در فوق، می توان گفت که صمیمی ترین مرید اقبال در پاکستان، دکتر انصاری، در این مثنوی راه مرادش، دکتر اقبال، را پیموده ومفهوم بیت زیر ایشان راکاملاً اثبات نموده است:

گمان مبرکه بپایان رسیدکار مغان　　　　هزار بادهٔ ناخورده در رگ تاک است

امیدواریم که این تازه ترین مثنوی فارسی دکتر انصاری که باقتدای دکتر اقبال بسلک نگارش در آمده و قرار است در آیندهٔ نزدیک توسط «انتشارات خاوران » لاهور چاپ و نشرگردد ، منبع گرانبهائی برای شعر و ادبیات فارسی در پاکستان و اقبال شناسی پاکستان ، ایران،آسیای میانه و افغانستان محسوب شود.



محمد بقایی ماکان

«اَرِتی» هُمر و «خودی» اقبال

چکیده:
اقبال ، فیلسوف و شاعری است که ابعاد مختلف افکار وی توسط بسیاری از دانشمندان بیان شده است . اما مقایسهٔ خودی وی با ارتی همر در این جا می‌تواند بر اهمیت این فیلسوف بزرگ شرق بیفزاید. ارتی همر گرفتار مرگ می شود در حالی که خودی اقبال از آن سد می گذرد تا به تعالی برسد زیرا اقبال پیوسته تأکید دارد که آدمی می تواند عالم را بدانگونه که خود می پسند د ، در آورد و ارادهٔ خود را بر آن حاکم سازد.

همر و اقبال تقریباً دو هزار و پانصد سال با یکدیگر تفاوت زمانی دارند، ولی مشابهاتی چند در نحوهٔ تفکر این دو مشاهده می شود که چون شرح همهٔ آنها در یک مقاله نمی گنجد، بنابر این به مهمترین مورد که در واقع هدف اصلی دیدگاه این دو فرزانه را تشکیل می دهد اشاراتی خواهیم داشت.

غالباً چنین می پندارند که فلسفهٔ علامه اقبال که به « فلسفهٔ خودی» شهرت یافته آمیزه ای است از عقاید هگل در مورد ایده آلیزم، نظرات فیخته دربارهٔ «من» ، عقاید مک تاگارت و سر سید احمد در زمینهٔ استقلال «منِ دانی» در برابر «منِ عالی» ، عقیدهٔ نیچه در مورد ابرانسان ، بینش هندوئیزم در خصوص تحرّی حقیقت ، عرفان مولوی، و بالاخره دیدگاهی که قرآن در مورد جاودانگی «منِ»آدمی بیان می دارد. ولی در این میان هرگزکسی سخنی از تشابه شگفتی که میان ارتی[1] همر و خودی اقبال وجود دارد مطرح نساخته است .

گرچه اقبال در هیچ یک از سروده ها و نوشته ها وگفته هایش نامی از همر و المپی ها به میان نمی آورد ولی تردیدی نیست که فیلسوفی چون او که حوزه‌ها و منابع اصلی تفکر بشری را به گواهی آثارش از بدو تاریخ مورد بررسی قرار داده و در تمامی آنها غورکرده و عقیده نهائی خود را صراحتاً بیان داشته ،

---

1 - Aretee.

نمی تواند به دو اثر پر آوازهٔ ایلیاد و اُدیسه که در واقع پایه ریز اندیشه های فلسفی حکمای یونان، به خصوص افلاتون و ارسطو هستند، بی‌تفاوت بوده باشد. چنانکه مشهود است برخی از عقاید افلاتون و ارسطو بی‌تأثیر از اندیشه‌های همر نیست. افلاتون که خود از معتقدان همر است ، ایلیاد را کتاب مقدس همه یونانیان می داند و ارسطو می گوید« شخصیت های داستانی همر بهتر از ما هستند». و « در هر چیز مقام اعلی از آن اوست.»

بنابر این وقتی اقبال قاطعانه و باکلماتی دشنام‌گونه به نفی عقیدهٔ افلاتون در مورد خیالی بودن جهان واقع می پردازد و یا ارسطو را مورد نقادی قرار می‌دهد، یعنی این که جریان فکری و نحوهٔ تفکر اندیشه ورزان آن عهد را با معیارهای قابل قبول خود سنجیده و برخی را درست نیافته است که می‌گوید:

راهب دیرینه افلاتون حکیم | از گروه گوسفندان قدیم
رخش او در ظلمت معقول گم | در کهستان وجود افکنده سم
گفت سرّ زندگی در مردنست | شمع را صد جلوه از افسردنست
بر تخیّلهای ما فرمانرواست | جام او خواب آور و گیتی رباست
گوسفندی در لباس آدمست | حکم او برجان صوفی محکمست
فکر افلاتون زیان را سودگفت | حکمت او بود را نابود گفت

و یا فلسفهٔ ارسطو وبیکن را نیز به همین سان مردود می شمارد:

زمانی با ارسطو آشنا باش | دمی با ساز بیکن هم نوا باش
و لیکن از مقام ایشان گذر کن | مشو گم اندرین منزل، سفر کن

اقبال حتی فارابی را هم که سعی در تلفیق آراء افلاتون و ارسطو کرد مورد انتقاد قرار می دهد. آثار و نوشته هایش بخصوص «بازسازی اندیشهٔ دینی» و «سیر فلسفه در ایران» حکایت از آن دارند که او در هلنیسم مطالعه ای دقیق و عمیق داشته است، زیرا غرب و مبادی فرهنگ آن را یک به یک می‌شناسد. این آگاهی نمی توانست بدون مطالعه در هلنیسم که همر خشت اول آن را نهاد شکل گیرد. اقبال مانند هر متفکر بزرگی به آراء مختلف اندیشمندان نظر داشته و هر کدام را که پسندیده به نوعی در بنای فلسفهٔ خودی مورد استفاده قرار داده و چنان در چرخشت خمخانهٔ ذهن خود به هم فشرده که تشخیص عصارهٔ شان با اصل میسر نیست.

او اصولاً با هر صاحب اندیشه ای مدتی گام می زند و دوش به دوش او می رود ولی تا به آخر با وی نیست، یا از او جدا می شود و یا پیشی می‌گیرد؛ چنانکه از نیچه جدا شد واز مولانا که مراد و دلیل راهش بود پیشی گرفت . ۱ ولی آراء و عقاید شان را تا زمانی که با آنان به سر برده می پذیرد و مصالح لازم را برای بنای فلسفه پویای خود فراهم می آورد.

فلسفه اش ، فلسفهٔ ای است انسان ساز؛ و او فیلسوفی است که فلسفه را از ذهن، خارج و وارد صحنهٔ زندگی می کند و به آن کارائی عملی می بخشد.

به عقیده اقبال ، خود - که می توان آن را تقریباً با آنچه در فلسفه نفس گفته می شود، برابر گرفت. نیروی متمرکز حیات است که به سبب آن آدمی مرکزی انحصاری ، مستقل و قائم به ذات می شود. حیات خودی تنها در صورتی می تواند تداوم یابد که مدام در تکاپو و ستیز باشد. این کشش و کوشش سر در تنوع فعالیت های زندگی دارد.

«خود» هم نقطه ی حرکت و عزیمت اندیشه اوست و هم پایه و اساس آنست. این «خود» است که پیش رویش شاهراهی به ما بعد الطبیعه می گشاید ، زیرا مکاشفه و درون نگری خود، ادراک ما بعد الطبیعه را برایش ممکن می‌سازد. خود حقیقتی است واقعی، حقیقتی که وجود و اصالت دارد. با درون نگری در می‌یابیم که خود واقعی ترین حقیقت است. واقعیت آن را می توان بی واسطه ادراک کرد. بنابر این درون نگری «خود» اعتقادی صریح و روشن نسبت به واقعیت تجربه امان به ما می دهد. خود، آن‌گونه که با شهود مکشوف می شود، ذاتاً نیروئی هدایتگر، آزاد و نامیراست . اقبال معتقد است که انسان می‌تواند با پرورش همین نیرو، که سیر تکاملی آن را در اسرار خودی در سه مرحله شرح می‌دهد ، به جاودانگی دست یابد و سرانجام خدای‌گونه و جانشین خدا شود.۲

این بخش از نظرات اقبال همانست که به بیانی دیگر در آرتی همر آمده است و به صورت یکی از عناصر افکاری از این دست در عقاید فلوتین و نوافلاتونیان و سپس در نحله وحدت وجود رسوخ یافت. ولی در اقبال «خود» همانند «ارتی» همر می تواند جاودان و خدای گونه شود، منتها نوع این جاودانگی ونامیرائی متفاوت است که به شرح آن خواهیم پرداخت.

از نظر همر ارتی انسان مفتاح او در دست یابی به افتخار است. اصطلاح مذکور را با مسامحه می توان به «منش» و «خصلت عالی» ترجمه کرد، ولی معنایی بیش، از این دارد و مقصود تعالی فضایل فردی است. ارتی انسان قدرت ذاتی اوست که اگر با عشق عجین شود می تواند او را در انجام کارهائی عظیم و شگفت آور موفق و سرآمد سازد.

اقبال نیز دربارهٔ قدرتی که خودی کسب می کند همین نظر را دارد، او هم

می گوید که اگر خودی با عشق بیامیزد می تواند کوه را جابجا کند، در غزلی می‌گوید:

تیشه اگربه سنگ زد،این چه مقام گفتگوست   عشق به دوش می‌کشد اینهمه کوهسار را۳۱

منتها عشق مورد نظر همر با عشق مورد توجه اقبال تفاوت بنیادی دارد. عشق ازدیدگاه‌اقبال آمیزه‌ای است از محبت ،آرزو، قدرت، آفرینندگی و شهود۴، حال آن‌که در نزد همر ترکیبی است از شهوت، زورمندی، اعتلا و تفاخر اشراف منشانه.

بنابراین جنگجویان ایلیاد و ادیسه با عشقی آمیخته به چنان ویژگیهایی می‌کوشند ارتی خود را به کمال برسانند تا ازاین طریق بتوانند به اسرار نیروهای بسیار کارساز که با آنها زاده شده اند، پی ببرند.

اقبال نیز برای پی بردن به اسرار عالم وجود، آدمی را متوجه خودی او می سازد زیرا حقیقت غائی عالم هستی را در آن می بیند:

پیکر هستی ز آثار خودی است   هر چه می بینی ز اسرار خودی است

در غزلی می گوید:

از همه کس کناره گیر، صحبت آشنا طلب   هم زخداخودی طلب،هم زخودی‌خداطلب

به عقیدهٔ همر هرچه که انسان خود را در زندگی به مراتب متعالی بکشاند، ارتی او قدرت بیشتری می یابد و به میزان آن افزوده می‌شود.انسان می‌تواند آن قدر بر میزان ارتی خود بیفزاید و چنان انباشته از این نیرو شود که دیگر پای از مرحلهٔ بشری بیرون بگذارد و خدای گونه شود و این همان حالتی است که برای آشیل، دیومد ، هکتور، آژاکس و دیگر پهلوانان در زمان های مختلف اتفاق می افتد.۵

در واقع این همان صورت قوام نیافته تجربه وحدانیت است که اقبال در بازسازی اندیشه از آن سخن می گوید :« ایمان فقط یک اعتقاد انفعالی غیر فعال به یک یا چند موضوع خاص نیست، اطمینان زنده ای است که از تجربه‌ای کمیاب به وجود می آید . تنها شخصیت های بزرگ توانائی و صلاحیت آن را دارند که از این تجربه فراتر روند. از قول ناپلئون نقل شده که گفته است: من یک، شیء هستم ، نه یک شخص ، این نیز طریقی است که تجربه وحدانیت خود را با آن می نمایاند. در تاریخ تجربه دینی اسلام ، تجربه‌ی وحدانیت در چنین عباراتی تجلّی یافته است:« انا الحق » حلاج،« ان الدهر» حضرت محمد (ص) ، «ان قرآن الناطق» علی (ع)و «سبحانی ما اعظم شأنی» بایزید . این تجربه در عرفان متعالی اسلامی به صورتی نیست که هویت «خود» متناهی به نوعی در «خود» نامتناهی مستحیل و زائل شود.بلکه این نامتناهی است که در آغوش پرمهر متناهی جای می گیرد...»۶

اقبال همین مفهوم را در غزلی با تعبیر «توفان به حباب اندر» بیان می‌دارد که در واقع استقبالی است از غزل شیخ نصیر الدین محمود دهلوی (متولد ۷۵۷ ه) شاعر پارسی گوی هند:

ای زاهد ظاهر بین از قرب چه می پرسی	او در من و من در او چون بوبه گلاب اندر
در سینهٔ ناصر الدین جز عشق نمی گنجد	این طرفه تماشا بین، دریا به حباب اندر

همر و اقبال هر دو متفکرند و هر دو شاعر؛ هر دو به شکوهمندی مقام انسان نظر دارند. هر دو به سرشت انسان می اندیشند. و اینکه چگونه می توان بدان دست یافت. هر دو معتقدند که «کوشش بی هوده به از خفتگی.» آشیل که در واقع باید او را قهرمان آرمانی همر دانست که ارتی در او به کمال می رسد، هنگامی که در جهان ارواح است به اولیس که به ملاقاتش آمده می گوید: ترجیح می‌دهد غلامی زنده باشد تا اربابی مرده. زیرا در دنیای همر مرگ نقطه پایانی است بر واقعیت انسان. دیدگاه همرکه از زبان آشیل بیان می شود می رساند که زندگی کوتاه توأم با تلاش و افتخار بر عمر طولانی بی تحرک ترجیح دارد. کسی که افتخارکسب می کند هرگز نمی میرد زیرا پیوسته از او یاد می شود. بنابر این یک قهرمان می تواند در صحنه جنگ با اعمال متهورانه اش به نوعی جاودانگی دست یابد. به عقیده همر هرچه آدمی بیشتر «ارتی» کسب کند بیشتر در اذهان میماند و جاودان می شود.رویا روئی با مرگ و به دنبال آن از دست دادن لذایذ دنیوی امری اجتناب ناپذیر است، پس بهتر است آدمی به همان میزان که از دستش بر می آید قهرمانانه با آن رویارو شود و به جاودانگی دست یابد. این عقیده همر کاملاً با طرز فکر آشیل منطبق است. بنابر این حضور این قهرمان در ارتش آگاممنون و شرکت در جنگ تروا که فی الواقع ارزش چندانی برایش نداشت فقط برای کسب افتخار و جاودانه شدن بوده است. باید دانست که آشیل در منظومهٔ ایلیاد چهرهٔ اصلی و قهرمان نمونه همر است. او جاودانگی را در اعتلای «ارتی» می داند که با ستیزیدن و رشادت حاصل می شود. اقبال نیز معتقد است که :

زندگی سوز و ساز، به ز سکون دوام	فاخته شاهین شود، از تپش زیر دام
بازوی شاهین گشا، خون تذروان بریز	مرگ بود باز را، زیستن اندر کنام

و در جای دیگر می گوید:

ساحل افتاده گفت: گرچه بسی زیستم — هیچ نه معلوم شد ، آه که من کیستم
موج زخود رفته ئی ، تیز خرامید وگفت — هستم اگر می روم، گر نروم نیستم

درکتاب هژدهم ایلیاد قطعه‌ای وجود دارد در مورد سپر آشیل که یکی از زیباترین و شاعرانه ترین قطعات این منظومه ، و مبین این نکته که زندگی آمیزه‌ای از جنگ و صلح است، زیرا بر این سپر عظیم که هفائیستوس، خدای فنون و صنایع، آن را ساخته دو منظره متفاوت از جنگ و صلح به چشم می آید که یکی از آنها مربوط به مراسم عروسی و شادمانی مردم است و دیگری مردم را در محاصره دشمن نشان می دهد که سعی در نجات خویش دارند و هرکس در کمینگاهی پناه گرفته و جنگی هولناک در جریان است.

مقصود همر از آوردن این دو صحنه درکنار هم آنست که هیچ وقت نباید اندیشه جنگ را از ذهن دور داشت. دشمن همیشه درکمین است . همر سعی می‌کند زندگی بشر را بر بنیاد جنگ و صلح تفسیرکند و به او بفهماند که پیوسته باید آماده پنجه در انداختن با مشکلات بود. به عقیده وی دل آسوده بودن و تن آسانی پیشه کردن از خردمندی نیست. نباید پنداشت که زندگی همیشه در عیش و سرور می گذرد.

اقبال نیز به کرات همین نکته را متذکر می شود و اینکه نباید « سپر از دست»انداخت. منتها او این رزم را بیشتر به حوزه تعقل می کشاند و بیشترین سهم را به این نوع آمادگی رزمی می دهد. به عقیده او برای در افتادن با فتنه ها و دسیسه های «فرنگ» و برای نبرد با مبنای عقیدتی فرهنگ غرب که بر محور بی دینی یا به قول خودش در «لادینی» است باید پیوسته آماده بود:

لاله این چمن، آلوده‌ی رنگ است هنوز — سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز
فتنه ای را که دو صد فتنه به آغوشش بود — دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز
ای که آسوده نشینی لب ساحل برخیز — که تو را کار به گرداب ونهنگ است هنوز
از سر تیشه گذشتن ز خردمندی نیست — ای بسا لعل که اندر دل سنگ است هنوز
باش تا پرده گشایم ز مقام دگری — چه دهم شرح نواها که به چنگ است هنوز
نقش پرداز جهان چون به جنونم نگریست — گفت ویرانه به سودای تو تنگ است هنوز

ولی بیشترین اهمیت سپر اشیل در این است که به عنوان اثری هنری نمایانده می شود که پیداست از سر تأمل پدید آمده و نفوذ ناپذیر است . همر در حالی که مشغول شرح مزرعه ای است ، ناگاه سخنش را قطع می کند و با بیانی تحسین آمیز به سپر مذکور اشاره می کند و می گوید:« هنر مند معجزه آفرید.»

سازنده این سپرخدای فنون و صنایع است که همر او و آشیل را به یکسان و با صفاتی همانند می ستاید و تحت تأثیر الهامی الهی توصیفشان می‌کند، زیرا اگر خدای صنایع و فنون چنان سپر عظیمی آفرید که همه عالم در آن منعکس است، آشیل این « والاترین انسان» هم بدان معنا و اهمیت بخشید، و در واقع هنر او را به کمال رساند.
حماسه سرای بزرگ یونان به طور ضمنی متذکر می شود که اگر خدا توانست اعجاب بیافریند، انسان هم شگفتی آفرین است و آفریده او را کامل می سازد و عالم ، بی وجود انسان معنائی ندارد. این مفهوم یادآور ابیاتی از پیام مشرق اقبال است که در آن گفتگوئی می رود میان خدا و انسان. و انسان با جسارتی کم نظیر مدعی می شود که آفریده های خدا را کامل کرده است :
خدا:

جهان را ز یک آب و گل آفریدم	تو ایران و تاتار و زنگ آفریدی
من از خاک پولاد ناب آفریدم	تو شمشیر و تیر و تفنگ آفریدی
تبر آفریدی نهال چمن را	قفس ساختی طایر نغمه زن را

انسان:

تو شب آفریدی، چراغ آفریدم	سفال آفریدی ، ایاغ آفریدم
بیابان و کهسار و راغ آفریدی	خیابان و گلزار و باغ آفریدم
من آنم که از سنگ آئینه سازم	من آنم که از زهر نوشینه سازم

بنابراین می بینیم که همر و اقبال در بسیاری موارد انسان را از منظری همانند می نگرند و هر دو رهنمودهائی یکسان برایش دارند. هر دو سعی شان بر این است که در انسان امید و اطمینان بیافرینند و شعلهٔ «آرزو» را در وجودش یا به تعبیر دیگر در «ارتی» یا «خودی» او همیشه تابناک نگاه دارند ماحصل ایلیاد و به خصوص ادیسه این است که :

آرزو هنگامه آرای خودی　　　موج بی تابی ز دریای خودی

ولی «ارتی» همر و «خودی » اقبال در نهایت تفاوتی بزرگ با یکدیگر دارند. به نظر همر ارتی فقط با حضور در صحنه های نبرد و مسابقات ورزشی به تعالی می رسد، حال آنکه اقبال صحنه زندگی را، که پیوسته برای او میدان نبرد است. جولانگاه خودی می شمارد. همر مرگ را نقطه پایانی بر واقعت انسان می داند؛ حال آنکه اقبال آن را گذر از مرحله ای به مرحله ی دیگر می‌شمارد . به عقیده وی وقتی «خودی» مراحل تعالی را در نوردید و « راه حیاتی» را طی نمود و به خلاقیت و پختگی نائل شد، دیگر از مرگ باکی ندارد.مرگ‌برای آن «خود»ی

که در مرتبهٔ عارضی باقی می ماند، می تواند در حکم نیستی و نابودی باشد، ولی این امر برای انسانی که خود را با فعالیت‌های خلاق علیه زوال و تلاشی ، چون فولاد آبدیده می کند، چیزی نیست جز گذشتن از دنیای مکان و زمان و رسیدن به عالمی که جاودانگی بر آن حاکم است. حتی مرگ را هم آن توان نیست که وحدت «خود» پولادین را در هم بشکند:

از آن مرگی که می آید چه باک است — خودی چون پخته شد از مرگ پاک است
ز مرگ دیگری لرزد دل من — دل من ، جان من، آب و گل من
ز کار عشق و مستی برفتادن — شرار خود به خاشاکی ندادن
به دست خود کفن بر خود بریدن — به چشم خویش مرگ خویش دیدن
تو را این مرگ هر دم در کمین است — بترس از وی که مرگ ما همین است۷

خودی اقبال به خلاف ارتی همر نه تنها از سد مرگ می گذرد بلکه تا بدان حد تعالی می‌یابد که «خود عالی» به جستجویش بر می آید و از دوری او چندان اندوهگین می‌شود که پیام سوزناکش را «گاهی به برگ لاله » می نویسد و زمانی با آواز «طایری نغمه زن» و از « درون سینهٔ» او ابلاغ می دارد، و به این ترتیب در فراق خود آرمانی اقبال «آه سحرگهی » بر می‌کشد:

ما از خدای گم شده‌ایم او به جستجوست — چون ما نیاز مند و گرفتار آرزوست
گاهی به برگ لاله نویسد پیام خویش — گاهی درون سینهٔ مرغان به ها یهوست
در نرگس آرمید که بیند جمال ما — چندان کرشمه دان که نگاهش به گفتگوست
آه سحر گهی که زند درفراق ما — بیرون و اندرون زبر و زیر و چارسوست
هنگامه بست از پی دیدار خاکی ئی — نظاره را بهانه تماشای رنگ وبوست
پنهان به ذره ذره ونا‌آشنا هنوز — پیدا چو ماهتاب و به آغوش کاخ و کوست
در خاکدان ما گهر زندگی گم است — این گوهری که گم شده ، مائیم یا که اوست؟

همر نیز تجلیات و مظاهر آرتی را می ستاید ، ولی پیوسته با نگرانی تأسف می‌خورد و تأکید دارد بر اینکه نتیجه نهائی آن تیره روزی و مرگ انسانهاست . به عقیده وی طبع جهان چنانست که قهرمانان بزرگ باید افتخار و تعالی مورد نظرشان را فقط از طریق کشتن و نابود کردن به دست آورند. بنابراین رزمندگان طالب «ارتی» در ایلیاد به دام سر نوشتی اندوهبار می افتند؛ به گنگ خواب دیده‌ای می مانند که دست تقدیر، و نیز ابرام آنان درکسب ارتی ، پایانی مصیبت بار برایشان فراهم می سازد . این مصیبت ناشی از آنست که زئوس ، خدای

خدایان، چشم دیدن همتراز خودش را ندارد تا چه رسد به آنکه چون عاشقی دلسوخته در فراق معشوق که ارتی در او به کمال رسیده ناله سحرگاهی سردهد. او اصلاً توجهی به آدمیان مشتاق کمال روحانی ندارد و همر نیز در هیچیک از دو منظومه اش سخنی از این بابت به میان نمی آورد.

زئوس، پرومته را در کوه قفقاز بـه زنـجیر مـی کشـد و عقـابی را مأمـور می‌سازد تا جگر او راکه پیوسته به حال اول باز می گشت پاره کند و ببلعد، چرا که پرومته خیر خواه نوع بشر بود و فنون و مدنیت را به آدمیان می آموخت.

آشیل قهرمانی که در به دست آوردن ارتی از همه قهرمانان ایلیاد و ادیسه برتر است، در ملاقاتش با پریام، زئوس خدای خدایان را مورد ملامت قرار می دهد، زیرا او بود که در واقع این قهرمان قهرمانان را به تباهی کشاند و تلاشهایش را با آنهمه افتخاراتی که کسب کرد بی ثمر ساخت. او بود که یونانیان و همین طور تروائی ها را به بدبختی سوق داد . او نه تنها آدمی را درکنار خود، بلکه هیچ انسان فانی را جزو «جاودانگان» نمی تواند ببیند.

جاودانگی و نامیرائی تنها از آن المپی هاست که زئوس فرمانروای آنان است. زئوس برتر و جدا از «میرندگان» یعنی انسان هاست ، بنابر این بین او و انسان فاصله ای عظیم وجود داردکه البته این فاصله را بعدها نو افلاتونیان بیشتر می‌سازند و دست خدا را به کلی از جهان محسوس قطع می کنند.

ولی اقبال این عقیده را که «من غائی» برتر و جدا از من های متناهی است مردود می شمارد، چراکه در این صورت ورطه ای میان متنـاهی و نـامتناهی ایجاد می شود. در بازسازی اندیشه دینی می گوید:

« رسیدن به نامتناهی باانکار متناهی به معنای رسیدن به یک نامتناهی کـاذب است که نه خودش را توصیف می کند و نه متناهی‌ای را که به این ترتیب بـه وجود آورده شده تا در مقابل نامتناهی علم شود. نامتناهی حقیقی، متناهی را طرد نمی کند و بی آنکه آن را بی اهمیت جلوه دهد، محدودیت آن را پذیرفته و وجودش را اظهار و اثبات می کند.»۸

ولی در دنیای همر مانعی غیر قابل عبور میان زمین و آسمان وجود دارد که مانع اعتلای انسان است و نمی گذارد آدمی به ملکوت اعلاء دست یابد و به جائی برسد که به جز خدا نبیند. یکی از وظایف ارینی ها[1] یعنی الهگان یـاور عدالت این بوده که پیشگویان را از افشای دقیق آینده نهی کنند زیرا در غیر این صورت بشر از حالت تردید نجات می یافت و ممکن بود بـه مـرتبه خـدائـی نزدیک شود. بنابراین ارتی هرچه هم که کمال می یافت فقط می‌توانست در ذهن

1 - Erinnyes.

آدمیان جاودان شود. جاودانگی انسان در نزد همر ، شهرت جاودان است و بیش از این معنائی ندارد.

ولی اقبال با «خود عالی» چنان خودمانی است که از او همان مفهوم «رفیق اعلی» را به ذهن متبادر می سازد. خودی اقبال چندان متعالی است که خدا در پی یافتن اوست تا از تنهائی به درآید، زیرا اوست که به جهان گرمی و معنا می‌بخشد :

اگر مائیم گردان جام ساقی است　　　　به بزمش گرمی هنگامه باقی است

بر اساس فلسفهٔ اقبال که مبتنی بر کثرت گرائی [1] است، مظاهر اصلی حیات از افراد شکل می گیرد که در انواع ومراتب مختلف می باشند. او در نامه‌ای به نیکلسون ۹ می‌نویسد«همه حیات از افراد شکل می‌گیرد، چیزی به نام حیات کلی وجود ندارد. خدا هم خودش فرد است. او بی همتاترین فرد است .» بنابراین از نظر او «خود» در مرحله نهائی در فردی دیگر محو و زائل نمی شود. اقبال در بحثی راجع به فلسفه مک تاگارت ۱۰ دربیان تغییرات ذات مطلق، زندگی «خود» ها را پس از مرگ به صورت انجمنی از «خود» ها می نگرد که متعالی ترین «خود» برآن ریاست دارد.

اقبال بر پایه چنین تصوری معتقد است که انسان آرمانی او می تواند پای بر فرق فرقدان بگذارد.

عشق از این گنبد در بسته برون تاختن است　　　　شیشه ی ماه ز طاق فلک انداختن است
سلطنت، نقد دل و دین ز کف انداختن است　　　　به یکی داو، جهان بردن و جان باختن است

اقبال پیوسته تأکید دارد که آدمی می تواند عالم را بدانگونه که خود می‌پسندد، در آورد و ارادهٔ خود را بر آن حاکم سازد:

مغرب ز تو بیگانه، مشرق همه افسانه　　　　وقت است که در عالم، نقش دگر انگیزی

اقبال ، هستی و جلوهٔ عالم رادرگروی حضور انسان می داند و معتقد است تمامی شور و غوغائی که درمیان آفریدگان هست به واسطهٔ وجود اوست؛ وگرنه «جهان یکسر مقام آفلین است.»

در غزلی می گوید:

این جهان چیست؟صنمخانهٔ پندار من است　　　　جلوهٔ او گروی دیدهٔ بیدار من است
همه آفاق که گیرم به نگاهی او را　　　　حلقه‌ای هست که از گردش پرگار من است

---

1 - Pluralism.

هستی و نیستی از دیدن‌وناديدن من | چه زمان و چه مکان، شوخی افکار من است
از فسون‌کاری دل،سیروسکون،غیب حضور | این که غماز و گشایندهٔ اسرار من است
آن جهانی که در او کاشته را می درونـد | نور و نارش همه از سبحه و زنار من است
ساز تقدیرم و صد نغمهٔ پنهان دارم | هرکجا زخمهٔ اندیشه رسد، تار من است

بنابراین بشر راقم تقدیر خویش است نه اسیر آن، و فقط« من» بشری است که از تلاشی و فنا مبرا و فراتر از آنست.

ولی همر با آنکه ذهن را به شدت متوجه ارتی می سازد و آن را غایت قصوای انسان آرمانی خود می داند، سدی سدید و عاملی مأیوس کننده هم در برابرش قرار می دهد و آن «مشیت زئوس» است. در ابیات آغازین ایلیاد سخن از عملی شدن «اراده زئوس»، خدای خدایان، می رود به صورتی که می‌رساند انسان مقهور نیروهای خارج از اختیار خویش است. به عبارت دیگر «اراده زئوس» مبین آنست که برای هر چیزی سر نوشت یا موئیرایی[1] در نظرگرفته شده که از اختیار آدمی خارج است. بنابر این در آئین همر، مسؤولیت نهائی اعمال آدمی متوجه خدایان یا «مشیت زئوس» است. ولی انسان آرمانی اقبال سرنوشتش را به دست خود می سازد. چنین انسانی خودی خویش را پس از طی مراحل تکاملی یا به اصطلاح اقبال بعد از گذشتن از «راه حیاتی» برای قرار گرفتن درکنار « حقیقت برتر» و زیستن ابدی درکنار وی محفوظ نگاه می دارد و جوهر خود را هیچ کم از جوهر او نمی بیند:

در خاکدان ما گهر زندگی گم است | این گوهری که گم شده مائیم یا که او؟

در اندیشهٔ اقبال انسان آن قدر متعالی می شود که خود را شایسته مصاحبت با «او» که کمال مطلق است، می بیند:

مرا دل سوخت بر تنهائی او | کنم سامان بزم آرائی او
مثال دانه می کارم خودی را | برای او نگهدارم خودی را

***

اکنون با آنچه گفته آمد شاید این سؤال پیش آید که آیا تشابه و تقابل بخشی از آراء اقبال در مورد خودی با آرتی همر را باید ملهم از تعمق وی در ایلیاد و ادیسه دانست یا آنکه صرفا یک اینهمانی و مشابهت اتفاقی به شمار آورد؟

1 - Moira.



پی نوشتها :

۱ - ر.ک: خلیفه عبدالحکیم ، مولوی، نیچه و اقبال، ترجمه م. ب.ماکان ، ص ۲۶، انتشارات حکمت ،تهران : ۱۳۷۰ هـ ش.

۲ - برای اطلاع بیشتر ر.ک: ما بعد الطبیعه از دیدگاه اقبال، دکتر عشرت انور، ترجمه م.ب.ماکان. انتشارات حکمت ،تهران : ۱۳۷۰ هـ ش .

۳ - برای شرح این غزل و مجموع غزلهای اقبال ر.ک : می باقی تألیف م.ب.ماکان.

۴ - برای اطلاع بیشتر ر.ک:عقل و عشق از دیدگاه اقبال . اقبال با چهارده روایت تألیف م.ب.ماکان .

۵ - برای اطلاع بیشتر ر.ک: نقد ایلیاد همر، نوشته سید یرو کنستان ، ترجمه م.ب.ماکان.

۶ - ر.ک: بازسازی اندیشه دینی در اسلام ، ترجمه م.ب.ماکان، ص ۱۲۶، چاپخانهٔ حیدری، تهران: ۱۳۶۸ هـ ش .

۷ - گلشن راز جدید ، صص ۲۳۱ - ۲۲۷، چاپخانهٔ حیدری تهران : ۱۳۶۸ هـ ش.

۸ - همان. ص ۳۷.

۹ - مستشرق و دانشمند معروف انگلیسی که از علاقه مندان به آثار اقبال بود و برخی از آنها را ترجمه نمود.

۱۰ - مک تاگارت (Mc Taggart) ، استاد فلسفهٔ اقبال در کمبریج در فاصله سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۸م.



سید مرتضی موسوی [1]

بازتاب اندیشهٔ اقبال
در افکار و آثار استاد غلام رضا سعیدی [2]

چکیده :
ایرانیان سهمی عمده در معرفی اقبال و اندیشه های او دارند. از میان اقبال شناسان ایرانی ، استاد غلام رضا سعیدی از چهره های برجسته است. در افکار و آثار این دانشمند ایرانی نیز ، به وفور تأثیر آراء و اندیشه های اقبال نمایان است به گونه‌ای که در درک هویت فرهنگ اسلامی این تأثیر پذیری به وی کمک کرد و بنای تفکرات او را مستحکم کرد . نقش استاد سعیدی در ایجاد محیطی مساعد جهت آغاز و پیشرفت نهضت انقلاب اسلامی ایران در خور تقدیر است.

موضوع مراسم « روز اقبال » امروز، چنانکه استحضار دارید، «بازتاب اندیشهٔ اقبال در افکار و آثار متفکران معاصر» می‌باشد. با مد نظر داشتن ژرفا و گستره موضوع که بدون اغراق، بمقیاس جهانی است ، اینجانب ، شایسته دیدم که یک نفر اقبال شناس ممتاز، اسلام شناس برجسته، نویسندهٔ نامدار و مترجم چیره دست آثاری از زبانهای مختلف راکه در نشر و اشاعه و ترویج اندیشهٔ اقبال طی سه ربع قرن اخیر، نقشی منفرد داشته اند، برای گفتار خود انتخاب نمایم. آن شخصیت کم نظیر ایرانی، استاد سید غلام رضا سعیدی است که بالغ بر شصت اثر و دهها مقاله از وی در دست است که دهها از آن نیز به اقبال ، افکار اقبال، نهضت استقلال طلبی مسلمانان شبه قاره ، معضلات کشمیر و فلسطین ، قائداعظم و با اسلام شناسی ارتباط مستقیم داشته و دارد.

---

[1] - مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن فارسی - اسلام آباد.

[2] - متن سخنرانی ایراد شده نگارنده در مراسم روز اقبال (۱-۲-۱۳۸۱) انجمن فارسی - اسلام آباد.

نام آورترین دانشمند اقبال شناس معاصر ایران آقای دکتر شریعتی در جلسه ای که استاد سعیدی حضور داشتند، در ضمن اشاره به سهم استاد در راه شناساندن اسلام به نسل جوان چنین اظهار داشت:
« اگر آثار قلمی شما (استاد سعیدی) در آن تاریخ که من در دبیرستان بودم، نبود من غرق می شدم .من هر چه دارم از شما دارم »

استاد سید غلام رضا سعیدی در سال ۱۸۹۵م در مؤمن آباد از توابع بیرجند در خراسان متولد گردید. وی تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در مدرسهٔ شوکتیهٔ بیرجند گذراند که بسبک دارالفنون تهران بود. سپس در همان جا به امر آموزش و پرورش مشغول شد. در بیست و یک سالگی تحصیلات عالی را در تهران ادامه داد. یکی از ویژگیهای تربیت استاد آشنایی کافی به زبانهای خارجی از جمله فرانسه ، انگلیسی ، عربی و اردو بود. در تاریخ معاصر ایران استاد سعیدی از شخصیتهای معدودی است که از سن سی سالگی الی هشتاد و پنج سالگی، در ظرف ۶۰ سال ، چندین مسافرت علمی به شبه قاره از جمله به علیگره ،کراچی و لاهور داشت و در این دیدار ها با دهها نفر دانشمند و اسلام شناس و شخصیتهای معاصر شبه قاره ای و مسلمان منجمله با مولانا محمد علی جوهر در علیگره، مولانا ابو الاعلی مودودی ، امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین و لیاقت علیٔ خان نخست وزیر وقت پاکستان درکراچی و سایر افراد برجستهٔ علمی و فرهنگی معاشر و محشور بود.

آشنایی استاد سعیدی با افکار و اندیشه های علامه محمد اقبال باعث تحول فکری او شد و در درک هویت فرهنگ اسلامی به وی کمک کرد. همچنین تعلیمات اقبال، به او دید انتقادی نسبت به فرهنگ غرب اعطاء کرد. استاد سعیدی دربارهٔ آشنایی خود با اقبال و تأثیر وی می فرماید:
« در خلال این اوقات سر و صدای اقبال به گوش می رسد، «پیام مشرق» اولین نوشتهٔ اقبال بود که نظر مرا گرفت. وقتی آن را خواندم مراتکان داد... در چنین مرحله ای بود که رفتم علیگره و اقبال را شناختم .... وبه سابقهٔ آن آشنایی که الهام دهنده و اسباب استحکام عقاید اسلامی در من بود، اقبال را رها نکردم ....اگر تاپیش از آن تاریخ ....از لحاظ معلومات کسبی و عوامل وراثتی به اسلام علاقه مند بودم ، دیگر عاشق اسلام شدم - بعد ازآن تاریخ گرد و غبارها

از ذهن من شسته شد. خدا بر درجات اقبال بیافزاید، همان جورکه او به ملای رومی می گوید :

«مرشد من اوست »، بنده هم به افتخار تمام باید عرض کنم که اقبال حقی بزرگ بیش از هرکس دیگر به گردن من دارد»[1]

استاد سعیدی در جای دیگر می گوید که چه طور بنای ترک خوردهٔ فکر او را اقبال آجرکاری کرد:

«من در اثر مطالعات زیاد و مختلف کم کم به غرب پسندی دچار شدم بویژه که فتوای تقی زاده هم از اروپا تازه رسیده بود که « ایرانی باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً ، فرنگی مآب شود» آن آمادگی ذهنی و این فتوی ، مرا در بست سوی فرنگی مآبی سوق می داد، که سروش غیبی از محمد اقبال هشدار خود را بگوش ما رسانید و راه گشای ما به سوی نور شد. اقبال در شعری تمدن مادی اروپا را سزاوار شرقیان مسلمان نمی دانست و آن را نارسا، فرسوده ، و بیماری زا می دانست، و به همین دلیل می گوید :

بیا که ساز فرنگ از نوابرافتاداست	درون پردهٔ او نغمه نیست فریاد است
زمانه کهنه بتان را هزار بار آراست	من از حرم نگذشتم که پخته بنیاد است

این هشدار ، در دل من نشست و بسوی خویشتن برگشتم و فهمیدم که بقول مرحوم اقبال ، فرنگ خود از درمان خود ناتوان است، پس چگونه می تواند ما مسلمانان را باداشتن بنیاد استوار درمان کند؟

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ	عقل تا بال گشوده است گرفتار تراست
عجب آن نیست که اعجاز مسیحاداری	عجب اینست که بیمار تو بیمارتر است

این بود که پس از آشنایی بیشتر با افکار و اندیشه های اقبال راه خود را درمیان

۱ - کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۷، صفحه ۷ - ۶ نقل از فصلنامه دانش شماره ۱۹ پاییز ۱۳۶۸ ص۱۱۹.

گمراهی ها، بیاری خدا، انتخاب کردم ».[۱]

اما عبارت اقتباس شده از « اقبال شناسی » ، تألیف استاد سعیدی، شاهد عشق و علاقهٔ وافر ایشان به اقبال است :

« در تاریخ بشریت نمونه های اندکی از مردانی یافت می شوند که برای ابلاغ رسالت و مأموریتی آفریده شده ، و دوران حیات را با مقاومت و سر سختی خاصی پیموده اند و باوجدان بیدار ، راهی راکه مقدرات قبل از وقت برای آنها ترسیم و تعیین کرده طی کرده باشند.

«اقبال یکی از این نوع مردان است که برای انجام مأموریتی که داشت این چنین طریقتی را پیموده و رفت و از گرفتن جوایز و امتیازاتی که مورد رشک جهانیان است ، صرف نظر کرد. اقبال به این حقیقت اساسی اصیل و حیاتی پی برده بوده که شخصیت انسان فقط می تواند در محیطی آزاد رشد کند و پایدار بماند و عظمت او ناشی از همین معنی بود که در تبلیغ این حقیقت فراموش شده به ملت خودش هیچ نکته ای را فروگذار نکرد».[۲]

از اقتباسات یاد شده این امر کاملاً مبرهن است که استادسعیدی تا چه حد به اندیشه های اقبال توجه داشته و با قلم توانای خود در ترویج دید «جهان بینی » اقبال در سراسر جهان بویژه میان فارسی زبانان متحمل زحمات شبانه روزی گردیده است. چون دقت کنیم هدف غایی فکر اقبال تحکیم همبستگی و وحدت اسلامی است. وی از لحاظ فرهنگی و معنوی معتقد به یک نوع همآهنگی است تا مسلمانان بتوانند در مقابل حملات دشمنان مقاومت و در حیات ملی بتوانند ایستادگی کنند و غالب آثار استاد اینگونه موضع ها را وانمود می‌کند.

اینک اسامی چند تألیف استاد ، شامل تألیفات و تراجم که نشانگر دیدگاه ویژهٔ استاد است:

۱ - اقبال شناسی هنر و اندیشهٔ دکتر اقبال لاهوری ، تألیف و ترجمه

۲ - ماهیت خودی

---

۱ - روزنامه اطلاعات شماره ۱۸۶۷۲ صفحه ۸ (مقاله خسرو شاهی) نقل از فصلنامه دانش شماره ۱۹ پاییز ۱۳۶۸ ص ۱۲۰.

۲ - اقبال شناسی هنر و اندیشهٔ محمد اقبال ، سید غلام رضا سعیدی، ص ۲۶ تهران ۱۳۳۸.

۳ - فلسفهٔ خودی
۴ - فلسفهٔ اقبال، تألیف دکتر محمد رفیع الدین، ترجمه
۵ - استقلال پاکستان، تألیف ۱۳۲۶ هـ ش مطابق ۴۸-۱۹۴۷ م
۶ - قائداعظم محمد علی جناح « مؤسس پاکستان»، تألیف هکتور بولیتو، ترجمه از انگلیسی
۷ - زندگانی حضرت محمد (ص)، تألیف (برندهٔ جایزه)
۸ - برنامهٔ انقلاب اسلامی ، تألیف سید ابو الاعلی مودودی، ترجمه
۹ - اسلام و جاهلیت ،تألیف ابو الاعلی مودودی ، ترجمه
۱۰ - مبادی اسلام و فلسفه احکام ، تألیف سید ابو الاعلی مودودی ، ترجمه
۱۱ - اول اخلاق ما بعد تمدن آنها، تألیف سید ابو الاعلی مودودی ، ترجمه
۱۲ - رسول اکرم در میدان جنگ، تألیف پرفسور حمید الله، ترجمه
۱۳ - منشور جهانی اسلام، تألیف دکتر محمد رفیع الدین، ترجمه
۱۴ - فرد و اجتماع، تألیف سید محمد قطب مصری ، ترجمه از عربی
۱۵ - عمار یاسر، تألیف صدر الدین شرف الدین ، ترجمه از عربی
۱۶ - خطر جهود برای ایران و جهان اسلام، تألیف
۱۷ - اسلام و طب جدید، تألیف عبدالعزیز اسمعیل پاشا ، ترجمه
۱۸ - عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ،تألیف جان دیون پور، ترجمه از انگلیسی
۱۹ - شالودهٔ علوم جدید در اسلام، تألیف دکتر محمد رفیع الدین، ترجمه، برندهٔ جایزه (این کتاب بیشتر متعلق به اقبال است)
۲۰ - جنگ و صلح در اسلام، تألیف مجید تطوبری، ترجمه

تا اینجا بنده فقط بیست کتاب از شصت کتاب چاپ شده استاد سعیدی را تذکر داده ام ، چهل کتاب دیگر هم از نوع فلسفی و محتویات آن دارای مطالب اسلام شناسی ، تجدید بنای فکر دینی و نهضت و جنبش بیداری مسلمانان می باشند ، بهمین دلیل است که برخی از تألیفات و تراجم استاد در دورهٔ غرب مآبی پس از چاپ ، توقیف گردیده بود اما بعد از انقلاب اسلامی با تیراژ بیشتر تجدید چاپ شده است.

نقش استاد سعیدی در ایجاد محیطی مساعد جهت آغاز و پیشرفت نهضت انقلاب اسلامی برهبری امام خمینی(ره) در خور تقدیر و شایستهٔ ستایش است. اندیشه های اقبال و باز تاب آن را می توان در شیون انقلاب اسلامی مطالعه و درک نمود.



منابع ومآخذ:

۱ - کلیات فارسی اقبال، لاهور: ۱۹۷۳ م صص ۳۵۷ - ۳۵۸،و ص ۸۶۰

۲ - سید غلام رضا سعیدی، اقبال شناسی: هنر و اندیشه اقبال، تهران: ۱۳۷۹ هـ ق / ۱۹۵۹ م / ۱۳۳۸ هـ ش.

۳ - فصلنامهٔ دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد، بخش یاد نامهٔ (استاد) سعیدی، شماره مشترک ۱۸-۱۷، صص ۳۶۸-۳۲۳ و شماره ۱۹، صص ۱۳۰-۱۱۲ وشماره مشترک ۲۱-۲۰ صص ۱۲۴ - ۹۹، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹ هـ ش.

۴ - دیدارهای متعدد خصوصی نگارنده با استاد در منزل شخصی آن مرحوم، طی دههٔ ۱۳۴۰ هجری شمسی، در تهران.



اندیشه
و
اندیشه مندان (۲)

دکتر اسد الله شعور[1]

راگ مالا در نظم زبان دری[2]

چکیده :
منظومه های راگ مالا ، از طریق فرهنگ هندی در سده های ۱۰ و ۱۱ هجری به ادبیات دری راه یافت و جایگاه خود را در نظم پارسی منطقه تثبیت کرد. این نوع موسیقی ریشه در اعتقادات دارد و بر پایهٔ فرهنگ عمومی استوار مانده است. اسطوره جای خاصی در منظومه های هندی دارد در حالیکه در منظومه های دری چنین نیست . در این منظومه ها عناصر موسیقی خراسانی دیده می شود و برای آنها زمان خوانش مخصوصی وجود دارد.

منظومه های راگ مالا ، یکی از انواع موزون سخن دریست که از پایان سده ی دهم و آغازین سالهای سده ی یازدهم هجری، از طریق فرهنگ هندی در نظم دری افغانستان و شمال نیمقاره‌ی هندوستان راه یافته و به مرور زمان جایگاه خویش را به عنوان یک ژانر مستقل نظم پارسی منطقه تثبیت کرده است.

راگ در زبان هندی معادل واژه ی گاه یا مقام موسیقی است که در ایران معاصر دستگاه نیز خوانده می شود و کلمه‌ی مالا مفهوم هار، حمیل ، جیل و تسبیح هندوان را افاده می کند؛ بدینترتیب راگ مالا یعنی نظم ، نثر و یا آثار نقاشی ایکه در آنها، راگ ها به سان دانه های مروارید در یک ردیف منظم پهلوی هم سفته شده باشند و به زبان ساده تر راگ مالا یعنی مجموعه‌ی راگ‌ها.

تعجب نباید کرد که در آغاز سخن را از منظومه های راگ مالا آغاز کردیم و سپس از مجموعه های نظم و نثر و نقاشی راگ مالا نیز نام بردیم ، زیرا راگ

---

۱ - استاد دانشکدهٔ علوم انسانی ، دانشگاه کابل.

۲ - این مقاله به سبک فارسی دری است و برای حفظ سبک آن،بدون تغییر چاپ شده است(دانش).

مالاها در اساس ، دو نوع اند که نخستین خصوصیت ژنری نداشته و در چهار نوع مختلف در دسترس است؛ فقط نوع دومی است که ویژگی ژنری داشته و هدف این مقالت نیز بازشناسی همین نوع آن می باشد. ازینرو لازم می‌بینیم که قبل از همه بدانیم که راگ مالا چیست.

آشکاراست که موسیقی مقامی چه در هندوستان و چه در آریانای باستان سرچشمه ی مذهبی داشته ، منشأ و منبع مقامات و راگ های امروزی همه سروده های نیایشی ادیان باستانی بوده است که با زوال مذاهب بدوی پیشین ، مقام آنها تنزل یافته ، فقط روی پایه های فرهنگ عمومی استوار مانده‌اند و امروز به عنوان بخشی از دانش بشری موردبررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند.

در هند باستان هر یک از مقامات یعنی راگ ها را به یکی از الهه های اساطیری آنکشور مربوط دانسته ، سروده های نیایشی همان رب النوع را در راگ مخصوص به آن می سرودند. این راگ ها طبعاً القاء کننده ی حالات تحت تأثیر الهه‌ی مربوط می بود، بدین معنی که راگ منسوب به الهه ی جنگ ، طبعاً روحیه رزمی و حماسی میداشت و راگ مربوط به رب النوع روشنایی سرشار از حالت امید و تحرک بود در حالیکه راگ موکّل صلح، پر از ابهت وسکون و مقام مرتبط با الهه ی ترس (کرشنا) انباشته از حزن و اندوه می بود.

به عنوان نمونه، شرح حالت راگ بهیرون را که نخستین راگ در مکاتب ریاست های بهرت و هنومان است و الههٔ مربوط به آن شیوا را ، در ینجا نقل می‌کنیم تا صورت نقاشی های راگ مالا را در ذهن خوانندهٔ گرامی این مقالت روشن تر ساخته باشیم :

شیوا ایزدیست مرتاض و ملنگ که در کوه و دشت و دره های هیبتناک ، چشمان او همواره بسته و در مراقبه نشسته است. تن را به پوست شیر پوشانیده و رشته یی از جمجمه ی مردگان زینت سینه‌ی او شده اند ؛ مارهای پیچیده در کمر و دست و گردن داشته ، علاوه بر دو چشم عادی ، یک چشم اضافی که دیده ی بصیرت اوست ، درمیان دو ابرو دارد ، به هرکسی و یا هر چیزی که با آن چشم ، به دیده ی خشم بنگرد، نابودش می سازد.

این مهادیو ، پنج چهره دارد ، گیسوان او انبوه و درهم پیچیده بوده ، روی

سرش حلقه بسته است و از میان آن صورت دوشیزه ی بسیار زیبایی که نمودار رود گنگاست ، نمایان می باشد. ازینرو ایزد یاد شده را گنگادرا یعنی در بردارنده‌ی دریای گنگا نیز می نامند.

در تصویر ازین دوشیزه‌ی زیبا آب سر چشمه گرفته و از میان موهای ایزد به شکل دو جوی بر زمین فرو می ریزد که در آغاز کوچک بوده ،تا رسیدن به زمین بسیار بزرگ می گردند و به رودخانه های گنگا و جمنا مبدل می شوند.

ایزد مرتاض ، خاکستر برتن مالیده ، بر سرش گیسوی انبوه حلقه بسته و از میان آن دوشیزه‌ی گنگا و برفراز گیسوانش هلالی نمایان است. اینها نماد کوه‌های همالیا و سرچشمه گرفتن آب از آن و پدیدار گشتن هلال، دال بر بلندی‌هایش بوده ، دو مار سیاه پیچیده بر بازوان او به جای بازوبند جواهر ، سمبول شب و روز یا گذشت زمانست.

این ایزد که چندر شیکرا یعنی دارنده ی تاج هلالی نیز خوانده می شود، به دست تسبیح داشته و از قیافه اش عظمت ، سکون ، جلال ، هیبت و جدیت پدیدار است، اگرچی چشم های او بسته است ، ولی ضمیرش بیدار و بر همه جهان نگران است.[1]

بدین ترتیب راگ بهیرون را که برای ستایش این مهادیو یا رب الارباب می‌سرایند؛ باید پر از هیبت ، عمق ، سکون و وقار باشد نه زیاد بلند سراییده شود و نه زیاد پست. این آهنگ باید در فصل خزان اجراگردد که در آن هوا معتدل بوده، نشاط بهار را ندارد و طبیعت نیز به جای جنبش ، میل بیشتری به سکون دارد و ذهن انسان نیز به عوض تفریح و شادی ، تمایل به تأمل و تفکر می‌داشته باشد.

هدف ازین شرح طویل این است که رسایل راگ مالا چنین خصوصیات راگ ها را که در حقیقت تجسم دادن ویژه گی های آوایند، توصیف و توضیح می‌دارند تا خواننده در هنگام شنیدن راگ های مذکور خود را در فضای ذهنی چنان حالات تصور نموده از موسیقی لذت بیشتری ببرند و به درک معنای

۱ - مهرین (شوشتری)، پروفسورعباس، تاریخ ادبیات ایران در عهد ساسانیان ، تهران : انتشارات دریا ت.ن ، ص . ۱۰۲-۱۰۱.

اصوات و نواها به دقت کامل نایل آیند.

پس رسایل راگ مالا این حالات را به نظم ، نثر ، پارچه های نقاشی و یا به دو و یا سه ذریعه ی یاد شده تشریح و توضیح نموده اند که در زیر به بازشناسی کوتاه هر یک می پردازیم :

۱ - راگ مالای منقوش :

این رساله ها ویژه گی های شش راگ ، سی و یا سی و شش راگنی موسیقی هندی را که تعداد شان نظر به مکاتب مربوط متفاوت است ؛ توسط قطعات زیبا و اغلب میناتوری نقاشی ، شرح داشته در آن ها جنسش راگ ، شکل و شمایل تصویری آن ، حالت عِمل ، موقعیت ، موقعیت ،فضای موجودیت ، نحوه و پس منظر موقعیت ، پوشاک و حالت درونی آنرا به تصویر گرفته ، به مدد نگارگری و استفاده از رنگ های مختلف اثر القایی راگ ها را واضح می‌سازند؛ مانند رساله‌ی تصویرات راگ مالاکه زیر شماره ی ۱۱۴ در دانشگاه ایدنبره ی انگلستان نگهداری می شود و یا رساله ی راگ مالا که درکتابخانه ی پیر شمس الدین گیلانی در اوچ شریف پاکستان موجود است.

باید یاد آور شد که در رسایل راگ مالا بر اساس عنعنه‌ی باستانی صرف راگ های اصیل یعنی «شُدھ »و «سنگیرن» را که دو مرتبه‌ی راگ و راگنی اند معرفی می گردند. در هیچ یک از انواع چهارگانه ی رسایل راگ مالا دیده نشده که راگ های سالنگ یعنی پترها و بهار جاها معرفی گردیده باشند. و نکته ی دیگر اینکه اشکال راگ مالا از زمان وارد شدن در عرصه ی فرهنگ دری زبانان ماهیت کامل هندویی خود را از دست داده و متعلق به تمام مذاهب و ادیان بزرگ شمال نیمقاره گردیده است ، چنانچه تصاویر راگ مالای متن کتاب جواهر الموسیقات محمدی تألیف شیخ عبدالکریم قادری جونپوری که در عهد محمد پسر ابراهیم عادلشاه در بیجاپور نوشته شده، هیچ یک خصوصیت هندوی ندارد (نسخه‌ی OR ۱۲۸۵۷ دیوان هند در لندن) و یا اینکه در راگ مالای موجود درکتابخانه ی مولوی محمد شفیع در لاهور (نسخه ی شماره ۳۸۵ / ۳۶۸) که گویا اصل آن در عهد جلال الدین اکبر نقاشی و سروده شده است ؛ تصاویر باز تابنده ی معابد

مسلمانان ، هندوها و سیکهها یعنی مساجد ، درمثال ها و گوردواره هایند. بدینترتیب می بینیم که راگ های هند به مرور زمان وسیله نیایش مذاهب گوناگون گردیده است.

۲ - راگ مالای منثور :

درین رساله ها همان مشخصات راگ ها و راگنی هایی که در بالا یاد شد تنها به وسیله ی نثر دری شرح داده شده اند ؛ مانند : راگ مالای متن رساله ی تهاکرداس (نسخه ی ۱۷۳۹ I.O.Islamic دیوان هند) و راگ مالای متن تحفة الهند (نسخه‌ی شماره ۱۲۶۰ I.O.Islamic همان کتابخانه)

۳ - راگ مالای منظوم :

درین نوع رسایل ، ویژه گی های بر شمرده ی راگ ها در بالا به نظم دری سروده شده اند که نمونه های فراوانی از آن در هر کتابخانه‌یی دستیاب شده می‌تواند.

۴ - راگ مالای مختلط :

این گونه رسایل که بیشترین بخش این نوع رساله ها را تشکیل می‌دهند با اغلب نقاشی های راگ مالاست که شرح تصاویر را نیز با خود دارند . این شرح‌ها بیشتر منظوم اند؛ مانند: راگ مالای منسوب به عنایت الله هروی (نسخه ی شفیع که در بالا یاد شد) ویا مرقع تصویرات (نسخهٔ م / ۸۱۱۶ OR دیوان هند لندن) و امثال آنها. برخی رسایلی نیز دیده شده اندکه شرح تصاویر صرف به نثر اند مانند بخش راگ مالای جواهر الموسیقات محمدی که شرحش پیش ازین گذشت و یا اینکه نظم و نثر هر دو به مدد شرح تصاویر شتافته اند ؛ مانند : بخش راگ مالای رساله ی مفتاح السرور قاضی حسن (نسخه ی ۸-۵۶/۹۶ موزیم ملی هند)و برخی نیز به نظم دو زبان هندی و دری سروده شده اند ؛ مانند : رساله ی موسیقی (نسخه ی شماره ۵۷۵-۸۹ موزیم ملی هند).

بدان گونه یی پیشتر نیز یاد کردیم این چارگونه ی راگ مالا ویژه گی ژنری

نداشته در آنها صرف شرح و توصیف راگ ها از نظر سابقه ی اساطیری آنـها اهمیت دارد ، نه قالب ها و نحوه ی بیان . پس در می یابیم که حتی راگ مالای منظوم نیز چیزیست غیر از منظومه های راگ مالا که هدف اساسی ما بحث در پیرامون سابقه و ساختار این منظومه هاست.

پیش ازینکه وارد بحث اصلی گردیم ، باید یادکرد که راگ مالای منظوم و منظومه ی راگ مالا هر دو تقریباً همزمان و حتی احتمالاً توسط عین شخص وارد نظم دری شده است، چی قدیمترین متن منظومه ی راگ مـالا در تـحفة الادوار آمده که در سال ۱۰۰۷ هـ توسط عنایت الله پسر میر حاج هروی برای جلال الدین سروده شده است و قدیمترین راگ مالای منظوم دری نیز در چندین نسخه پیوست همان رساله آمده ولی اسم سراینده ی آن ذکر نشده و این احتمال را برمی‌انگیزد که هر دو سروده ی یکنفر باشند. و از سوی دیگر دو نسخه ی مختلف این راگ مالای منظوم حاکی از آن اند که اثر مذکور نیز در عهد اکبر و به نام او ترتیب یافته است (نسخه های مولوی شفیع و دیوان هند که در بالا ذکر شان رفت) ازینرو می توان ادعا کرد که عنایت الله هروی وارد کننده ی این دو پدیده ی فرهنگ هندی در نظم زبان دری می باشد.

منظومه های راگ مالا

بدانگونه یی که پیش ازین یاد کـردیم ، مـنظومه هـای راگ مـالا شـرح تصوری و اساطیری راگ ها نبوده ، ساختار آن از بیخ و بن با راگ مالای منظوم تفاوت دارد ؛ زیرا این نوع نظم که ویژه گی ژنری داشته در همه منظومه های آن بصورت یکدست ، سیاهه ی راگ های اصلی و راگنی های متعلق بدانها ارائه می‌گردد، در برخی از موارد پاره یی از مشخصات این راگ و راگنی ها بر پایه‌ی ساختار نفس راگ ها نیز ممکن است فهرست داده شود.

این منظومه ها که از فهرست اسامی شش راگ در دو بیت شروع گردیده، تا قطعات و مثنویات شصت - هفتاد بیتی نیز می رسد که در آنها نام‌های مقامات و فروعات اساسی آنها همچو دانه های مروارید حمایل شده ، یکی پی دیگری، ذکر می گردند و خواننده و شنونده را با گروه های گوناگون راگ ها به ترتیب

معینه‌ی شان آشنا می سازد.

گرچه، این نوع منظومه ها در نظم دری و در ادبیات موسیقی کلاسیک خراسان پیشینه ی درازتری داشته ، نمونه های فراوان آن از سده های هفتم و هشتم هجری در دست است که در آنها اسامی مقامات و شعبه های موسیقی خراسانی و بعضاً نیز برخی از مشخصات آنها عیناً مانند منظومه های راگ مالای مورد بحث ما، ذکر گردیده اند، ولی ادبیات شناسان و موسیقی شناسان ما به این نوع منظومه عنوان خاصی نداده و برای آنها ویژه‌گی های ژنری قایل نشده‌اند. بطور مثال توجه فرمایید به بخشی از یک قصیده ی بدر الدین چاچی معروف به بدر چاچ شاعر معروف زبان دری در سده ی هشتم هجری که خود اهل تاشکند بود، ولی در هند می زیست . او اسامی مقامات خراسانی و زمان خوانشی آنها را چنین به نظم در آورده است:

ای مهت را ز غالیه زنجیر   آفتابت به زیر پرده‌ی قیر
آخر شب ره‌ی حسینی ساز   صبحدم پرده‌ی رها وی گیر
سپر زر به پرده چون برسد   پرده ی راست گیر بی تأخیر
چاشتگه در عراق ساز آهنگ   تا شوی بر سریر عیش امیر
راست گویم ره‌ی مخالف را   در زوال ای صنم مدار حقیر
بو سلیک را نواز بعد زوال   ای ضمیر تو آفتاب منیر
روی گلگون خور چو زرد شود   ساز عشاق و پند من بپذیر
وقت خفتن مخالفک بنواز   تانکو رفته با شدت شبگیر
درع از پرده‌ی صفاهان ساز   چو شهاب افگند ز آتش تیر
ساز هنگام نیمه شب ای ماه   در نهاوند از قلیل و کثیر...[1]

می‌بینیم که این قصیده عیناً و بدون کم وکاست ساختار یک منظومه ی راگ مالا را دارد و برای چنین قطعات نظم که به فراوانی بدسترس داریم و سراینده‌ی

۱ - بدر چاچ ، بدرالدین . قصاید بدر چاچ . لکهنو: مطبعه ی خاص منشی نولکشور ۱۳۰۱ ، ص ۱۰۲.

نخستین راگ مالای دری نیز در تحفة الادوار نمونه هایی از آن را سروده است، اسمی نمی شناسیم. ولی هرگاه به عوض اسامی مقامات خود ما، نامهای راگ‌های هندی به چنین مشکلی تذکار یافته باشند؛ منظومه ی راگ مالایش می‌خوانیم.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که هنرمندان موسیقی افغانستان و هند، آهنگی راکه در چندین راگ واقع گردد، نیز در عرف راگ مالا و راگ ساگر می‌نامند ، که معنای اینها نیز همان مجموعه ی راگ و بحر راگ بوده با مفهوم قبلی راگ مالا منطبق می باشد.

قدیمترین راگ مالای منظوم و منظومه ی راگ مالا به زبان دری که به نظر نگارنده ی این سطور رسیده مربوط به آخرین دهه ی فرمانروایی جلال الدین محمد اکبر امپراطور آسیای میانه ، افغانستان و هندوستان است که نخستین به شکل رساله ی مستقل و دومی در متن یک اثر تیوریک یا نظر یوی موسیقی هندی به روزگار ما رسیده است.

این دو اثر که نسخه های متعدد آنها در یک وقایه باهم، در دیوان هند کتابخانه‌ی بریتانیا در لندن ، کتابخانه ی مولوی محمد شفیع در لاهور و موزیم ملی پاکستان درکراچی بدسترس قرار دارد؛ گویا هر دو توسط یکنفر سروده شده باشند؛ زیرا نسخه های جداگانه هر دو اثر که در اینجا و آنجا وجود دارد، حاکی از آنست که سراینده ی منظومه‌ی راگ مالا ، عنایت الله پسر میر حاج هروی بوده که دو متن راگمالای هندی و یک متن سیاهه منظوم مقامات خراسانی را درج تحفة الادوار خویش ساخته که در سال ۱۰۰۷ هجری قمری بنام جلال الدین اکبر سروده است و اما اسم سراینده ی راگ مالای منظوم که در چندین نسخه بدنبال تحفة الادوار آمده در هیچ یک از نسخه ها ذکر نگردیده است و از طرف دیگر در نسخه ی کتابخانه ی مولوی محمد شفیع تصویر اکبر باعنوان «تصویر عرش آشیانی » در اخیر کتاب آمده و در نسخه های دیوان هند وکراچی رباعی ای به مطلع :

به فرمان خدیو تخت و افسر چراغ آفرینش شاه اکبر

آمده که اگر مستند بر نسخه ی دیوان هند، نقل کتیبه ی مسجدی از

کشمیر نباشد، به یقین که سرایش این رساله را نیز در عهد اکبر مسجل ساخته، احتمال سرایش آنرا توسط عنایت هروی قوت بیشتری می دهد. پس می‌بینیم که سرودن هر دو نوع راگ مالا در نظم دری با هم آغاز یافته اند.

طوریکه گفتیم قدیمترین منظومه ی راگ مالا که سروده ی عنایت الله هروی است، برای بار نخست در **تحفة الادوار** آمد و نسخه های دیگر آن نیز در ترجمان الهند یا انوپ بهید حسن ، دستور النغم ابو الوفای سفره جی ، تحفة النغمات محمد وجه الله که نقلی از تحفة الادوار است، رساله‌ی راگ ها و راکنی‌های دیوان هند و چندین رساله ی دیگر زیر عنوان رساله ی موسیقی آمده است، چنین متنی دارد :

راگ در اصل[1] سی و شش باشد — هر کی داند همیشه خوش باشد
شش از آن راگ ، راگنی ها سی — یاد کن تا نگرددت منسیی[2]
نام هر راگ را عیان سازم — بعد ازان راگنی بیان سازم[3]
اولین راگ ، بهیرون را دان — دومی مالکوس را میخوان [4]
راگ هندول سومی گفتند — چار می میگهرا چو در سفتند[5]
پنجمی راگ دیپک آمد نام — با سریراگ گشت شش به تمام [6]
گر تو خواهان راگنی خوشخو — راگنی های راک را بشنو[7]
راگنی فرع ، راگ ها اصل است — راگ را پنج راگنی وصل است
راگنی های راگ را بشنو — فرع ها را ز اصل ها بشنو

---

۱ - ترحمان الهند راگنی ، راگ سی و...
۲ - تحفة الادوار شش از آن راگ ها که خوش گفتند — بهیرون ومالکوس چو در سفتند،
* - منسی از ریشه نسیان آنچه فراموش شود (دهخدا، ج ۴۲ ،ص ۱۲۶۰).
۳ - دستور النعم واژه گان قافیه ی عیان و بیان به جای همدگر آمده اند.
۴ - تحفة النعمات اولین راگ بهیرم است بدان، دومی ....میدان
ادوار اولاً راک بهیرون را دان دومین ...... می خوان
۵ - راگ ها و راگنی ها سومی راگ را هندول گفتم — چار می میگهرا چو در سفتم
ترحمان الهند راگ هندول را نکو گفتند — چار مین میگهرا چو در سفتند
- تحفة النعمات هست هندول سومی ای یار — که تویی مرد عاقل و هوشیار
- تحفة الادوار راگ هندول سومی گفتند — چار می میگهرا چو در سفتند
۶ - تحفة الادوار پنجم سریراک آمد نام — ششمی راگ دیپک است تمام.
۷ - این بیت به جز در تحفة النعحات در سایر نسخ به نظر نمی رسد.

راگـــنی هـــای بـهیرون آمـد پـنج	یـاد گـیرش کـه بـهتر است از گـنج [۱]
از بـلاول بـه سـوهه ارنگـری	مـارد و سـندهوست و مـالسری [۲]
پـنج دیگـر بـه مـالکوس آمـد	سـورتهٔ و سیـام چـون عـروس آمـد
نـو وی و گـوجری اگـر خـوانـی	مـرهتی را ز بـعد شـان دانـی [۳]
در هـندول است بـاز پـنج دگـر	آن کـیدار است و کـالنهر است نگـر
للت را بـابسنت اگـر دانـی	نـام تـرون ز بـعد شـان خـوانـی[۴]
راگـنی هـای مـیگهـابـر انگـیز	سـندهو و سـارنگ است رنگ آمـیز[۵]
پس کـمودست ، کلیـان و مـلار	جـمله در یـاد خـود نگـهمیدار [۶]
راگ دیـپک مگـو کـه مـمنوع است	راگـنی هـاش گـو کـه مـطبوع است[۷]
گـوری و پـوربی و دیـوگری	هست گـورا و بـاز را مکـری [۸]
در سـریراگ راگـنی جـاریست	هست بـیراگ و بـاز بـیدار ایست [۹]
پس اسـاوری و دهنـاسری هست	جیت سری را به این دو هـمسری هست [۱۰]

سـی و شش راگ جـمله نـام بـه نـام
گـفته شـد والسـلام والاکـرام

---

۱ - دوبیت بالا در تحفة الادوار نیامده و چار بیت بعدی نیز به ترتیب ذکر نیافته اند.
۲ - تحفة الادوار از بلاول به سوهب ارنگری ماروا سند هوست ، مالسری.
- دستور النعم مصراع دوم ماروا ، بهباس و مالسری
- تحفة النعمات مادهوی هست ، باز مالسری
- راگ ها و راگنی ها ماروا تنده است و مالسری
۳ - تحفة النعمات قافیه جویی -گویی.
راگ ها و راکنی ها مر هشی را ...
۴ - راگ ها و راگنی ها للت را با لشت اگر دانی...
۵ - راگ ها و راکنی ها راگنی های میگهاثر انگیز سدهٔ با سارنگ است رنگ آمیز
- تحفة ادوار بعد از آن میگهراک را انگیز شدهٔ سارنگ گشت رنگ آمیز
۶ - راگ ها و راگنی ها نتهٔ کمود است ، کلیان و ملهار
- تحفة النعمات پس کمود هست و کلیان هست و ملهار
۷ - راگ ها و راگنی ها واژه گان قافیه ممنون است - موزون است
- تحفة الادوار ممنوع است ـــ مصنوع است
۸ - تحفة الادوار مصراع دوم هست سریر اگ ، با ز بیراری
۹ - دستور النعم از سریراگ ....
۱۰ - راگ ها و راگنی ها بعد از آن گوری و دهناسری است جیت سری باین صورت سری است
- دستور النعم مصرع دوم پنجمی جیت سری که همدمی است

نسخه هاییکه منظومه‌ی بالا بر اساس و رینت های مندرجه در آنها مقابله گردید عبارت اند از:

- تحفة الادوار عنایت الله هروی نسخه ی شماره ۲۶۶/۲ کتابخانه‌ی پیر شمس الدین گیلانی واقع اوچ پاکستان

- تحفة النغمات ممدوح الله یا محمد وجه الله نسخه ی ۷۸۰ / م م د / ف ق کتابخانهٔ سچل سرمست واقع خیرپور سند پاکستان. (این نسخه نقل و تحریر دیگری از تحفة الادوار است).

- دستور النغم ابو الوفا سفره چی نسخه ی شماره ۲۴۰ موزیم حیدرآباد سند، پاکستان.

- راگ ها و راگنی ها. نسخه ی شماره ۱۲۴۰/۴ دیوان هند لندن.

- ترجمان الهند یا انوپ بهید سروده ی حسن. نسخه ی شماره ۲۶۶/۱۰ کتابخانه‌ی پیر گیلانی در اوچ پاکستان.

ترتیب راگ ها و راگنی ها درین منظومه بر اساس مت یا مکتب هنومان بوده که در آن هر یکی از راگ های ششگانه دارای پنج راگنی که گویا خانم راگ ها تلقی می شده اند ؛ می باشد اما در منظومه ی راگ مالای زیرین که در حوالی سال ۱۱۳۷ هـ توسط شاعری به اسم شاه عاشق الله فرزند شیخ محمد فاضل متخلص به خورم (شاید خرم) سروده شده است. ترتیب راگ ها بر اساس مکتب کلناتهِ یا مت شیوا می باشد که در آن شش ، شش راگنی وابسته ی هر یک از راگهای ششگانه اند.

این منظومه ی راگ مالا که از نسخه ی شماره ۸۳۳۹ مجموعهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نقل شده ، چنین است :

راگ ها جمله دو و چل باشد — داند آنکس که زنده دل باشد

راگ ازان شش و راگنی شش و سی — زین همه راگنی مشو منسی

راگ بهیرون نخست آمده راست — ثانی او راگ مالکوس رواست

***

راگ هندول سومی می دان — میگه ملهار را چهارم خوان
پس سریراگ پنجمی کن گوش — ششمی راگ دیپک است ، نیوش

***

راگ ها را چو من بیان کردم — راگنی های شان عیان کردم
راگنی شش به بهیرون آمد راس — دیشکاری و گوجری و بهباس
بعد از آن گنگلی و دیو گندهار — را مکلی بازگو به وقت نهار

***

راگنی شش به مالکوس بدان — سکرا بهرن چون عروس جوان
سکرایی و بلاول و سوهو — بهوپالی و دیو ساگه شنو

***

راگنی های هندول شش میدان — زان ادانه و دهنا سری میخوان
هست اساوری و[باز] مالسری — باز نودی بگوی و جیت سری

***

میگه ملهار نیز شش دارد — نت نراین و گونده خوش دارد
سارنگ و سورته را چو خوش نگری — باز مده ماده دان و دیوگری

***

باسریراگ ، راگنی شش دان — مالوا ، سنده کانهرا میخوان
سیام کلیان و پوربی پس از آن — باز بروی همه سری ، رادان (کذا)

***

شش به دیپک شما روکن معلوم — پوریا و بهاگرا موسوم
پس ابهیری و گوری ای یارا — بازگو ماروا و کیدارا[1]

عاشق الله خورم یا خرّم درین منظومه‌ی خویش ابتکاری به خرج داده به ادامه بازشناسی راگ ها و راگنی وقت خوانش آنها را نیز شرح نموده و چنین گفته است:

۱ - در اصل : از مارو مگو و کیدارا.

چــل و دو راگ را چــو مــن گــفتم		نــام آنهــا هــمه چــو در ســفتم
گــفتمش ، هــم ز وقت مــیگویم		بــعد ازیــن راگ هــا هــمی جــویم
شب چــو مــانده بــه آخــرین یکپــاس		گــنگلی دان و گــوجری و بهبــاس
چــار ســاعت چــو مــاند ز شب ای یــار		را مکــلی، دیسکــار و دیوگندهــار
بــا بــلاول پکــه (کــذا) بیــا ســایی		بــاز دیــو ســاگــهگــو و سکــرایــی
بگــذرد پــاس روز ، دیــو گــری		تــودی ، اســاوری و مــالسری
پس بــیداری ، دهنــاسری را دان		تــو بــه یکپــاس روز، اینهــا مــیخوان
نــویت ســارنگ است وقت دوپــاس		ســانونت و گــونده را بکــن توقیــاس
بــعد از ان نت بگــو و گــوری نــیز		مــالوا، پــوربی بگــو بــه تــمیز
پس ســر یــراگ را چــو خــوش نگــری		پوریــا ، ســندهگــوی و جــیت شُــری
هــم ابــهیری و بَــرَوی ســاز بکــن		بــاز مــدهِ مــادهِ را نــواز بکــن
چــون شــود شــام بــا کلیــان ســاز		بهوپــالی و ســیام را بــنواز
کــه بــه شب نــیز نوشها نــه (کــذا) بگــو		کــانهرا نــیز بــا ادانــه بگــو
بــعد یکپــاس[1] گــو تــو کــیدارا		مــالکوسں و بهــاگــرا یــارا
نــیم شب مــارو ا و ســورته جــو		هــر شب ایــن راگ هــا بخوان و بگــو[2]
چــون شــود ابــر گــوته مــیگهِ ملهــار		گــوی هــندول را بــه وقت بهــار
راگ دیــپک اگــر تــوانــی گــفت		گــوی هــر وقت چــون تــو دانــی گــفت
ایــن هــمه راگهــا کــه مــن گــفتم[3]		وقت آنهــا[4] هــمه چــو در سُــفتم
وقت بــهیرون چــو صــبح صــادق هست		کــلید راگ کــاروان ایــنست (کــذا)

خورم بازهم به ابتکار دیگری دست یا زیده ، در عین منظومه ی خویش راگ‌های هندی را با مقامات خراسانی یا موسیقی تطابق داده ؛ چنین می گوید :

اختصــار [ی ز] عــلم مــوسیقی		گــوش کــن گــر ز اهــل تــحقیقی
پــرده هــای ســرود در پــردَه		مــی کــند اهــل پــارسی آگــه

---

۱ - در اصل : باز یکپاس.
۲ - در اصل : بدان و بکو.
۳ - در اصل : این راگ ها همه که من گفتم.
۴ - در اصل : آنرا.

نــام هــر پــرده را بیــان ســازم　　راز در پــرده را عیــان ســازم
اســم راگ مــوافــقش در هــند　　آنــچه بــاشد [تــرا] بــه طــرح پسند
تــا بــدانــی ز پــرده هــای تمــام　　راگ هــندی مــوافــقش را نــام
هست آهــنگ پــرده ی ســه گــاه　　بــر طــریق بهبــاس ؛ شــو آگــاه
للت بــاشد بــه پــرده ی عشــاق　　نــغمه ی عــاشقان بــه درد و فــراق
در بــلاول بــود دو گــاه بکمــال　　راگ و ســاوری یک است و عــراق [1]
بــا حســینی دهنــاسری مــیدان　　ســارنگ و پنجگــاه یکــی مــیخوان
راگ تــودی بــود عــراق، مــدام　　نت بــود راست پنجگــاه تمــام
هست مــارو بــه پــرده ی نــوروز　　عــجم و پــور بــی یکــی آمــوز
کــانهرا دان نشــاپورک پــنج　　بــا کــیداره نــوا مــوافــق ســنج
ســاختم نــام پــرده هــای بیــان　　گــر تــویی اهــل ذوق، خــوش میخوان

گــفت ایــن چــند بــیت پــخته و خــام
بــنده ی کــمترین خــورم نــام

به گونه یی که پیشتر نیز یاد شده ، منظومه های راگ مالا از دو بیت شروع شده تا قطعات طولانی ایکه دو نمونه ی آنها را خواندید، می تواند ادامه داشته باشد.

درینجا دو نمونه ی کوتاه این نوع منظومه ها را نیز تقدیم می کنیم ، تا باشد که با ساختار انواع گونه گون آن آشنا گردیم . نمونه نخست دو بیت سروده‌ی ابوالوفای سفره چی است که در رساله کرامت مجرای او (نسخه‌ی شماره ۴۰۱ کتابخانه گنج بخش اسلام آباد) آمده و در آن اسامی شش راگ بر اساس مکتب هنومان سیاهه داده شده است :

بــه هــندی راگ شش بــاشند مــوزون　　بــهیری ، هــندوله، دیــپک ، بــهیرون
ششــم زان مــیگه [2]، دیگــر مــالکوس است　　کــه زیبــا در شــنیدن چــون عــروس است

---

۱ - چنین می نماید که دو مصراع دومی و اولی دو بیت مختلف از رونویسی باز مانده و در نتیجه دو مصراع باقیمانده آنها این بیت را تشکیل داده است.

۲ - در اصل :ششم زان پنج

باقیای نائینی شاعر عهد شاه جهان زمان اجرای شش راگ را بر اساس مکتب شمشیر طی سه بیت چنین شرح داده است :

بیـــا از بـــاقیا[1] شش راگ بشـــنو — کـــه مـــوسیقی بـــود عـــلم مبـــارک
ز بـــهیرون صـــبح صـــادق ســـاز ، دل را — بـــه راگ مـــالکوس از پـــرده ی تک
پس آنگـــه ســـاز کـــن آواز هـــندول[2] — تـــرا گـــر مـــنزل عشـــق است تـــارک
پس از مـــیگهاست ســـریراگ در شـــام[3] — چـــراغ عـــمر[4] روشـــن کـــن ز دیـــپک

طوریکه دیده می شود منظومه های راگ مالا بعضاً حاوی شرح زمان اجرای راگ ها و راگنی ها نیز بوده ، شاعران دری زبان مطابق ذوق و سلیقه و در برخی از موارد منطق با سطح معلومات شان از موسیقی کلاسیک هندی به بیان این مطلب نیز پرداخته اند؛ چنانچه شاعر و مؤلفی بنام حسن در رساله‌اش زیر عنوان ترجمان الهند یا انوپ بهید که نسخه ی آن پیش ازین معرفی گردیده است، چنین سروده‌یی دارد :

بـــاز اوقـــات راگ هـــا گـــویم — گـــفتنش را بـــه وقت مـــیگویم
چـــونکه از شب بمـــاند آخر پـــاس — للت را گـــوی و دیسکـــار و بهبـــاس
اول روز اگـــر تـــو بســـرایـــی — بـــا بـــلاول بگـــوی گـــورایـــی
گـــر بـــا ســـاوری تـــو دل دادی — رو بـــه ســـوی دهنـــا ســـری آری
ســـوی بـــیراری ار روان گـــذری — ره بـــه تـــودی بـــری و مـــالسری
در بـــیراگ و گـــر تـــو در نگـــری — هست آن پـــوری و جـــیت شـــری
هست تـــا نـــیمروز ایـــن تـــرتیب — مـــتصل داری دل بـــدین تـــرکیب
بـــعد از ان وقت ظـــهر تـــاخفتن — جـــمله ایـــن راگ بـــایدت گـــفتن

۱ - زمزم وحدت (نسخه ی لاهور) بیا از بنده این...
۲ - زمزم وحدت آهنگ هندول.
۳ - زمزم وحدت پس از میگهراگ و سریراک در شام.
۴ - زمزم وحدت عیش.

گوری و پوربی و رامکلی | **سنده کلیان ، سیام و دیوگری**

بعد ازین کانهرا و کیدارا | **زیلف است و شباب (کذا) ای یارا**

هست در وقت ابر میگهه ملار | **گوی هندول و بسنت وقت بهار**

غیر این وقت ها که نامیدم | **مخلص جمله راگ ها دیدم**

راگ و اوقات راگ را گفتم

آنچه در فهم بود نهفتم

عنایت الله هروی نیز در تحفة الادوار منظومه یی دارد که از آن وقت خوانش راگ ها و راگنی ها را قید می کند، که در ینجا سه نسخه ی در دست داشته را مقابله نموده تقدیم حضور خواننده ی گرامی می نماییم . نسخه ی نخستین مربوط به متن نسخهٔ تحفة الادوار موجود درکتابخانه پیرگیلانی در اوج است. و نسخه ی دومی نیز از رساله ی موسیقی شماره ۸۱۱۶ کتابخانهٔ بریتانیاست که همان تحفة الادوار بوده ولی هم کتاب و مؤلف در آن ذکری نرفته است و نسخه ی سوم نیز همان منظومه است که شاعری بنام بیرم با تغییر چند کلمه یی آنرا بنام خویش ساخته و نسخه ی این سرقات ادبی او زیر شماره ۲۶۶/۷ درکتابخانه شخصی پیرگیلانی محفوظ است. متن سروده ی یاد شده چنین است:

در هند شش مقام بران شعبه سی بود[۱]

بشنو ز من قلیل[۲] **وکثیرش ز بیش وکم**

لیکن به گاه قول وعمل پیش[۳] **اهل هند**

هر یک به وقت خویش عزیز است ومحترم

۱ - رساله ی موسیقی بیرم خان : بود شعبه سی و شش.

۲ - رساله ی بیرم خان : بیرم بگو دلیل کثیرش....

۳ - تحفة الادوار : نزد.

زان شش چو بهیرون است وسریراگ و میگهراگ[1]
هـندول و دیـپک است و دگـر مـالکوس هـم
از سی وشش بـه صـبح بهـاس است و دیسکـار
بـهیروی ، بـلا ول است و للت قـصه مـغتنم[2]
اسـاوری و جـیت سـری و دهنـا سـری
تـو دیـئست آنکـه چاشت بـرد دل[3] بـزیر وبـم
مـنبعد تـا بـه وقت زوال از پـی حـضور
سـارنگ دان ورامکـلی و ملهـار هـم
لاکـن ملهـار در پشکـال[4] و بـه وقت گـل
بـزدایـدت بسـنت ز دل رنگهـای غـم
زان پس اگـر بـه جـانب راگت شـود رجـوع
سـنده است ، سیـام و دیـوگری و کـمود هـم
بـعد از زوال گـوری و گـورا و پـوربی
کلیـان صـفت بـرند غـم[5] از خـاطر دژم
کـیداره هست و از پـی آن کـانهبرست نکـو[6]
کـز بـعد شـام بـر غـم دل مـیکشد قـلم
دیـپک زبـهر آن نـنوشتم کـه کـرده است[7]
استـاد هـند مـنزل او بـر فـلک عـلم
مـارو سیـامری ؟ و پـرچ بـعد سـنده را
گندهـار و دیـو و نت نـرایـن [است]بـدان صنـم

۱ - بیرم چو بهرم است و سریراگ و میگه....
۲ - بیرم آنکه بلا ول است و سوها است مغتنم.
۳ - بیرم ... آنکه چاشت بخوانند...
۴ - بیرم بر شکال.
۵ - بیرم حزن.
۶ - بیرم نهیز
۷ - بیرم زان شش چهار زان...

کافی بسنده است همه عنصرات را
ای ملجاء ملایم و ای نافع الشیم
بنگاله با اساوری و صوفیانه نیز
گوری ، همیر و کشمره ؟ را در شمر به فهم[۱]
باقی به سلک نظم نیامد که خلق را[۲]
از گفتن و نگفتن[۳] شان نیست بیش و کم

بدانگونه یی که در راگ مالای خورم یا خرم ملاحظه فرمودید؛ مقایسه و تطابق راگ های هندی با مقامات موسیقی خراسانی نیز بعضاً در منظومه های راگ مالا بازتاب یافته است که این امر ریشه شناسی ساختار راگ ها و مقامات را تسهیل بخشیده بنیاد مشترک و خاستگاه واحد نظام موسیقی دو حوزهٔ بزرگ تمدن آسیایی یعنی هند قدیم و آریانای باستان را وضاحت می دهد.

یکی از نمونه های دلچسب این نوع منظومه های راگ مالای سروده باقی نایینی معروف به باقیات که صورت مقایسوی دو متن یک منظومه ی او را در ذیل شاهد می آوریم ؛ او در رساله ی زمزمه ی وحدت خویش که نسخه یی از فشرده آن زیر شماره ی ۲۶۶/۸ در کتابخانهٔ پیر گیلانی واقع شهرک اوچ و نسخه‌ی دیگر آن زیر شماره ۶۲۶۲ مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب به عنوان زمرم وحدت محفوظ است ؛ می گوید:

نغمه اگر کهنه وگر تازه[۴] هست — نزد خرد جمله یک آوازه هست
هرچی[۵] ز تحریر مرکب شده — وآنچه به یک قسم مرتب شده
باهم از اندیشه مطابق شده — کین دو مخالف چو موافق شده[۶]

---

۱ - سه بیت بالا فقط در نسخه‌ی بیرم است.
۲ - بیرم : ز پیش خلق .
۳ - تحفة الادوار : مشنفتن.
۴ - زمرم وحدت نسخه لاهور : اگر تازه و گر کهنه ...
۵ - لاهور گرچی.
۶ - در نسخه ی منتخب رساله ی سماع و نغمه ی پیر گیلانی : مصراع های دوم بیت دوم و اول بیت

بزم بهیرون که موافق بدید / نغمه ی زابل به حصار آرمید

را مکلی ، کوجری و گن کلی / زابل و اوج است خفی و جلی [1]

نغمه ی کهت راگ خوش و دلرباست / زانکه به غزال و رکب[2] آشناست

ناله ی ملتانی که دل خوش ببرد[3] / فرع حسینی و بیات است و کرد

گشته ز بهر طرب خاص و عام / طوطی تودی به شش آهنگ رام

ساز سه گاه[4] از تبل چارگاه / زنگوله بنواخته در بزم شاه

نغمه ی تودی که چو مطلوب ماست / خاصه گی مجلس محبوب ماست[5]

تا که سرود از بر یاز آمده / مایه با[6] بسته نگار آمده

گرچی اساوری بود آرام جان / گشته در آن مالف؟ و حزان نهان[7]

ناله ی کافی که ز دل برده غم[8] / هست حسینی و دوگاه و عجم

نغمه ی سارنگ که عیش ونواست[9] / جمله نشاپور و نهاوند ماست

زانکه بر ترک بیاتی جداست[10] / نزد بت هندی ما پوریا ست

پور بی ،از زابل[11] صادق شده / هست [12] مخالف که موافق شده

هر کی به کلیان همیر[13] آشناست / یافت که نیریز صغیر از کجاست

ایمن کلیان که ز دل غم زداست / ناله ی نیریز کبیرست و راست [14]

سوم نیامده است.

۱ - این دوبیت در نسخه ی اوج نیست.

۲ - نسخه ی اوچ : به لب.

۳ - نسخهٔ لاهور : که دل از خلق برد.

۴ - نسخه ی لاهور : ساز که گاه ...

۵ - این بیت در نسخه ی لاهورنیست.

۶ - نسخه ی لاهور : هم میه و

۷ - این بیت در نسخه ی اوج نیست.

۸ - نسخه ی لاهور : برد غم.

۹ - نسخه لاهور : که عین نواست.

۱۰ - نسخه‌ی لاهور : آنکه بر ترک بیات وجداست.

۱۱ - نسخه ی لاهور : پور بی وزابل .

۱۲ - نسخه ی لاهور : نیست.

۱۳ - نسخه‌ی لاهور : .... به کلیان و همیر...

۱۴ - نسخه ی لاهور : ... کبیر است راست.

نـغمه ی کلیـــان چـــو[1] بـــلندی گـــرفت
بلبل گـــرد آیـــنه شـــد در شگـــفت

بـــحر تـــرنم چـــو در آیـــد[2] بـــه مـــوج
کـــانهر عشـــاق و عـــراق است و اوج

هست کـــداره بـــه مـــن آرام جـــان
زانکه ....[3]

رامکـــلی راحت جـــان آمـــده
هست مخـــالف کـــه عیـــان آمـــده

گـــونگلی هست چـــو بـــا گـــوجری
زابـــل اوج است همـــان پـــهلوی

گـــوری اگـــر هست بســـی خـــوشنما
زابـــل ازو یـــافته گویـــا صـــدا

مـــیگه ملهـــار آمـــده گریـــان چـــو ابـــر
هست نهـــاوند و نشـــاپور دهـــر

پـــرج کـــه شهنـــاز درو خوشنمـــاست
کـــافی ازیـــن مـــرتبه بسیـــار کـــاست

گـــور ســـارنگ از کـــف یـــار عـــزیز
داده بـــه آواز رهـــاوی تـــمییز

نـــخل بـــلاول چـــو رعـــایت گـــرفت
زمـــزمه ی راست از و بـــر گـــرفت

هست ســـریراگ چـــو ابـــر بهـــار
خـــرم و ســـر ســـبز چـــو رنگین حصـــار

تـــاکـــه ســـرودم ز ادانـــه بـــخواست
مـــالف و حـــزان شـــد و عشـــاق راست

تـــا کـــه بســـنت آمـــده هـــندول وار
گشـــته گـــوشت و عربـــان و حصـــار

مـــا نـــجهه کـــز مـــردم پنجـــابی است
صـــورت ســـارنگ ونهـــاوندی است

تـــا جـــیجیونتی شـــده نـــغمه ســـرا
گشـــته دوگـــاه عـــجمی تـــا پگـــاه

گـــلشن وحـــدت وطـــن بـــاقیاست
صـــنعت تـــطبیق فـــن پـــیر مـــاست[4]

*****

۱ - نسخه‌ی لاهور ناله کلیان چه....
۲ - نسخهٔ لاهور بحر برینم چو در آمد به موج.
۳ - ابیات بعدی تا به مقطع در نسخهٔ اوچ نیامده اند.
۴ - بیت مقطع در نسخه لاهور نیست.

دکتر ابوالقاسم رادفر[1]

راجی کرمانی ، حملهٔ حیدری و ویژگی های آن

چکیده :
راجی کرمانی ، مؤلف منظومهٔ حملهٔ حیدری ، شاعریست صمیمی و باصداقت ؛ این خصلت او در سرتاسر منظومه اش بچشم می خورد. در این منظومه سی هزار بیتی، وی اعتقاد و عشق و ایمان فراوان خود را به امام علی «ع» و امام حسن «ع» و یاران با وفای وی به زیبایی تمام بیان می کند. راجی با اینکه زرتشی مذهب است ، بخصوص مانند یک نقاش زبردست ، صحنه های رشادت و شهامت و شهادت امام حسین «ع» و یاران او را در صحنه کربلا نمایش می دهد.

از نظر تقسیم بندی حماسه اگرچه حماسهٔ «راجی کرمانی» در ردیف آثاری چون خاوران نامه ،خداوندنامه، حملهٔ حیدری باذل و ادامهٔ آن از میرزا ابوطالب میرفندرسکی، میرزا ارجمند آزاد کشمیری، عاشق هندی و حملهٔ حسینی[2] میر غلام علی رضوان (سروده به سال ۱۲۶۳ در بحر شاهنامه در جهانگیر نگر) و آثار مشابه دیگر از نظر محتوا قرار می گیرد ولی خاوران نامهٔ ابن حسام و حملهٔ حیدری «راجی کرمانی » درمیان آنها جایگاه ویژه و ممتازی دارند.

هر چند از حالات زندگی و وقایع مهم دوران حیات «راجی» اطلاعات زیادی در دست نیست و مآخذ پیرامون زندگانی او محدود به کتاب حملهٔ حیدری و چند تذکره چون مجمع الفصحای رضا قلی خان هدایت، حدیقة الشعرای سید احمد دیوان بیگی شیرازی، تذکرهٔ میکدهٔ محمد علی وامق یزدی،مصطبهٔ خراب احمد هلاکو،آینهٔ دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی[3] و برخی تحقیقات استادان و پژوهشگران معاصر چون دکتر باستانی پاریزی،

---

۱ - عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲ - نسخهٔ خطی این مثنوی بزرگ که در بیان وقایع کربلا سروده شده در کتابخانهٔ بانکی پور نگهداری می‌شود.

۳ - چاپ قم، ۱۳۷۲ ، صص ۵۳۸ - ۵۳۹.

دکتر بهزادی اندوهجردی و آقای حسین مسرت و.... است که چکیده و خلاصهٔ تمام آن تحقیقات و اقوال تذکره ها و فهرستهای خطی و چاپی در مقالهٔ دکتر بهزادی در فصلنامهٔ کرمان (ش ۹ و ۱۰، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، ص ۵۰ - ۵۵) و مقالهٔ آقای مسرت تحت عنوان «راجی کرمانی، حماسه سرایی ناشناخته» در فصلنامهٔ فرهنگ و ادب کرمان (ش ۸ و ۹ و س ۴، بهار - تابستان ۱۳۷۶، ص ۵ - ۱۴) آمده است. از این رو جهت اطلاع زندگانی و آثار «راجی کرمانی» و پژوهشهای دربارهٔ او شما عزیزان را به مآخذ ذکر شده ارجاع داده و تنها به بیان احوال این حماسه سرای ناشناخته و دوستدار علی بن ابیطالب (ع) از تذکرهٔ حدیقة الشعرا[1] بسنده کرده و با بررسی مختصری از حماسهٔ او سخن خود را پایان می دهم.

«اسمش ملاکانعلی واصلش از زردشتیان دارالامان کرمان و در اول عمر، روی صدق اسلام اختیار کرده مشغول تحصیل علوم دینیه شد و بعد از چندی از کرمان به یزد آمده در قصبهٔ تفت ساکن و مدتی به امامت و موعظهٔ تفتیان مشغول و چون شور و شوق باطنی داشت اندک اندک بروز کرده و آخر چشم از امامت و وعظ پوشیده به یزد آمد و بنای شعر گفتن و عشق ورزیدن گذاشت و عاقبت کارش به عشق حضرت سید الشهداء و سایر ائمهٔ هدی سلام الله علیهم منتهی شده بنای «حمله» مذکور مشهور را گذاشت و گفت. قرب هزار و پانصد بیت او را در یزد گفته مراجعت به کرمان نمود و در آن جا، به واسطهٔ ریاضات، ترقیات صوری و معنوی دید و هم در آن جا «حمله» را به اتمام رسانید. صاحب میکده کمی از حالش را نوشته و رحلتش را متعرض نشده و غالب الظن تا حدود سال هزار و دویست و چهل حیات داشته. آنچه مذکور است اشعار بسیار غیر از «حمله» گفته است. لیکن فقیر سوای قدری از یک قصیده که وامق در تذکره نوشته است ندیدم:

فروزان آمد اندر سقف این فیروزه گون مینا — هزاران مشعل زرین زهشتم چرخ وهفت اختر
به هرسو از فلک رخشان عذار شاهدی دلکش — به هر جا در جهان تابان جبین مهوشی دلبر
چنان کاز مجلس دارا رخ مستان سیمین تن — چنان کاز محفل داور خدِ خوبان زرّین بر
خلیل ثانی ابراهیم خان کاز سلّم جاهش — بود در پایهٔ اول خدیو هفتمین منظر[1]

---

۱ - سید احمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقة الشعراء، با تصحیح و تکمیل و تحشیهٔ عبدالحسین نوائی، انتشارات زرین، تهران: ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۶۴۶ - ۶۴۷.

رضا قلی خان هدایت هم تفصیل مطلوب درین باب آورده (مجمع الفصحاء، ج ۴، ص ۳۳۳)
کتاب حملهٔ حیدری چنین آغاز می شود:

به نام خداوند دانای فرد	که از خاک آدم پدیدار کرد
سر نامه برنام یزدان پاک	که دانا و بینا کند تیره خاک
ز صلصال ناچیز آدم کند	به بزم قبولش مکرم کند
یکی گوهر تاب ناک آورد	که از نور او آب و خاک آورد

آنچه در این منظومهٔ مفصّل دروهلهٔ نخست به چشم می خورد سادگی و صفا،صیمیت و صداقت است. «راجی» اگرچه شاعری مبتکر و نو آور نیست ولی درکار خود بالنسبه موفق است وکامیاب و حماسهٔ او دربین آثار حماسی از نوع تاریخی - مذهبی جایگاه ویژه ای دارد که از دیدگاه های گوناگون قابل بررسی است.

اعتقاد و باور مذهبی و دوستی او به آل علی (ع) به ویژه مولای متقیان و امام حسین (ع) در سرتاسر این منظومهٔ حدود سی هزار بیتی کاملاً موج می زند و تأثیر چنین ایمان و عقیده ای بوده که مردی گمنام و چندان علم ناآموخته را صاحب چنین حماسه ای کند که امروزه ما را وا دارد به پاس نکو داشت او به تجلیل و تحلیل اثر بزرگش دور هم جمع شویم و به بحث و نظر بپردازیم.

بااینکه اثر به عنوان حملهٔ حیدری و تاریخ زندگانی و شهادت امام همام علی بن ابیطالب(ع) است ولی مطالب کتاب بدین مطالب محدود نمی‌شود، به ویژه وقتی به ذکر امام حسین (ع) و واقعهٔ عاشورا می پردازد گویی قلم سرایندهٔ داستان حالتی دیگر می یابد و کلامش پرشورتر و دل انگیز تر می‌گردد. مانند توصیفاتی که از ذکر عروسی حضرت قاسم (ع) ارائه می دهد که به عنوان نمونه به آوردن اشعاری تحت عنوان «اظهار نمودن جناب شهزاده قاسم وصیت پدر نامدار خود را» اکتفا می شود:

به پای تو سربازیم آرزوست | درین ره سرافرازیم آرزوست
چو خونم به خون تو گردد قرین | چه جویم دگر قرب جان آفرین
فدای تنت گر تن و جان کنم | تماشای رخسار جانان کنم
همین است آرای و آمال من | در این رای فرخ بود فال من
به پایت درین دشت سرباختن | به راه تو جان را فدا ساختن
تن از جان به راهت تهی ساختن | به پایت تن بی سر انداختن
خریدن به خاک تو تیر و سنان | نمودن فدای تنت نقد جان
گر این آرزو آیدم در کنار | به روز شمار و شمارم چه کار
که ساقی به رزم ازل از الست | ازین نشئه ام تا ابد کرده مست
پدر گفتی و آتش افروختی | پدر گفتی و جان من سوختی
به خاک رهت جان فشانی کنم | به او و به خود مهربانی کنم
به پایت درین رزمگه سرنهم | ز خون برتن بی سرافسر نهم
که هر کس فدایت تن و جان کند | به جان یاری پاک یزدان کند
بگفت این و برخون بیالود چهر | سوی شه نگه کرد از روی مهر

(چاپ بمبئی، ۱۲۶۶ ق، ص ۹۶)

یا: «دربیان وصیت نمودن شاهزاده قاسم با عروس» چنین می خوانیم:

خوش آن تن که جان را به پای تو داد | خوش آن سر که بر پای تو سرنهاد
اگر کردمی تا به روز شمار | چو امروز هر روز جانی نثار
در آن دم ازان هدیه بودم خجل | شده روی من زان سبب منفعل
خوش آن خون که بر خاکپای تو ریخت | خوش آن تن که بهر تو از جان گسیخت
چو گویی سراسر پیامم به شاه | تبسم کنان سوی او کن نگاه
به روی پدر دیده پر نور کن | درین بزمگه ماتمم سورکن
پریشان مکن مو و مخراش روی | چو بینی به خون غرقه ام روی و موی
در آن دم ابر سوی آن کن تو روی | دگر باره دلشاد با او بگوی
که بنگر که این کشته دامادتست | تنش غرق خون و دلش شادتست
در آن دم که بنهاد جان را به کف | در آن دم که تازید در پیش صف

به جز روی تو رو به سویی نداشت | جز از روی تو آرزویی نداشت
مرا سوی خود خواند و آواز کرد | سر راز پنهان به من باز کرد
خروشید و نالید و بگشاد چهر | بسی راز دل گفت با من ز مهر
که چون کشته برگردد از کارزار | تنش را به پای تو سازم نثار
تنش را کنم هدیهٔ پای تو | کشم پیکرش را به پیرای تو
که این کمترین هدیهٔ پای تست | به محشر کمین نقش پیرای تست
نبودم ز هستی جز این آرزوی | که غلطد به پایت سرم همچو گوی

(همان، ص ۱۰۱)

جلوهٔ دیگر کلام راجی در حملهٔ حیدری آوردن ساقی نامه ها در آغاز رویدادها و وقایع جنگی جهت آماده کردن ذهن خواننده و توجه به محتوای داستان با زبانی برخوردار از موسیقی است. راجی در سرودن ساقی نامه ها عنان سخن را به دست مغنیان داده و بیان تراوشات ذهنی خود را از زبان آنان به نحو شایسته ای انجام داده است.

نمونهٔ زیر را که عنوان «خطاب با مغنّی» دارد ملاحظه فرمائید:

مغنّی بیا چنگ بر چنگ زن | ز چنگم نوا بر دل تنگ زن
ازین داستانم سرودی بخوان | مرا از غم ما سوا وارهان
که می آید از طور گفتار یار | ندانم که گردد دگر راز دار
کرا بر گشایند مهر از زبان | که گردد به گفتار رطب اللسان
به طور سخن نام بردار کیست | لسان که در قول صدقاً علیست
کراخامه بر کف چو ثعبان شود | کفش چو کف پور عمران شود
مغنّی ز شعرم بر آور خروش | دلم را به یک ره بر آور به جوش
نیوشندگان را شرابی بنوش | ز سر چشمهٔ کوثر آبی بنوش
مغنّی به دستان ازین داستان | بر آرای رود و سرودی بخوان
به بانگ نوا و به آواز نی | به روم انکنی غلغل های وهی
بیا نغمه بر صوت داود کن | ازین صوت داود را سود کن

به خیل ملایک نوایی بزن | برین هفت گنبد صدائی بزن
ازین داستان در جنان بازگوی | خدا را به روحانیان بازگوی
چو روح ملک زین نوا بشنوند | همه بر ثنایش ثنا خوان شوند

(همان مأخذ ،ص ۲۱۷)

جنبهٔ دیگر در این مثنوی تأثیر آیات و احادیث و همچنین اشارات و تلمیحات داستانی است که به طور مثال مواردی از این اشارات ذکر می‌شود:

جوانی که در راغ زاغ البصر | دگر ره شده بر نبی جلوه گر

***

نه در عرش میکال و روح الامین | به هر حلقه ای بود حصن حصین

***

چو ذوالنون ز امرش نماید درنگ | به ناکام افتد به کام نهنگ

***

زند بر ولایش سلیمان چو چنگ | به گردن نهد دیو را پالهنگ

(همان ، ص ۲۱۸)

نکتهٔ دیگر تبجیل و بزرگداشت از مولای متقیان است که شاعر بانهایت خلوص و ارادت بدان می پردازد. ابیات زیر را در تجلیل و تکریم علی بن ابیطالب (ع) ملاحظه فرمائید:

پیمبر به سوی همه بنگرید | علی را از آن جمله اعلا بدید
ز هستی جز از وی نمی دید کس | علّو علی در علی دید و بس
بزرگ آفریدش چنان کرد گار | که شد عرش در گوش او گوشوار
چو در رتبهٔ او نبُد هیچکس | ازان روی او را علی خواند و بس
زبان گر گشایی به نامی گشای | که همنام خود کرده او را خدای
هر آنگه به نامش گشایی زبان | ز ذکرش شوی هر زمان تر زبان

او همچنین وقتی به ذکر وقایع تاریخی و غزوات و حتی مناجات می پردازد دارای زبان ساده است. عناوین مندرج کتاب او گویای این مطلب است. به عنوان نمونه «دربیان مناجات به درگاه قاضی الحاجات» چنین می سراید:

... به تکبیر گفتن مهیا شده　　ز جان و زتن هر دو تنها شده
به لبّیک آرای او رای داشت　　و لیکن زبانش نه یارای داشت
سخن از دلش آمدی بر زبان　　به تکبیر گفتن گشادی دهان
بگفتی و از بیم لرزان شدی　　ز لبّیک گفتن هراسان شدی
رخش زرد گشتی به مانند کاه　　چو در داور داوران پر گناه
زمانی همی بود پر بیم و گفت　　به دانای اسرار راز نهفت
بر آورد صد آه سرد از نهاد　　به دل سوی دلدار آواز داد
چگونه به گفتن گشایم دهن　　ندانم پذیری تو لبّیک من
به لبّیک برداشت از دل خروش　　دو گیتی ز آوازش آمد به جوش
همه آفرینش هراسان شدند　　ز ترسیدنش جمله ترسان شدند
پس آنگه پر اندیشه لبّیک گفت　　بیفتاد و بی هوش برخاک خفت

(همان، ص ۳۰۷)

در ضمن بیان وقایع عاشورا ذکر آمدن ذوالجناح را به خیمه گاه تحت عنوان «جمع آمدن اهل بیت برگرد ذوالجناح و مکالمهٔ ایشان» در عین سادگی بسیار زیبا توصیف می کند:

... که ناگه به خون سرخ رخسار و موی　　به سوی سرا پرده آورد روی
به خونین دلان روی خونین نمود　　ز خون رخش خون ز دلها گشود
که آئید بیرون ز پرده سرای　　سوی باره گردید پرسش گرای
برآمد نوان بانوئی از حرم　　کز و شد حریم حرم محترم
به دنبال آن بانوی بانوان　　بسی بانوان بادل خون چکان
ز رویش یکی چهره گلگون نمود　　ز مویش یکی موی پر خون نمود
به مژگان یکی خون زرویش سترد　　ز خوناب چشمش یکی آب خورد
یکی روی خود سود بر روی او　　یکی گشت از روی او سرخ روی
یکی شست خون سرش از سرشک　　سر شک یکی شد به زخمش پزشک
یکی گیسوی خود پریشان نمود　　به گیسوی او گیسوی خویش سود
یکی زو نشان پدر خواستی　　یکی از برادر خبر خواستی

یکی گفت گریان چو کردی پدر — یکی گفت داری زبابم خبر
تو بی او سوی ما چرا تاختی — کجا آن تن خسته انداختی
ز خون که روی تو گلگون بود — ترا چهره بهر چه پر خون بود
خداوند ما را چه آمد به پیش — خد را چه کردی خداوند خویش
ز زین تو خالی چرا کرد جای — نیامد چرا سوی پرده سرای

(همان، ص ۱۹۷ - ۱۹۸)

همانطور که ملاحظه می فرمائید «راجی» خیلی ساده و صمیم بیان وقایع عظیم عاشورای حسینی را کرده و صحنه های ماندنی روز دهم محرم را در صحرای کربلا با سوز اشتیاق فراوان به توصیف نشسته و حماسهٔ حسینی را در کنار حماسهٔ حیدری برای ما زنده و جاوید ساخته است. اگرچه به ظاهر این اثر از تمام عناصر داستانی و حماسه پردازی برخوردار نیست و حتی اگر به نظر برخی محققان در سطح متوسطی باشد و لیک به لحاظ بیان سادهٔ حوادث تاریخی که ویژهٔ تاریخهای منظوم و حماسه های مذهبی - تاریخی است «راجی» توانسته در کنار آثار حماسی دینی اثری به یادگار بگذارد که علیرغم برخی ضعفهاو نارساییهای آن امروزه از جنبه های گوناگون مورد بحث و نظر قرار می گیرد.

درست است که حملهٔ حیدری از نظر سبک و سیاق و وزن ، حملهٔ حیدری اثر باذل مشهدی [۱] و اساساً شاهنامهٔ فردوسی را در نظر داشته و بسیار از شاهکار حماسه سرای طوس متأثر است ولی با توجه به عصر و زمان سرودن حملهٔ حیدری«راجی» این نکته گفتنی است که او به حق یکی از ادامه دهندگان راستین حماسه سرایی در سدهٔ سیزدهم می باشد که از سر اخلاص و ارادت آنچه در

---

۱ - محمد رفیع خان باذل، پسر میرزا محمد از اهالی خراسان «مشهد» (متوفی ۴-۱۱۲۳ ق) سرایندهٔ حمله حیدری در سرگذشت پیامبر و جانشینان وی تا پایان کار عثمان در حدود سی هزار بیت به شیوهٔ افسانه است که بعداً اشخاصی چون ابو طالب اصفهانی (میرزا ابوطالب میرفندرسکی) و میرزا ارجمند آزاد کشمیری و... آنرا کامل کردند. از این کتاب چندین چاپ در تهران و بمبئی انجام گرفته است. ترجمهٔ به نظم اردوی حملهٔ حیدری باذل توسط محمد نوروز حسن بلگرامی ، پس از ۱۲۵۲ هـ سروده شده که نسخه خطی آن،در کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ به شمار ۱۰۱۲ موجود است. ترجمهٔ اردوی دیگری از حملهٔ حیدری باذل توسط میر محمد حسن علی خان حسن (متوفی ۱۳۲۴ هـ) انجام گرفته است.(ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، اختر راهی ، اسلام آباد ۱۳۶۵ ، ص ۱۵۱ و ۳۶۴).

چنته داشته عرضه کرده است. برگ سبزی از حماسهٔ غرور آفرین علی و فرزندان ویارانش به دوستداران و عاشقان علی (ع).

از آنجا که «راجی» زردشتی بود و در خانواده ای زردشتی رشد کرد و بزرگ شد در جای جای حملهٔ حیدری تأثیر فرهنگ پیش از اسلام و مظاهر ملی میهنی و گاه اساطیری آن دوران را مشاهده می کنیم. البته این را نباید از نظر دور داشت که آمیخته فرهنگ پیش از اسلام و دورهٔ اسلامی به اندازه ای است که در تار و پود فرهنگ ایران بعد از اسلام و در لابه لای اشعار وآثار شاعران و نویسندگان تمام قرون و اعصار اسلامی این تأثیر کم وبیش دیده می‌شود که از آن جمله بازتاب فرهنگ پیش از اسلام در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی - اگرچه اصل اثر را متعلق به دورهٔ اشکانیان می‌دانند - است و تأثیر مزدیسنا بر اشعار حافظ.

دربارهٔ تأثیر پذیری «راجی» از فردوسی سخن بسیار می توان گفت که ذکر آن به درازا می کشد. گاه می بینیم که او عیناً با نقل ابیاتی از شاهنامه از فردوسی به عنوان استاد یاد کرده می گوید:

ز گفتار و کردار آن بد نژاد — مرا خون دل از جهان بین گشاد

ز گفتار آن دیو ناپاک زاد — ز استادم این گفته آمد به یاد

که این نکته بشنیدم از راستان — کنونم به آن نکته همداستان

عرب را بجایی رسیده است کار — ز شیر شتر خوردن وسوسما،

که تخت کیانی کند آرزو — تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

سیه تا ابد روی پرویز باد — برو آتش اهرمن تیز باد

(همان ، ص ۱۹۹)

کار برد صنایع لفظی و معنوی در حملهٔ حیدری نیز از مقولاتی قابل بحث و بررسی است. «راجی» هم چون اسلاف خود با بهره گیری از انواع صناعات لفظی و معنوی تصویرهای زیبا و توصیفهای دل انگیز ارائه کرده است زیرا اصولاً بیان حماسه حتی حماسه های تاریخی و مذهبی بدون استفاده از آرایه‌های لفظی و معنوی نمی تواند چندان مورد پسند وقبول قرار گیرد. ذکر

نمونه‌ها و بیان انواع صنایع لفظی و معنوی چون انواع جناسها و استعاره‌ها، مراعات النظیر، تشبیه، تمثیل خود بحثی است مفصل که پرداختن بدان را در اینجا مناسب نمی دانم.

«توصیف کرمان» و بهره گیری از لهجهٔ کرمانی نیز از دیگر ویژگی های حماسهٔ راجی کرمانی است .او هم چون شاعران و نویسندگان علاقه مند به سرزمین آباء و اجدادی خود مانند استاد باستانی پاریزی گویی خلق منظومهٔ بلند و اثر حماسی مشهور خود را بدون زادگاه و محیط نشو و نمای خود ناقص می بیند از این رو در وصف کرمان داد سخن داده و چنین می سراید:

بیال ای برو بوم کرمان زمین | ز عزو شرف تا به چرخ برین
زمین تو بالاتر از آسمان | مکان تو بالاتر از لامکان
گوزنان راغ توضیغم شکار | تذروان باغ تو سیمرغ وار

از ویژگی های دیگر کتاب حملهٔ حیدری نکات اندرزی و مطالب عبرت آمیز است زیرا «راجی» هم چون فردوسی پیشوای بزرگ خود و شاهکار حماسی‌اش شاهنامه و بیش از دویست تقلید از آن و دیگر شاعران و عارفان روزگاران پیش از خود مانند سعدی ومولوی اندیشه های حکیمانه و مواعظ و حکم را در ضمن بیان اکثر رویدادها و حکایات بسیار بجا به کاربرده و با این روش لطفی خاص به اثر خود بخشیده است.

البته گفتنی های بسیار دیگر دربارهٔ حملهٔ حیدری وجود دارد و لیکن نظر به محدودیت حجم مقاله سخن را به همین مقدار بسنده می کنم.



ادب امروز ایران

محمد رضا یوسفی

چقدر ماهی ها را دوست دارم!

از نیمه های شب من و زائر خلیل روی دریا بودیم. دریا چقدر چشم تنگ و بخیل بود، مثل زائر خلیل! زائر خلیل مزد آدم را به سختی می داد و دریا هم به سختی ماهی به تور ما می داد. وقتی تور، خالی به هوور[1] بر می گشت و هوور بی ماهی به بندر بر می گشت، هیچی به هیچی! یک قران هم گیر من نمی‌آمد. آن وقت از روی «بی بی» خجالت می کشیدم. چشم بی بی به در بود تا من به خانه برگردم و سبد ماهی را جلویش بگذارم. ای کاش یک کوسه می آمد و تور را با خودش می برد. آن وقت دیگر از بی بی خجالت نمی‌کشیدم، چون به او می‌گفتم: «کوسه به تور زد.» بی بی هم سبد ماهی را فراموش می کرد و مرا بغل می کرد و چشمم را.می‌بوسید و می گفت: «از فردا به دریا نرو، یک کار دیگر پیدا کن!» بی بی نمی دانست که من ماهی ها را دوست دارم.

من و زائر خلیل چشم به دریا داشتیم. چشم به موج های کوچک و بازیگوش آب داشتیم. موج ها خبر آمدن گلهٔ ماهی ها را برای ما می آوردند. زائر خلیل موج ها را می شناخت. صدای موج ها را می شنید ومی دانست آنها با همدیگر چه می گویند. زائر خلیل صدای ماهی ها را می‌شناخت. وقتی به موج‌ها نگاه می کرد، گوشش صدای گلهٔ ماهی ها را در دل دریا می شنید. زائر خلیل از رنگ دریا می فهمید که ماهی ها کجا هستند. زائر خلیل خیلی دل بستهٔ دریاست. اگر شش ماه روی آب باشد، برای زن و بچه اش دل تنگ نمی شود.

---

۱ - هوور: نوعی قایق.

زائر خلیل نمی‌تواند در خانه بنشیند، حوصلهٔ و لگردی در بندر را هم ندارد. با اینکه می داند صید ماهی خوب نیست، اما هوور را راه انداخت.

زائـر خـلیل صـید را دوست دارد، مـن مـاهی هـا را دوست دارم. چـه خواب‌هایی من می بینم! خواب های من همه اش پر از ماهی ست. یک شب خواب دیدم که من تپ وتپ و تپ تنبک می زنم و همهٔ ماهی های دریا، رنگ به رنگ ، جور به جور می رقصند. تا به حال هیچ بندری رقص ماهی ها را ندیده است. من یک شب خواب دیدم که شبیه یک ماهی « سرخو» شده‌ام و دمم را تکان می دهم و تو دریا برای خودم گشت وگذار می کنم. به جای دست و پا، دو تا بال روی دوشم بود و دو بال نزدیک دمم. تفاوت من با همهٔ ماهی ها دو تا چشم درشت و سیاه بود. بی بی روی چادرش که شبیه قایق بود، سوار شده بود و با دست هایش که شبیه دو بال بود، آب را پارو می زد و مرا صدا می‌کرد.هوور زائر خلیل مثل یک قایق کاغذی به طرف ما می آمد. جاشو[1]ها مانند عروسک بودند. زائر خلیل تور را به طرف ما انداخت . وقتی تور روی دریا پخش شد، همهٔ تار و پود تور از هم باز شد و مثل پشمک آب شد. انگار تور از پشمک بود. زائر خلیل عصبانی بود، من و ماهی ها می‌خندیدیم. چه کسی می‌داند، ماهی ها چطور می خندند؟ من خندهٔ ماهی ها را دیده ام!

انگار گلهٔ ماهی ها در زیر هوور بودند. زائر خلیل مرا صدا زد. من به او نگاه کردم. چشمانم درد می کرد. شاید ازگرسنگی بود. زائر خلیل پارو زد. هوور تکانی خورد و سینه اش را روی آب کشید. زائر خلیل گفت :« حال دریـا یک جوری ست .».

من به دریا خیره شدم . نمی‌دانم زائر خلیل چه حالی را در دریا می دید که من نمی‌دیدم. موج های ریز و تیز دریا به طرف ما می دویدند. در آن دور دورها چند پرندهٔ دریایی پرواز می کردند. هوور مثل آدم چـاق و گـنده ای روی آب هوف هوف می کرد. زائر خلیل مثل شاهینی به آب نگاه انـداخت و آرام آرام

۱ - جاشو : پادوی قایق.

هوور را جلو برد. گوش های زائر خلیل تیز بود و چشمانش تیزبین. یکباره پارو را به کف هوور انداخت وگفت :« باید تور را ور چینیم ».

وقتی آدم کار می کند، خستگی و گرسنگی از او دور می شود. مثل برق تور را بالاکشیدیم ، ولی تور خالی بود. زائر خلیل مثل موج بزرگی که روی بندر بیفتد، کف هوور نشست و حسرت به دریا نگاه کرد. حالا ماهی ها به منْ و زائر خلیل می خندیدند ، همان جور که توی خواب می خندیدند. من تو خواب دیده ام که وقتی ماهی ها می خندند، دریا پر از پولک می شود. به دریا نگاه کردم، دریا پر از پولک بود.

دوباره تور را انداختیم . زائر خلیل خجالت می کشید، دست خالی به بندر برود. من نان و ماهی سرخ کرده را جلوی اوگذاشتم ، اشتها نداشت. عادت زائر خلیل بود، تا ماهی صید نمی کرد، چیزی نمی خورد و باکسی گپ نمی زد. فقط به دریا نگاه می کرد و زیر لب با ماهی ها حرف می زد و آنها را به طرف هوور می‌کشاند. معلوم نبود، زائر خلیل با ماهی ها چه می گفت ، خودش هم نمی‌دانست. مثل ماما سلیمه که به دور آدم های زار زده [1] می چرخید و زیر لب چیزهایی می گفت ، زائر خلیل هم آن جوری بود. گوشهٔ هوور می نشست و به دریا چشم می دوخت و مثل ماما سلیمه زیر لب پچ پچ می کرد. من با حواس جمع به پچ پچ اوگوش می دادم تا یاد بگیرم. خیلی دلم می خواست با ماهی ها حرف بزنم و آنها از ته دریا و پری های دریایی برای من تعریف کنند ومن از بی‌بی و زائر خلیل با آنها حرف بزنم . خیلی دلم می خواست به آنها بگویم، فریب حرف های زائر خلیل را نخورند . به آنها بگویم ، بی بی یک مینار [2] طلایی رنگ دارد. مینار را به صورت ماهی ها بزنم و همه با هم بخندیم.

به آنها بگویم ، زائر خلیل صدای ماهی ها را می شناسد، اما صدای کوسه‌ها را نمی شناسد. زائر خلیل می گوید : « کوسه یک جور غریبی ست. همه‌اش ته دریاست، یکباره که گلهٔ ماهی را می بیند، حمله می کند. به دنبال گلهٔ

۱ - زار زده : نوعی بیماری روانی در جنوب.
۲ - مینار : مقنعه .

ماهی می‌آید. وقتی حمله می کند، ماهی و تور را می بلعد.»

زائر خلیل راست می گفت ، وقتی تور را بالاکشیدیم ، تور به اندازهٔ دم هوور پاره شده بود. کوسه به گلهٔ ماهی ها زده بود. زائر خلیل با غضب به چشمه‌های پارهٔ تور نگاه می کرد. من کیسهٔ نخ و سوزن را جلوی او سُر دادم. دندان‌های زائر خلیل غیژغیژ صدا می داد. جلدی کیسه را برداشت و من یک سر تور راگرفتم و زائر خلیل همهٔ چشمه های پاره تور را دوخت.

دوباره تور را به آب انداختیم. زائر خلیل گفت :« اگر کوسه هم صید کنم ، دست خالی به بندر بر نمی گردم .»

من خیالم پیش بی بی بود. می دانستم دلشورهٔ بی بی یواش شروع می‌شود و بعد بلند می شود و می آید دم خانه می نشیند و ته کوچه را تماشا می‌کند. می دانستم که ، بی بی چشم انتظار من است، همانطورکه من و زائر خلیل چشم انتظار ماهی ها بودیم.

دریا زیر آفتاب داغ نفس نفس می زد. زائر خلیل چهار چشم به آب خیره بود. من پشت به زائر خلیل آن طرف هوور نشستم و به دریا زل زدم. پشتم از سوز آفتاب می سوخت. یک نسیم کوچک روی دریا نبود. صدای پرنده ای شنیده نمی شد. آفتاب روی دریا خوابیده بود ومثل آینه ای برق می‌زد. من و زائر خلیل و دریای به آن بزرگی تنها بودیم.

دل من پیش ماهی ها بود. ماهیً ها در آن ته ته های آب بوٰدند، آنجا که صدایشان را زائر خلیل نمی شنید و گرمای آفتاب پشتشان را نمی سوزاند. آن ته‌ها آب خنک بود. آنجا ماهی ها با همدیگر بازی می کردند و به دنبال همدیگر شنا می کردند.

من خانهٔ ماهی ها را چند بار و چند بار در خواب دیده ام. من دلم گرسنه است. من ماهی ها را دوست دارم. من آن ته خنک دریا را دوست دارم. من آن ماهی راکه مینار بی بی به صورتش بود، می بینم. من سرم گیج است. آن ماهی که مینار بی بی به صورتش بود، به طرف من می آید و مرا مثل بی بی صدا

می‌کند. بی بی می داند، من خیلی خسته هستم. من با آن ماهی که مینار بی بی به صورتش بود، به دریا می روم. من نمی دانم که در خوابم یا بیداری ! من با آن ماهی که مینار بی بی به صورتش بود، به دریا رفتم. آب دریا چقدر خنک است. من به آن ته ته های دریا می روم. من با آن ماهی که مینار بی بی به صورتش بود. به ته دریا رفتم. یک گله ماهی با دم های طلایی به طرف من آمدند. در دهان هر ماهی یک دانه مروارید بود. ماهی ها مثل زن های بندر مینار به صورت داشتند و چشم همهٔ ماهی ها مثل چشم من درشت و سیاه بود. ما از لابلای اسفنج ها می‌گذشتیم و خزه ها مثل شال گردن به دور ماهی می پیچیدند. دیگر آفتاب پشت مرا نمی‌سوزاند. سر من گیج نمی رفت . گرسنه ام نبود. با ماهی ها بازی می‌کردم و دانه های مروارید را کنار می زدم، تا یک ماهی قشنگ روی زمین نرم تخم ریزی کند. چند تا بچه ماهی لا به لای سنگ ها بازی می کردند. آسمان دریا پر از ستاره ماهی بود. من با گلهٔ ماهی ها از میان خزه های بلند عبور کردم. ما به طرف قصر پری دریایی می رفتیم. ماهی های رنگارنگ به دنبال ما می آمدند. آب دریا شور نبود.چشم مرا آب دریا نمی سوزاند. قصر پری دریایی از دور پیدا بود. بی بی با همان مینار طلا دوزی شده اش در انتظار من بود. قصر پری دریایی از یک عالم مروارید بود. بی بی به طرف من دوید و مرا بغل کرد و چشمم را بوسید و گفت :« چقدر دیر آمدی بی بی جان ، دلم از غصه ترکید.» همهٔ ماهی ها به دور من و بی بی حلقه زدند. من سبد خالی را به دست بی بی دادم. بی بی با تعجب به سبد خالی نگاه کرد و گفت :« بی انصاف زائر خلیل ، سبد خالی را به دست تو داد؟»همهٔ ماهی ها مرواریدهای دهانشان را توی سبد انداختند.چشمان بی بی شاد شد. من به او گفتم :« می روم بازی کنم». بی بی خوشحال گفت :« وقتی بازیت تمام شد، زود بیا خانه ، دلم خیلی تنگ است». من و ماهی ها به طرف قصر پری دریایی رفتیم . بی بی از دانه های مروارید یک تسبیح بزرگ می ساخت. قصر پری دریایی مثل الماس می درخشید. دور تا دور آن پر از ماهی های رنگارنگ بود. به خدا هیچکس قصری این قدر زیبا ندیده

است. خزه ها مانندفرش روی زمین پهن بودند و آسمان قصر پر از ستاره های دریایی بود. پری دریایی از قصرش بیرون آمد. پری دریایی از همهٔ ماهی ها، از همهٔ دریا ، از همهٔ دنیا قشنگ تر بود. من و گلهٔ ماهی ها به طرف پری دریایی می‌رفتیم که یکباره کوسه ای از بلای سر ما رد شد و چند تا از ماهی ها را بلعید. ترس و وحشت به دل همه ریخت و هر ماهی به گوشه ای گریخت. پری دریایی مانند یک مروارید در صدف قصر پنهان شد و خزه ها قصر را در بغل گرفتند. من هم به دنبال ماهی ها فرارکردم. کوسه به طرف ما می آمد. ماهی ها به دور من حلقه زدند. چشم من به تور زائر خلیل افتاد.به طرف تور گریختم. کوسه چند ماهی دیگر را بلعید. بقیهٔ ماهی ها مرا رها نمی کردند و مرا به طرف تور می‌کشاندند. من و ماهی ها توی تور بودیم. چشمه های تور چقدر کوچک و تنگ بود. تور برای من و ماهی ها مثل زندان بود. من و ماهی ها در تور بودیم ،که صدای زائر خلیل مرا از خواب بیدارکرد.

- «های بچه ،گله به تور زد، بجنب !»

من از خواب و خیال در آمدم. چشمانم را مالیدم ، به اطراف نگاه کردم و یکباره به داخل آب پریدم. همهٔ ماهی ها در تور اسیر بودند. من کوسه را دیدم که دم می جنباند و به ته ته های آب می رفت. شاید به سراغ پری دریایی می رفت. کارد را از بند کمرم بیرون آوردم و چشمه های تور را پاره کردم. ماهی ها آزاد شدند. صدای پچ پچ ماهی ها را می شنیدم . همهٔ ماهی ها به دور من می گردیدند. کارد را به بند کمرم بستم و از آب بیرون آمدم. زائر خلیل داد زد .

- « چرا پریدی تو آب ؟»

من از هوور بالا کشیدم و مات و مبهوت به چشمان زائر خلیل زُل زدم. زائر خلیل دوباره با فریاد گفت :

- « جای دندان کوسه نیست !»

من پاسخی ندادم. زائر خلیل نمی دانست که ماهی‌ها چقدر خوب هستند. زائر خلیل نمی دانست که ماهی ها مرا از دست کوسه نجات دادند.

من وزائر خلیل شب به بندر آمدیم ، چون زائر خلیل نمی خواست ، کسی هوور او را خالی ببیند. بی بی از سر کوچه تا بندر دویده بود. بی بی مرا بغل کرد و چشمم را بوسید و گفت : « چقدر دیر آمدی بی بی جان ، دلم از غصه ترکید.» من خیالم به دریا و ماهی ها بود. من خیال می کردم که همهٔ ماهی ها به دور من و بی بی حلقه زده اند. سبد خالی را به دست بی بی دادم. بی بی با تعجب به سبد خالی نگاه کرد و گفت :« بی انصاف زائر خلیل ، سبد خالی را به دست تو داد؟» من خیال کردم که همهٔ ماهی ها مرواریدهای دهانشان را توی سبد انداختند. چشمان بی بی شاد شد. چشمان من هم شاد شد و به بی بی گفتم:

- « بی بی من دیگر به دریا نمی روم. من ماهی ها را دوست دارم .»

بی بی لبخندی زد و گفت :« کار فراوان است ، دریا نشد ، کار دیگر !»

من به پری دریایی و ماهی ها فکر می کردم. من چقدر ماهی ها را دوست دارم!



علی موسوی گرمارودی

ماکجا ، آن خوب ، آن زیبا کجا

راستی آیا علی (ع) از جنس ماست / در شگفتم ، عمق این دریا کجاست
چون ز وی بایدسخن آغاز کرد؟ / چون توان این راز حق را باز کرد؟
عشق ما تا سطح خواهش های دل / او فراتر از حدود آب و گل
ما، حدود خویش را گم کرده ایم / چون مگس در خود تراکم کرده ایم
طول و عرض او چه دانی تا کجاست / آدمیزادی در ابعاد خداست

ما کجا، آن خوب ، آن زیبا کجا
او امیر عشق ، ما عبد هوا



حسن حسینی

مثنوی عاشقان

بیا عاشقی را رعایت کنیم / زیاران عاشق حکایت کنیم
از آنها که خونین سفر کرده اند / سفر بر مدار خطر کرده اند
از آنها که خورشید فریاد شان / دمید از گلوی سحر زادشان
در این عرصه با یار بودن خوش است / به رسم شهیدان سرودن خوش است
بیا در خدا خویش را گم کنیم / به رسم شهیدان تکلم کنیم
مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشیست هان! اولین شرط عشق
بیا اولین شرط را تن دهیم / بیا تن به از خود گذشتن دهیم
ببین لاله هایی که درباغ ماست / خموشند و فریادشان تا خداست
چو فریاد با حلق جان می کشند / تن از خاک تا لا مکان می کشند
سزد عاشقان را در این روزگار / سکوتی از اینگونه فریاد وار
بیا با گل لاله بیعت کنیم / که آلاله ها را حمایت کنیم

حمایت زگلها، گل افشاندن است
همآواز با باغبان خواندن است



فارسی شبه قاره

دکتر محمد ظفر خان [1]

عنصر مرثیه و نوحه در شعر غالب

چکیده :
موضوع مرثیه در ادبیات شبه قاره به ویژه در اشعار شاعران فارسیگوی مانند غالب از جایگاه والایی برخوردار است. حماسهٔ حسینی و دشت کربلا نه تنها یاد آور ظلم و ستم بی حد حکام آن روزگاران است ، بلکه تجلی همهٔ آرزوهای مسلمان مؤمنی است که از کاروان جدا مانده است. غالب با مهارت تمام این حماسهٔ جاویدان را به نظم کشیده است.

رثائی مذهبی موضوعی است که در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) در ادبیات فارسی راه یافت و سخنوران ایران درقصائد مناقب ائمهٔ اطهار و در مراثی و نوحه ها شرح مصائب و نوائب افراد خانوادهٔ امام عالی مقام حضرت امام حسین علیه السلام که در سانحهٔ جانسوز و دل گدازکه در دشت کربلا مواجه شدند، بیان کردند . در شبه قاره پاکستان و هند این نوع شاعری نیز در اواخر پانزدهم میلادی بوسیلهٔ زبان فارسی معرفی شد و تا هجدهم میلادی در دکن (صفحات جنوبی هند) منازل ترقی طی کرد ولی درین مراثی که به لهجهٔ دکنی اردو و به ضبط تحریر آمد بقول محمد طاهر فاروقی فقدان محاسن فنی دیده می شود البته در مناطق شمالی هند کم و بیش دوسیت و پنجاه سال قبل یعنی در ابتدای قرن هجدهم میلادی این صنف سخن رواج یافت و بزودی مراحل ارتقا را طی نمود. شعرای لکهنؤ بویژه آنان که بمسلک تشیع دل بستگی داشتند به منظور اجر و ثواب اخروی در عزاداری اهل بیت، امام حسین و طرفدارانش که ریگ دشت کربلا را از خون ناب خویش لاله گون کردند، مراثی و

---

۱ - استاد بازنشستهٔ دانشکدهٔ دولتی جهنگ .

نوحه ها در زبان اردو[1] وکم کم در زبان فارسی به حیطهٔ تحریر آوردند و این فن را باوج کمال رسانیدند. آنانکه در فارسی درین صنف سخن طبع آزمائی کردند نام شان از صفحه ذهن محو و مراثی که ایشان سپرد قلم کردند، زینت طاق نسیان شد. در عصر حاضر کمتر کسی دربارهٔ مرثیه گوئی آنان می داند.

مراثی و نوحه ها در مجالس عزاداری شهدائی[2] کربلاکه بالعموم در عشرهٔ اول ماه محرم الحرام انعقاد پذیر می‌شود قرائت می کنند. درین منظومات نه فقط بی‌کسی و بی بسی،تشنگی و بیچارگی امام و هواخواهانش، آتش زدگی خیام و جو رو ستم ابن زیاد، و شقاوت قلبی لشکریانش و غم و الم اهل بیت نوهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیان می کنند بلکه همدوش این همه وقائع عزم و همت ، صبر و استقلال و بجهت حق فراوانی جذبه و ایثار قربانی شان را نیز اظهار می دارند زیرا ثابت قدمی و استقامت آنان در مقابل سنگدلی و ستم گری دشمنان دین متین شمع امید و ایمان را روشن نگهداشتند و در جسد اسلام روح تازه دمیدند و آن را حیات نو بخشیدند. علامه اقبال (رح) درین معنی چه خوش گفته است:

زنده از حق قوت شبیری است   باطل آخر داغ حسرت میری است
بهر حق در خاک و خون غلطیده است   پس بنای لا اله گردیده است[3]

درین مجالس عزا بالعموم اکثریت مردم ناخوانده وکم سواد می باشند لذا مراثی و نوحه ها در زبان محلی یا زبان ملی اعنی[4] اردو خوانده می شود زیرا

---

۱ - برای سیر تکامل مراثی در زبان اردو، رک . به : مقاله از محمد طاهر فاروقی بعنوان «اردو مرثیه» مطبوعه مجله نقوش لاهور شماره ۸۱ - ۸۲ - ژوئین ۱۹۶۰م - ص ۱۲ ببعد و هم ملاحظه شود» اردو مرثیه کے پانچسوسال (پانصد سال مرثیه اردو) تالیف عبدالروف اوج، مطبوعه شارق پبلیکیشنز،کراچی، سال طباعت ندارد.

۲ - در رسم الخط زبان اردو ، «ئی » به جای «ی» در رسم الخط فارسی است (دانش)

۳ - محمداقبال ،علامه ، اسرار و رموز ، مطبوعه لاهور: ۱۹۷۹م، ص ۱۱۰.
این اشعار پر تو قطعه ایست که منسوب به خواجه معین الدین چشتی اجمیری است:
شاه هست حسین پادشاه هست حسین   دین هست حسین دین پناه هست حسین
سرداد نداد دست در دست یزید   حقا که بنای لا اله هست حسین

۴ - این واژه در زبان اردو به جای کلمه « یعنی » در زبان فارسی ، استعمال دارد.(دانش)

مطالب اشعار فارسی ماورای فهم و ادراک شان می باشد ازین رو مراثی و نوحه‌ها در زبان فارسی در مجالس مخصوص امراء و خوانین که صاحب علم و اهل ذوق بودند قرائت کرده می شد. چنانکه همه می دانند «تاج شهرت عام و بقای دوام» برسر شاعری از توقیع قبول جمهور انام نهاده می شود. همین وجه بود که مرثیه گوئی و نوحه سرائی در زبان فارسی در میهن ما باوج قابل ملاحظه‌ای نرسید البته مرثیه نگاران که در زبان اردو طبع آزمائی کردند شهرت و معروفیت بسزا یافتند بالاخص شهرت میر ببر علی انیس (م : ۱۸۷۴م) و میرزا سلامت علی دبیر (م: ۱۸۷۹م) درین باب آنقدر است و آنهم عیان که حاجتی به بیان ندارد. اینان و اولاد و شاگردان شان مراثی بسیار عالی و نغز دربارهٔ شهدای کربلا در رشتهٔ نظم کشیده کوشیده اند که درین میدان گوی سبقت از همگنان ببرند. در مراثی شرح ماجرای اسفناک کربلا بخوبی و زیبائی منظوم کرده اند که از خواندن و شنیدن آنها هموم و غموم بر قلب عارف و عامی هجوم آورد و رقت مستولی گردد و اشکهای غم چشمان را نم کرده بر دامن شان می چکد. به همین علت اسمای این دو شاعر عالی قدر بر صفحات اذهان خواص و عوام ثبت شده است. برعکس ازین درین سرزمین پهناور مرثیه گویان فارسی زبان داد از شنوندگان چنانکه باید و شاید نیافتند و از شهرت دائمی محروم ماندند.

دران اوان که مرزا اسد الله خان غالب (م : ۱۸۶۹م) زیست میکرد درین شبه قاره از توفان تهاجم بیگانگان و ریشه دوانی های انگلیسیان منتج به انقراض سلطنت مغول و انهدام ایوان رفیع الشان زبان فصیح و شیرین فارسی شد. بدین سبب جزعده معدودی از سخنوران پارسی گو در وادی این صنف سخن قدمی برنداشتند . غالب که از اهل تشیع بود، پی ابراز دل بستگی و شیفتگی و اخلاص خویش بحضور بعضی از ائمه الطاهرین گاه گاهی ، بالعموم در تعمیل ارشاد دوستان قدیم و صمیم قصائد در منقبت و مرثیه و نوحه ها بکوشش ارادی نوشت. بیجا نباشد اگر بگوئیم که در عرصهٔ مرثیه نگاری و نوحه سرائی جواد[1] طبعش لنگ بود. غالب خود اعتراف می کرد که او مرد میدان مرثیه گوئی نیست. مولانا الطاف حسین حالی (م : ۱۹۱۴م) درین ضمن در یادگار غالب (اردو) می

۱ - جواد به معنی اسب راهوار. (دانش).

نگارد که تلخیص و ترجمه آن بزبان فارسی باین قرار است:

«مجتهد العصر سید محمد مرحوم و مغفور از مرزا تقاضای نگاشت مرثیه سید الشهداء در زبان اردو کرد... بعلت اینکه او چون درین کوچه هیچ گاه گامی نزده بود و تا آنوقت دیگران این صنف سخن را باوج کمال رسانیده بودند.... بصد مشکل سه بند مسدس نوشته به مجتهد العصر فرستاد و بالصراحت نگاشت که من مرد این میدان نیستم».[1]

این جا باید یاد آور شویم که غالب «سلام» بزبان اردو نیز نوشت که مشتمل بر بیست و یک بیت است .مطلع اش باین قرار است:

سلام اسے کہ اگر بادشاہ کہین اسکو　　　تو پھر کہین کہ کچھ اس سے سوا کہین اسکو[2]

درکلیات غالب (فارسی) قصیده ایست در منقبت حضرت امام حسین علیه السلام ولی آنرا مرثیه می توان شمرد. این قصیده معنوی شصت و دو بیت است و بدین نمط آغاز می یابد:

ابر اشک بار وما خجل از ناگریستن　　　دارد تفاوت آب شدن تا گریستن[3]

دکتر غلام مصطفی خان این قصیده را اگرچه بر جمیع قصایدش ترجیح می دهد ولی دربارهٔ بعضی از اشعارش چنین اظهار نظر می نماید:

«بعد از چند شعر تمهید غزل است بروش قدیم و سپس منقبت آغاز می‌یابد ولی آن محض گریستن است».[4]

نقاد مذکور اشعار ذیل را برای اثبات رسانیدن مدعای خویش نقل کرده است:

ای آنکه در حرم حجر الاسود، از غمت　　　دارد بخود نهان چو سویدا گریستن

سیمای ماتم تو ستائیم که زین شرف　　　شد روشناس دیدهٔ حورا گریستن

رضوان بآبیاری گلشن نمی رود　　　وامانده در گریستن و وا گریستن[5]

---

۱ - حالی، الطاف حسین، یادگار غالب (اردو)،مطبوعه مجلس ترقی ادب،لاهور، صص ۱۳۱ - ۱۳۲.

۲ - عروج ، عبدالروف ، اردو مرثیه کے پانچسو سال (پانصد سال اردو مرثیه)، مطبوعه شارق پبلیکیشنز، کراچی، صص ۳۶۳ - ۳۶۴.

۳ - غالب ، اسد الله خان ، کلیات غالب (فارسی)، چاپ لاهور: ۱۹۶۵میلادی ،ص ۲۴۶.

۴ - غلام مصطفی خان، «غالب کے فارسی قصیدے» (قصاید فارسی غالب)،مشموله احوال و نقد غالب (اردو)، مرتبه محمد حیات خان سیال ،چاپ لاهور: ۱۹۶۷ میلادی ، صص ۴۷۱ - ۴۷۲.

۵ - غالب اسد الله خان ، کلیات غالب (فارسی)، چاپ لاهور: ۱۹۶۵م، ص ۲۴۹.

بخیال این هیچ مدان منظور غالب ابراز نمودن جذبات و احساسات درونی اندوه است نه خیال بافی و قافیه پیمائی . ما اگر بامعان نظر مطالعه این اشعار بکنیم پی می بریم که این نابغهٔ روزگار سعی نموده است که احساسات خود را در قال بگنجاند و کیفیت درونی را برای خوانندگان و شنوندگان مجسم کند و جذبات المیه محبان امام معصوم و مظلوم را در مجالس عزا برانگیزد تا اشک گرم از شدت غم بی اختیار از چشمان شان سرازیر شود. نادرست نباشد اگر بگوئیم که بوقت نگاشتن این مرثیه مضامین و مطالب هفت بند مرثیه گوی معروف ایران محتشم کاشی (م. ۹۹۶ هـ ق) بر پردهٔ ذهن غالب مرور می کرد. او خواست آن مطالب را باسلوب خویش بر صفحه قرطاس جلوه دهد. متاسفانه آن هفت بند الحال در دست بنده نیست؛ البته این اشعار از یک بندش در حافظهٔ راقم الحروف محفوظ است. آن شاعر شهیر و کم نظیر می گوید:

چون خون ز حلق تشنهٔ او بر زمین رسید — جوش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید

نخل بلند او را چنان بر زمین زدند — طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار را به مزار نبی«ص» رساند — گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکبار جامه در خم گردون به نیل زد — چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید

پر شد فلک ز غلغله چو نوبت خروش — از انبیاء بحضرت روح الامین رسید

کرد این خیال وهم غلط کارکین غبار — تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال

او در دل ست و هیچ دلی نیست بی ملال

ازین واقعات اسفناک که امام ذی احتشام و اهل بیت عظام و شیفتگان ذوالاحترام امام عالی مقام علیه السلام در دشت کربلا مواجه شدند، بر بربط دل هر که و مه کار مضراب کرده جذبات درد و الم را بر انگیخته آنان را بر سوگ شهدای کربلا وادار به اشک افشانی می کند، چنانچه غالب در اشعار خویش می گوید که از شهرت غم حسین نه تنها همه از تحت الثری تا به ثریا بلکه بالاتر از آن یعنی حوران جنان که در جبلت شان احساسات و جذبات ودیعت نکرده اند در غم آن از پا افتادگان دشت الم چنان متأثر شده اند که قطرات حسرات بروجنات

فرو می ریزند. بعبارت واضح تر بگوئیم که همه مخلوقات ازین پیش‌آمدهای دردناک اثری پذیرفته غمگین شده اند و باوجود جهد بلیغ کس نتواند آثار رنج و اندوه و علامات حزن و ملال را از چشم دیگران مخفی بسازد ازین سبب همه گریه در گلو پیچیده اند. حجر الاسود در حریم حرم همچون سویدای دیده پنهان از دیدگان اهل جهان اشک ریزان و دیدهٔ حورا از سیمای ماتمش روشناس بگریستن گردیده است. رضوان جنت را بعلت گریهٔ زار زار آنقدر خستگی و اضمحلال دست داده است که از انجام دادن فرائض منصبی خود دست کشیده است یا از آب فراوان اشکش همه روضات بهشت آبیاری شده است ؛ ازین رو او پی آبیاری نهادن جنت مجتنب مانده است.

همچنین دربارهٔ اشعار ذیل بعضی گویند که در آن فقط قافیه پیمائی است و تاثیری بر دل خوانندگان نمی گزارد:

چون رزق غیب درد ترا عام کرده اند | سر می زند ز مؤمن و ترسا گریستن
چون شحنهٔ غم تو بر سم خراج خواست | از ساکنان خطه غبرا گریستن
هر کس بچشم بسکه پذیرفت این برات | قسمت نیافت بر همه اعضا گریستن [1]

غالب گوید که خداوند متعال غم حسین«ع» را مثل رزق عام کرد چنانچه همه ساکنان کون و مکان را (بلا امتیاز مذهب و ملت ، مؤمن بود یا کافر) مقدار غم بقدر مقدور و مقدرت او مقدر شد.مقصود شاعر این است که شهادت امام حسین علیه السلام و رفقایش قلوب همه ساکنین کونین را غمناک کرده است. او این خیال را که همه در ماتم شهادت حسین علیه السلام گریه و زاری می کنند به اسلوب شاعرانه و باکمال استادانه بیان کرده چنین گفته است که چون شحنهٔ غم بر شهادت امام عالی مقام از سکان ربع مسکون گریستن بطور خراج طلبید همه اعضاء و جوارح این مطالبه را بسر و چشم پذیرفتند ولی تنها چشم بنی نوع انسان آنقدر دُر شهوار ولآلی آبدار اشک در پایش فشاند که او را اطمینان کامل دست داد و حاجت مزید خواستن نماند و گر نه همه اعضاء و جوارح برین

۱ - همان ، ص ۲۴۹.

واقعه فاجعه و سانحهٔ المناک آماده فشاندن لعل و گوهر سرشک هم بودند.

ناگفته نماند که بر رنج و مصیبت کسی گریستن بر بنای دل بستگی و شیفتگی به آن شخصیت شاخص باشد لذا هر که حب و ولا به شهدای کربلا دارد، از شنیدن اشعار مرثیه یا نوحه دلش ملول و چشمش نم آلود می شود. مولانا الطاف حسین حالی در ضمن این قصیده منقبتی که فی الحقیقت مرثیه است در یادگار غالب (اردو) می نویسد:

«دران زمان که میر نظام الدین ممنون در مدرسه قدیم شاه مشاعره منعقد می کرد مرزا در یکی از مجالس مشاعره قصیدهٔ فارسی خویش «دریا گریستن وتنها گریستن » که در منقبت سید الشهداء (ع) نوشته بود، خواند. شنیده‌ام که مجلس مشاعره مبدل به مجلس عزا گردید»[1]

ازین بیان حالی منکشف می شود که اشعار این قصیده حاضرین مجلس را متأثر و مایل بگریه و زاری می کرد و مثل ابر برشگال اشک از چشمان شان باریدن گرفت و فضا از شور و شیون پر شد.

این قصیده شصت ودو ... شعر دارد . تشبیبش مشتمل برسی و هفت بیت است، آغازش چنین می شود:

ابر اشکبار و ما خجل از ناگریستن　　دارد تفاوت آب شدن تا گریستن

فواره وار اشک زفرتم جهد به هجر　　گم کرده راه چشم به شبها گریستن[2]

بعد از سیزده شعر مایل بسرودن غزل می شود و مطلع به نمط زیر می سراید:

گفتی کشم به علت بیجا گریستن　　مردن هزار بار به از ناگریسنن[3]

این غزل پانزده شعر دارد. غالب از غزل به منقبت / مرثیه رجوع می کند و مطلع سومین می نگارد.

گردد مگر بحیله دو بالا گریستن　　خواهد دلم بطالع جوزا گریستن[4]

باید یاد آور شویم که هرچه بر سبط رسول مقبول (ص) در دشت کربلا گذشت در تاریخ جهان عدیل ندارد، بدین علت حب و ولای سید الشهدا از

۱ - یادگار غالب (اردو)، ص ۸۹.

۲ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۲۴۶.

۳ - همان ، ص ۲۳۷.

۴ - همانجا، ص ۲۳۷.

محبانش تقاضا می کند که آن وقایع ظلم و ستم و آن سانحات جور و جفا را بیاد آورده گریه سر دهند. غالب مدعی تولای سید عالی نسب است چنانچه می خواهد حزن و ملال خویش را بوسیلهٔ گریه و زاری و اشکباری اظهار نماید، لاکن از شومئی قسمت او نمی تواند که در غم نوردیدهٔ زهرا مطهره همچو ابر بر خاک کربلای معلی اشک فشانی کند، بدین علت بر ابر رشک می‌کند:

رشک آیدم به ابر که حد وسیع اوست — بر خاک کربلای معلی گریستن

رفت آنچه رفت، بایدم اکنون نگهداشت — از بهر نور دیدهٔ زهرا گریستن[1]

حضرت عیسی علیه السلام نیز بر شهادت امام همام مغموم و ملول هستند ولی از پاس ادب آنکه دم از اعجاز زنند عاجزی و انکساری را ابراز نموده بگریستند . وقت شهادت نوهٔ نبی اضطراب و آشفتگی آدم و حوا، قدسیان را هم مایل بگریه کرد.

پاس ادب نخواست کز اعجاز دم زند — بر مرگ شاه داشت مسیحا گریستن

وقت شهادتش بصف قدسیان فتاد — از اضطراب آدم و حوا گریستن[2]

شاعر تشنه لبی سید عالی تبار را محمول بر سیاه بختی دریا کرده می گوید که بر تیره روزی دریا بباید گریست که این از نحوست طالع اش بود که از آن لب شیرین، کام خویش نتوانست گرفت:

خود را ندید زان لب نوشین بکام خویش — زیبد به شور بختی دریا گریستن[3]

امام مظلوم صله شفاعت و صبر خویش یا خون بهای شهدای کربلا هیچ چیز از کسی نمی خواهد بجز اینکه بران ظلم و ستم که آنان در عرصهٔ کربلا روبرو شدند، همه گریه بکنند.

مزد شفاعت وصله صبر و خون بها — چیزی ز کس نخواسته الا گریستن[4]

عقیدت و ارادت سخنور جلیل القدر بآن خاندان والاشان ازو تقاضا می‌کند که بر آستان رفیع الشأن سردار جوانان جنت یکه و تنها گریه و زاری و اشک باری کرده گوی سبقت از همگنان ببرد:

---

۱ - همان ، ص ۲۴۸.

۲ - همان ، ص ۲۴۸ - ۲۴۹.

۳ - همان ، ص ۲۴۹.

۴ - همان ، ۲۴۹.

باخاکیان بجنگم و ز افلاکیان برشک خواهم بر آستان تو تنها گریستن [1]

ما اگر بدیدهٔ انصاف بنگریم این حقیقت بر ما منکشف خواهد شد که ردیف قصیده قافیهٔ شاعر تنگ کرده بود ولی این ابرمرد اقلیم سخن و سخنور بزرگ چون بر زبان فارسی قدرت و در فن شاعری مهارت تامه داشت ازین رو بتوانست که ازین مضیقه بنحو شایسته بیرون آید.اشعار آبدار این قصیده / مرثیه قارئین و سامعین را تحت تاثیر می آورد و در غم امام عالی‌نسب و فداکارانش بدون اینکه خود بخواهد بخودی خود درّ آبدار اشک از صدف چشم برون آمده روی گونه های شان می‌غلتد و پائین می رود.

نکتهٔ مهمی که نباید از نظر دور داشت اینست که این چنین زمین سنگلاخ را برای کاشتن نهال محبت و ارادت هموار وآماده ساختن و از آب فکر و خیال آبیاریش کردن تا رسته و نمو کرده گلهای عقیدت را ببار آورد، دلیل معجزهٔ فن است و صلاحیت فنکارانه شاعر را روشن می سازد و ارباب علم و دانش و باذوق را وادار به تحسین وآفرین می کند.

خواجه الطاف حسین حالی در «یادگار غالب» می نگارد که ترجمه بفارسی آن باین قرار است :

«مرزا از راه عجز و انکساری می فرمودند که در تشبیب قصیده من افتان و خیزان بمرتبهٔ عرفی و انوری می رسم ولی در مدح نمی توانم بپایهٔ آنان برسم.[2] »

اینجا مناسب می دانیم که چند بیت از تشبیب قصیده ای که در مدح نواب واجد علی شاه و صریح در بحر مطبوع و به اقتضاء قصیدهٔ عرفی شیرازی (م : ۹۹۹ هق) در نهایت استادی و بسیار هنرمندانه و جاذب به رشتهٔ نظم آورده است نقل بکنیم . آغازش این طور است :

بیا در کربلا تا آن ستم کش کاروان بینی که دروی آدم آل عبا را ساربان بینی
نباشد کاروان را بعد غارت رخت و کالایی زبارغم بود، گر ناقه را محمل گران بینی
نبینی هیچ برسر خازنان گنج عصمت را مگر در خارو بن هاتاروپودطیلسان بینی
همانا سیل آتش برده بنگاه غریبان را که هر جاپارهٔ ازرخت وموجی از دخان بینی
نبینی چشمهٔ از آب وچون جویی کنارش را ز خون تشنه کامان چشمهٔ دیگر روان بینی
بهرگامی‌که سنجی حوریان راموبه گر سنجی بهرسویی‌که‌بینی قدسیان رانوحه خوان بینی [3]

۱ - همان ، ۲۴۹.
۲ - یادگار غالب (اردو)، ص ۱۱۵.
۳ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۳۸۲.

چنانکه مستحضر هستید عدهٔ همه اعزه و اقربا و رفقای امام ذی احترام قلیل و لشکریان یزید کثیر بود. علامه اقبال درین ضمن می گوید:

دشمنان چون ریگ صحرا لا تعد　　دوستان او به یزدان هم عدد[1]

ولی این قلیل بآن کثیر شجاعانه جنگیده و دلیرانه جان بجان آفرین سپردند. در آن روز جهان سوز از سپاه کینه توز یزید چند بخت برگشته و سرگشته که هر یک ازان از حسن اخلاق دور و از فضیلت اشفاق مهجور بود، به خیام امام علیه السلام هجوم آورده آنها را آتش زدند. آتش زبانه کشید. شعله ها چون دریای فروزان موج می زد. دود سیاه و غلیظی فضای دشت کرب و بلا را تیره و تار کرد. مخدرات دودمان امام والا شان از وحشت و هراس بسرعت خود را از درهای خیام بیرون انداختند. متغلبان غاصب متغصبان غالب این همه بقیة السیف را اسیر کرده شامگاه بصورت کاروان سوی شام روانه کردند. کاروانیان در میدان کربلا جسدهای بی روان خسته و مجروح در خون خویش آغشته و لاشه‌های بی گور و کفن جگرگوشه های بتول را دیدند. یأس بر وجودشان سایه افگند. ازین منظرهٔ المناک و دلخراش رنگ آفتاب عالمتاب پرید و تاب این نظاره نداشته چهرهٔ زرد خویش را بزودی در نقاب سیاه مستور کرد. بعد از لحظه ای ماه برنگ پریده سوی لاشه های بی گور و کفن شهداء خیره شد و ستارگان ازین منظرهٔ وحشت زای کربلا از ترس خشک بر جا مانده ، بر خود می لرزید.

قصیده غالب چنانکه در بالا اشارت رفت در تقلید قصیدهٔ عرفی(م: ۹۹۹ ه ق) است که در مدح خان خانان که یکی از امرای جلیل القدر عهد اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه ق) بود، نگارش یافت. در تشبیبش مطالب صوفیانه و نصائح مربیانه قلمبند شده است؛ ازین رو مقایسهٔ تشبیب این دو قصیده ممکن نیست البته چند شعر از آن قصیده عرفی بدین علت نقل می کنیم تا قارئین باتمکین که دارای فضل و دانش هستند، خود قضاوت کنند که این دو سخنورگرامی قدر در سرودن تشبیب قصیده و باین ردیف و قافیه چه قدر ابتکار و ذوقی را در مضمون‌یابی و انتخاب کلمات برای بیان مفاهیم و مطالب بخرج داده اند.

عرفی می‌سراید:

۱ - اسرار و رموز ، ص ۱۱۱.

ز خودگردیده بر بندی چگـویم کـام جـان بـینی
همـــان کـــز اشتیـاق دیـدنش زادی،همـان بـینی
کسی کز ملک معنی در رسد خـود را بـوی بـنما
کـــه گـــرمس وانمـــائی کیمیـــا را ارمغـــان بـینی
زر نـــاقص عیـــارت پـــیش ازان بـر کیمیـای زن
که هم زر هم محک را شرمسار از امتحـان بـینی
تـــو سلطـــان غـیوری در کـمند نـفس بـد گـوهر
بکش زان پیشتر خود را که جور از آسمـان بـینی
روان از خشم شهوت در عذاب از بهر تن تـاکـی
دو گرگ میش پرور را جگر خـای شبـان بـینی [1]

رجوع به موضوع خویش کرده بگوئیم که غالب در قصیدهٔ واجد عـلی شاه، در اشعار ذیل نیز منظر اسفناک تباهی و بربادی خانمان بلند نشان را به دلسوزی کامل و بطریق احسن ارائه داده است. اندوه فـراوانـی از خـوانـدن و شنیدن ازین اشعار دست می دهد و بی اختیارانه اشک های سوزان از چشـم انسان روان می شود. درین ابیات شاعر از خویشاوندن امام ذی احـترام مـثل حضرت عباس علمدار ، حضرت قاسم ، و حضرت علی اکبر را نام می برد و می‌گوید دریغ این همه جمیل الوجهه و جلیل القدر بگرداب خون فرو رفتند. علی اصغر آن کودکی شیرخوار از شگفته روئی بر لاله و گل می‌خندید، پیکرش نیز بخون خودش آلوده و تر شده است. غالب در آخر می گوید که آن «سـرو آزادی ز بستان رسول» که نعومت بدنش تاب تحمل لمس رگ گل نمی داشت اکنون بر ریگزار افتاده است. شـاعر شـعری شعـار دربـارهٔ شهـادت ایـن هـمه معصومین و مظلومین اشعاری سروده است که هر یک از آن بر قلب قارئین و سامعین کار تیر وسنان می کند و از تصور آن منظر دل آزار، لرزه بر اندامهای شان طاری می‌کند و اثرات غم و اندوه بر سیمای آنان نمایان می شود:

---

۱ - عرفی شیرازی ، جمال الدین، قصائد عرفی، مطبوعه نولکشور پریس لکهنؤ، دسامبر ۱۹۲۸م .

نبینی سرخوش خواب عدم عباس غازی را
نه مشکش در خم بازو نه تیرش در کمان بینی
علم بنگر بخاک راهگزار افتاده، گر خواهی
که بر روی زمین پیدا نشان کهکشان بینی
هجوم خستگان و سوز و ساز نو گرفتاران
نو آئین بزم نوی ماتم ناشادمان بینی
نه می بینی که چون جان داد از بیداد بدخواهان
علی اکبر که همچون بخت بدخواهش جوان بینی
گرفتم کاین همه بینی، دلی داری وچشمی هم
بخون آغشته نازک پیکر اصغر چسان بینی
چون دندان در جگر افشرده باشی کاندران وادی
حسین ابن علی را در شمار کشتگان بینی
تنی را کش رگ گل خار بودی بر زمین یابی
سری را کش ز افسر عار بودی بر سنان بینی [1]

نوحه ها:

عدهٔ نوحه ها که غالب در عزاداری امام حسین علیه السلام و اهل بیتش قلمبند کرده است به پنج می رسد که جمعاً شصت و دو شعر دارد. نوحه اول مشتمل بر یازده بیت است و در آن شاعر مخاطب به سپهر بی مهر شده گوید که ای فلک کج رفتار و ستم شعار، ترا شرم بایدت ، زیرا تو که سرخویش را بر آستان سیاح لامکان صلی الله علیه وآله و سلم می سودی اکنون بر افراد دودمانش چرا اینقدر شقاوت قلبی را بروز داده ای و ظلم و ستم را روا داشته‌ای . ای بی مهر، تو بر مهر و ماه خویش فخر و مباهات می کنی آیا می دانی که از دستت بر سر چشم و چراغ خانوادهٔ امام الانبیاء والمرسلین صلواة الله علیه چه رفته است؟ آیا گمان می بردی که غم فرزند فاطمة الزهرا بر قلب اطهر سرور ثقلین موثر نخواهد شد؟ یا می خواستی که ازین طور آزمایش صبر و شکیب آن ذات قدسی صفات را

1 - کلیات غالب (فارسی)، ص ۳۸۲.

بکنی ؟ آیا نمی دانستی که محبت و الفت سرور کاینات صلی الله علیه وآله وسلم با نوهٔ خویش تا بحدی بود که آنجناب رسالت مآب گاهی بوسه ها بر رخسارش می دادند وگاهی چشم های خویش بر عذارش می مالیدند:

ای فلک شرم از ستم بر خاندان مصطفی(ص)
داشتی زین پیش سر بر آستان مصطفی(ص)
ای به مهر وماه نازان ، هیچ میدانی چه رفت
از تو بر چشم و چراغ دودمان مصطفی(ص)
یا تو دانی مصطفی(ص) را فارغ از رنج حسین(ع)
یا تو خواهی زین مصیبت امتحان مصطفی(ص)
آن حسین‌است‌اینکه‌سودی‌مصطفی(ص)چشمش برخ
بوسه چون باقی نمانده در دهان مصطفی(ص) [1]

نوحهٔ دوم که محتوی دوازده بیت است ، بدین نمط شروع می شود
ای کج اندیشه فلک حرمت دین بایستی علم شاه نگون شد نه چنین بایستی[2]

این نوحه شمهٔ ازان جور و ستم که اعدای دین متین بر امام حسین(ع) روا داشتند، بیان می کند. شاعر درین نوحه نیز به فلک کج اندیشه مخاطب شده می‌گوید که مناسب آن بودکه احترام دین متین را مدنظر داشتی و نگذاشتی که علم امام بلند مرتبت که علامت حرمت دین بود، نگون بشود لاکن تو که بد اندیش و بدخواه هستی، چشم از آن فرو بستی، وحرمتش را واجب ندانستی . افسوس که سرور والاتبار جام شهادت نوشیده است. صد حیف آن امام بلندمرتبه که جولان گاهش عرش برین بود،اکنون تن خسته اش که زخم های بیشمار از تیر و شمشیر دارد از زین اسپ برریگ تپان ریگزارکربلا افتاده است و دشمنان دین سر اطهر او را بر نوک نیزه پیوسته می گردانند. اعدای دین مبین این چنین شخصیت شاخص راکه جبرئیل امین بردرش پی دریوزگی می‌آمد، نه فقط از دادن آب مضایقه کردند بلکه کارش را ساخته اند. ای چرخ جفاکار این حسین

۱ - همان ، ص ۶۷.
۲ - همان ، ص ۶۷.

ابن علی(ع) آنست که در راهش از روی عقیدت و ارادت بایستی به جبین پویه کرد و هنگام دیدار رخ زیبائی او سلطنت روی زمین بطور رونمائی تقدیم باید کرد لاکن هرچه تو روا داشته ای ، آن نتیجه خودبینی و بغض وکینه تست وگرنه صدق و اخلاص و بلند فطرتی بر عکس ازین تقاضا می کرد:

تاچه افتاد که برنیزه سرش گردانند — عزت شاه شهیدان به ازین بایستی
حیف باشد که فتد خسته ز توسن برخاک — آنکه جولانگه او عرش برین بایستی
حیف باشد که ز اعداء دم آبی طلبد — آنکه سایل بدرش روح امین بایستی
سخن اینست که در راه حسین(ع) ابن علی(ع) — پویه از روی عقیدت به جبین بایستی
چشم بد دور به هنگام تماشای رخش — رونما سلطنت روی زمین بایستی
چون بفرمان خود آرای وخودبینی وبغض — آن نگردید که از صدق ویقین بایستی [۱]

سومین نوحه دارای چهارده بیت است و مطلع اش چنین است :

وقتست که در پیچ وخم نوحه سرائی — سوزد نفس نوحه گران از تلخ نوائی [۲]

درین نوحه اشاره به عزت و حرمت وعظمت اهل بیت اطهار و جور و جفای اعدای ستم شعار و بی کسی و بی بسی پرده نشینان ذی وقار و شهادت اکبر و عباس علمدار بنحو احسن اظهار کرده است که در قلوب شنوندگان و عزادارن مؤثر افتد. غالب گوید اکنون آنوقت است که مخدرات آن دودمان ذی‌شان که آسمان بر در آنان ناصیه فرسائی می کرد، از خیام آتش زده برهنه سرنه دران حالت که دخان مثل شعلهٔ تپان بر سر آنان کار ردای می کند، بیرون بیایند. امام عالی مقام در صف اعداءیکه و تنها است. نزدش پسر است نه برادر، اکبر است نه عباس. اینان کجا رفته اند؟ خوننابه فشانی و بی نوائی، خسته درونی و بیچارگی شاه کم سپاه همه را غمگین واندوهگین می کند. غالب تو اگر از غم شاه آگاهی می داری، باید که اشک خونین از دیده بباری:

وقتست که آن پردگیان کز ره تعظیم — بر درگه شان کرده فلک ناصیه سائی
از خیمهٔ آتش زده عریان بدر آیند — چون شعله دخان برسرشان کرده ردائی

۱ - همان ، صص ۶۷ - ۶۸.
۲ - همان ، ص ۶۸.

تنها است حسین ابن علی در صف اعداء — اکبر تو کجا رفتی و عباس کجایی؟
فریاد ازین زاری و خونابه فشانی — فریاد ازان خواری و بی برگ نوایی
فریاد ز بیچارگی و خسته درونی — فریاد ز آوارگی و بی سرو پایی
غالب جگری خون کن و از دیده فرو بار — گر روی شناس غم شاه شهدایی [1]

چهارمین نوحه هم منحصر بر چهارده بیت است و از مطلع زیر آغاز می یابد:

سرو چمن سروری افتاده ز پا های — شد غرقه بخون پیکر شاه شهدا های [2]

درین نوحه شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و فرزندانش و دیگر اعزه و اقربایش را فرداً فرداً طوری بیان کرده است که بر قلب خواننده وشنونده رقت طاری می شود. بی کسی و سر برهنگی مخدرات اهل بیت اطهار و بازماندگان امام رفیع الشان را چنان تصویرکشی کرده است که همه واقعات پیش چشم خواننده مجسم می شود و او از شدت غم بیقرار شده هق هق گریه می‌کند. شاعر بکمال تأسف می گوید که درین رهگذر این جسد که بر ریگ تپان افتاده سرش کجا است ؟ عباس دلاورکه در یک دست شمشیر آبدار و در دست دیگر علم می داشت، شهید شده است . حیف که برادر زادهٔ امام یعنی حضرت قاسم را درین عرصه کفنش از خونش گلگون شده است و آن جوان رعنا اکبر که مظهر انوار سید الثقلین بود، در میدان وغاتنش از خونش آغشته، دست از جان شسته است. آه ! اصغر شیر خوارکه زخم از پیکان عدوی نابکار خورده جان بجان آفرین سپرده است. افسوس آن گلبن نورسته گلزار سیادت درین باغ جهان نشو و نما نه یافت وسوی باغ جنان شتافت و آن منبع هشت امام که زینت خلدبرین هستند یعنی عابد بیمار، غمدیده ونا چار، را ردایش مثل رسن درگلو کرده اند:

بر خاک ره افتاد تنی هست، سرش کو؟ — آن روی فروزنده و آن زلف دوتاهای
عباس دلاور که در آن را هروی داشت — شمشیر بیک دست و بیک دست لواهای
آن قاسم گلگون کفن عرصهٔ محشر — و آن اکبر خونین تن میدان و غاهای
آن اصغر دل خستهٔ پیکان جگر دوز — و آن عابد غمدیدهٔ بی برگ ونواهای

۱ – همان ، صص ۶۸ – ۶۹.
۲ – همان ، ص ۶۹.

ای مظهر انوار که بود اهل نظر را — دیدار تو دیدار شه هر دوسرا های
ای گلبن نورستهٔ گلزار سیادت — نایافته در باغ جهان نشو و نما های
ای منبع آن هشت که آرایش خلدند — داغم که رسن شد بگلوی تو ردا های

پنجمین نوحه محتوی یازده بیت است و چنین آغاز می یابد:

شد صبح بدان شور که آفاق بهم زد — مانا که ز خون ریزی بنی فاطمه دم زد [1]

درین نوحه ذکر شهادت بعضی از اقربای امام والا نژاد ومصائب اهل بیت کرام در قالب فصیح ترین الفاظ و کامل ترین ترکیبات زبان فارسی ریخته است. او می‌گوید که شبنم برای آنکه خواب سحر هوا خواهان اهل بیت امام حسین علیه السلام را تلخ کند آب شور اشک بر رخ تابان شان پاشیده است. شگفت آور است که بر دست گل آبله نمودار شده است؛ باوجودیکه آن از قهر آتش سوزان بر سر نهاده به خیام اهل بیت امام والا جاه می زند. حاشا این چنین خیام چون سزاوار آتش زدنی نبود، ازین رو دهر این خیام را از وادی کرب و بلا کنده در دشت عدم زده است. غالب شهادت حضرت عباس علمدار را بدیدهٔ اغماض می نگرد یعنی تجاهل عارفانه را بکار برده می پرسد که عباس علمدار کجا رفته است زیرا اکنون امام گرامی قدر در یک دست تیغ جوهر دار و در دست دیگر علم گرفته اند. خونی که از رخ انور امام مظلوم روان است ترجمان این حقیقت است که آنان در راه دین مبین چون مردان شجیع داد شجاعت و شهامت داده‌اند. اکنون بزبان شاعر بشنوید.

تا تلخ شود خواب سحر ریزش شبنم — شور آبهٔ اشکی برخ اهل حرم زد
چونست که دستش نزند آبله کز قهر — گل ز آتش سوزان بسر طرف خیم زد
حاشاکه چنین خیمه توان سوخت مگر دهر — برکند ازین وادی و در دشت عدم زد
عباس علمدار کجا رفت که شبیر — دستی به پلارک زد و دستی بعلم زد

این خون که دود بر رخ شبیر توان یافت
کاندر ره دین شاه چه مردانه قدم زد [2]



۱ - همان، ص ۷۰.
۲ - همان، ص ۷۰.

نکهت فاطمه

دانشجوی دکترای زبان وادبیات فارسی

(جامعه ملیه اسلامیه - دهلی نو)

نثر فارسی نامه نویسی غالب و معاصرین وی در ایران

چکیده :
انگلیسی ها با تسلط بر شبه قاره هند تلاش نمودند زبان فارسی راکه زبان رسمی و دیوانی بود، از رونق بیندازند و زبان انگلیسی را جانشین آن کنند. با همهٔ نیرنگ ، زبان فارسی اگرچه کاستی گرفت ولی هرگز مغلوب نشد. از آن زمان تاکنون هنوز شاعران شبه قاره به فارسی شعر می سرایند. غالب مشهور ترین آنهاست که سبک ویژه‌ای هم در نثر و هم در شعر (نظم) داشت. وی ساده نویسی را ترویج کرد و با توجه به نثر دورهٔ قاجار در ایران ، نثر غالب جذابیت خود را دارد و شاعران و نویسندگان بعد از او را تحت تأثیر قرار داده است.

پیشرفت زبان و ادب فارسی در عهد مغول نقطهٔ درخشانی در تاریخ هند است. شاهان مغول به زبان و ادبیات فارسی خیلی علاقه و دلبستگی داشتند و برای تشویق و ترویج این زبان کوششهای بسیارکردند و بدین سبب تعداد زیادی شعرا، ادبا و علما به دربار پادشاهان مغول وابسته بودند. از بابر تا بهادر شاه ظفر، شاهان مغول به زبان و ادبیات فارسی سرپرستی کردند . بهادر شاه ظفر آخرین پادشاه این سلسله بود و غالب (۱۷۹۷م/ ۱۲۱۲ هـ - ۱۸۶۹م/ ۱۲۸۵ هـ) به دربار این بادشاه وابسته بود. در عصر بهادر شاه ظفر انگلیسها بر نقاط مختلف هند تسلط خود را استوار کردند. سیاست انگلیسها در ابتدای تسلط بر هند این بود که به ترویج زبانهای بومی پرداختند و البته نظر آنها از همان آغاز معلوم بود؛ آنها می خواستند به هر ترتیبی که میسر می شد از رونق بازار شعر و ادب فارسی در بین اهالی شبه قاره بکاهند و سپس زبان خود را جای گزین زبان فارسی کنند.

ولی شعر و زبان فارسی در هند ریشه ای کهن و محکم داشت، اگرچه به این ترتیب از رونق آن کاسته شد ولی در عین حال هرگز مغلوب نگردید. زیرا که در همان زمان استیلای انگلیسها باز هم شاعران فارسی گوی فراوانی بودند و در آن عصر تعداد زیادی شعرا و ادبا را می‌بینیم . مثلاً مولانا فضل حق خیرآبادی ثم الدهلوی ، مولانا مفتی صدرالدین خان متخلص به آزرده ، مولوی عبدالله خان علوی ، مولوی امام بخش صهبائی ، حکیم مومن خان مومن ، نواب مصطفی خان حسرتی ، نواب ضیاء الدین احمد خان نیر، سید غلام علی خان وحشت وغیره . از قول حالی :

«در حقیقت حضور این رجال در دورهٔ میرزا ، در حق او بعینهٔ آن چنان بود که وجود خان خانان ، ابو الفتح ، فیضی و ابو الفضل در حق عرفی و نظیری در زمان آنها».۱

و در همه اینها مقام مرزا غالب بسیار والا بود و غالب یکی از شعرای مشهور و معروف اردو و فارسی شبه قاره به شمار می رود.

غالب به ترک نژادی و فارسی دانی خود بسیار ناز می کرد و آمدن پدر بزرگ خود را به هند با ذوق و شوق بسیار بیان می‌کرد. در مهرنیمروزنوشته است:

«نیای من که در قلمروی ماوراءالنهر سمرقندی ... از سمرقند به هند آمد»۲

غالب به زبان فارسی ماهر و استاد بود و همین زبان را وسیله اظهار و ابلاغ خودساخت. نه تنها در شعر بلکه در نثر هم آثار مهمی از او وجود دارد. بر اسلوب شعر فارسی بلکه بر نثر فارسی هم افتخار می‌کرد. و این اظهار فخر خود را در مهر نیمروز بدین طریق بیان می کند :

> «این پارسی آمیخته بتازی که از زبان چیره دستی عرب بر عجم در گیتی پدید آمد خسروی گنجینهٔ در بسته بود که خامه من قفل درش را کلید آمد. پرویز کجا است تا بنگرد که درین رهروی کدام ره سپرده ام و بهرام کجا است تا فرا رسد که سخن را از کجا بکجا برده ام» ۳

از آثار نثر فارسی غالب، احوال غالب عصر وی را می توان بخوبی مشاهده کرد. خصوصاً مکاتیب غالب برای شناختی غالب و عهد وی بسیار اهمیت دارند. غالب در دورانی قدم به عرصه وجود گذاشت که از یک طرف

انگلیسها به سرعت فرمانروائی خود را بر سراسر هند گسترش می دادند و از طرف دیگر فرمانروایان مغول هنوز درگوشه وکنارکشور از تکریم و احترام مردم بر خوردار بودند و اگر چه قدرت فرمانروائی آنها رو به زوال می رفت.

انقلاب ۱۸۵۷م برای غالب حادثهٔ فجیعی بود. غالب در مکتوبات خود نابسامانیهای آن زمان و وقایع و حوادث خونین را به پیرایهٔ مؤثر بیان کرد و از ماجرای کشت وکشتار دهلی در نامه های خود به تفصیل یادکرده و در حقیقت مکاتیب غالب تاریخ گویای عصر او هستند. علاوه بر نامه ها، پنج آهنگ، مهر نیمروز، دستنبو، کلیات نثر غالب، قاطع برهان، درفش کاویانی وغیره از آثار معروف نثر فارسیِ غالب به شمار می روند.

آثار نثر فارسی غالب نمونهٔ صلاحیت تخلیقی وی هستند. وی در زبان و بیان مهارت استادانه داشت. راجع به نثر نویسی گاهگاهی خیالات خود را اظهار کرد. غالب در نثر، ساده نویسی را ترجیح داد و به ویژه در نامه نگاری از القاب طویل اجتناب کرده عبارت را از آرایش پاک کرده نفس مضمون را به عبارت پردازی ترجیح داد و از جمله های پیچیده پرهیز کرد.

در اثر معروف غالب پنج آهنگ که دارای پنج بخش است، غالب در بخش اول یعنی در آهنگ اول راجع به طرز نگارش، خیالات و نظریات خود را اینطوری بیان کرد:

«بدان ای هوشمند سخن پیوند که نامه نگار را آن باید که نگارش را ازگزارش دور تر نبرده ، نبشتن را رنگ گفتن دهد و مطالب را بدان روش گذارد که در یافتن آن دشوار نبوده ، و اگر مطلبی چند داشته باشد در تقدیم و تأخیر ژرف نگهی بکار برد، از آن بپرهیزد که در سخن گره در گره گردد و اجزای مدعا بهم دیگر فرو خورد. زنهار استعاره های رقیق و لغات مشکله و نامأنوس در عبارت درج نکند و در هر نورد رعایت رتبهٔ مکتوب الیه در نظر دارد و تا تواند سخن را درازی ندهد و از تکرار الفاظ محترز باشد و بیشتر به مذاق اهل روزگار حرف زند و از احاطهٔ قواعد و قوانینی که قرار دادهٔ این مردم است به در نرود اما اندازهٔ خوبی زبان نگاه دارد و این پارسی آمیخته بتازی را درکشاکش تصرفات هندی زبانان و پارسی نویس

ضایع نگزارد و لغات عربی جز بقدر بایست صرف ننماید و پیوسته در آن کوشد که سادگی و نغزی شعار او گردد و در مکاتیب خاصه در خطوط و عرائضی که به حکام نویسد و مشتمل بر معاملات باشد از اغلاق و اغراق احتراز واجب داند و سخن به استعاره و اشاره نگزارد و نرم گوید و سنجیده گوید وآسان گوید»۴

سطور فوق سبک نویسندگی غالب را بخوبی نشان می‌دهد . خواننده از این چند جمله بخوبی در می یابد که غالب به ساده نویسی توجه دارد و کوشش او بر آن است که لغت های نامانوس در زبان فارسی به کار نرود و به خصوص سبک و انشای زبانهای هندی که اصل سانسکریتی دارند در شیوه نویسندگی فارسی راه نیابد و لغت های عربی نیز به قدر لازم و ضرورت در نوشته های فارسی بکار رود و این نکات در نوشته های او که در بالا آمده کاملاً رعایت شده است.

در قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی یعنی قرنی که غالب دهلوی در آن می‌زیست، در هند از توسط غالب خصوصاً در نثر نویسی رجحانات تازه وارد شدند و همان زمان در ایران تحولی در نثر فارسی پدیدارگشت که باگذشته تفاوت داشت. بعد از دورهٔ افشار یعنی در زمان‌کریم‌خان زند(۱۱۶۳ - ۱۱۹۳ هـ) به جای آشوبها و خونریزیها و هرج مرجهای اجتماعی گذشته دورهٔ سکون و آرامش و جمعیت خاطری پیدا شد که در دورهٔ قاجاریه (۱۷۷۹م / ۱۱۹۳ هـ - ۱۹۲۵م / ۱۳۴۴ هـ) هم استوار ماند. فرصتی مناسب برای اهل ذوق و ادب فراهم گشت تا بتوانند در سایه این امنیت و فراغت به مطالعه و تتبع بپردازند و آثاری مفید و ماندنی به یادگار گزارند. در این دوره مردم با ذوق و جدی برای اندازه نگارش مغلق و مصنوع که در آن زمان رایج بود، صدای احتجاج بلند کردند و این طوری در اوایل قرن سیزدهم هجری یعنی در زمان غالب در ایران یک تحرک ادبی آغاز شد و این تحرک در تاریخ ادبیات ایران بنام «سبک بازگشت »مشهور است. در این بازگشت ادبی شعرا و ادبا ایرانی سبک کلاسیک را پیروی کردند و ساده نویسی را اختیارکردند. از قول یحیی آرین پور در دورهٔ پادشاهان قاجاریه کلام منظوم همچنان غلبه دارد و نثر نویسی در درجهٔ دوم اهمیت است و چنانکه دیدیم نهضتی در نثر نه تنها دیرتر به وقوع پیوست ، بلکه

خیلی آهسته و تدریجی بود. نقوش ابتدایی این سبک در گنجینهٔ معتمد تألیف مرزا عبدالوهاب نشاط (۱۷۶۱م / ۱۱۷۵ هـ - ۱۸۳۴م / ۱۲۳۳ هـ)، انجمن خاقان تألیف فاضل خان گروسی (۱۱۹۸ - ۱۲۵۳ هـ)، حدائق الجنان تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی (۱۱۷۶ - ۱۲۴۳ هـ)وغیره مشاهده می شود.

در اوایل قرن سیزدهم هجری از یک طرف در هند نیروی انگلیسیان زیاد مجتمع شد و از طرف دیگر ایران هم از افکار و آثار وفرهنگ و تمدن اروپا آشنا می شد و آمد و رفت حکام ، امراء ، ادبای هوشمند و طبقهٔ باسواد ایرانی به اروپا زیاد می شد و آنها خودشان را باکشورهای همسایه مقایسه کردند و از پس ماندگی خود آگاه شدند. کسانی که اسباب عقب ماندگی خود را بخوبی می‌دانستند صدر اعظم محمد شاه (۱۲۲۲ / ۱۸۰۷ - ۱۲۶۴ / ۱۸۴۸م)، قائم مقام فراهانی (۱۷۷۹ / ۱۱۹۳ - ۵-۱۸۳۴ / ۱۲۵۱ هـ) و وزیر ناصر الدین شاه (۱۲۴۷ هـ / ۱۸۳۱ م - ۱۸۹۶م) میرزا تقی خان امیر کبیر (۱۸۰۸ / ۱۲۲۳ هـ - ۱۸۵۲ / ۱۲۶۸هـ) بودند. آنها برای اصلاح مردم ایرانی و کشور خود کوششهای بسیارکردند و اهم ترین کوشش آنها جلب کردن توجه مردم به طرف طرز نگارش سلیس بود. هر دو در قرن سیزدهم یعنی درعصر غالب از نثر نویسان لایق ایرانی به شمار می روند. آنها این تحرک سبک بازگشت را از دربار شروع کردند و تعارفات نامه های رسمی راختم کرده آن رااز عبارت مصنوع رهایی دادند. امیر کبیر و قائم مقام به وسیلهٔ تحریرات خود تاکید کردند که در اظهار مطالب سنجیده ،نامه نگاری ، تاریخ نویسی ، شرح حال نویسی وغیره باید واضح و اظهار خود را روشن بیان کنیم.

یحییٰ آرین پور در از صبا تا نیما راجع به نثر قائم مقام نظرات خود را اینطوری اظهار می کند :

> « قائم مقام به مقدار زیادی از عبارات متکلف و متصنع و مضامین پیچیده و تشبیهات بارد ونابجاکاسته وتا اندازه ای انشای خود را ، مخصوصاً در مراسلات خصوصی ، به سادگی وگفتار طبیعی نزدیک ساخته است. نثر او ، بر خلاف آثار اسلاف وی که پر از جمله ها و عبارت های طویل و قرینه سازیهای مکرر و سجعهای خسته کننده است، از جمله های کوتاه ترکیب شده و قرینه ها به

ندرت تکرار می شود.... از ذکر القاب و تعریفهای تعلق آمیز حتی المقدور اجتناب می ورزد. به اشعار فارسی و عربی و آیات قرآنی و احادیث و اخبار که شیوهٔ نویسندگان سابق است،خیلی کمتر از اسلاف خود تمسک می‌جوید و بسیار بجا و بموقع تازه و متداول، که به کار بردن آنها برای منشیان و نویسندگان محافظه کار بسیار سخت و دشوار بود، پروا نمی کند و بالاخره نامه های او نسبت به رسم و عادات آن زمان جامع تر و فشرده تر و خاصه در مواردی که میل ندارد مطالبی را صریح بنویسد و موجز و کوتاه وبا مقام و مقال متناسب است».۵

در عهد غالب در ایران نثر نویسان که سبک نگارش ساده و روان را قبول و عام کردند، علاوه بر قائم مقام و امیر کبیر، مرزا تقی علی آبادی معروف به صاحبدیوان (وفات ۱۲۵۶ هـ) ، فاضل خان گروسی معروف به راوی (۱۱۹۸هـ - ۵۴-۱۲۵۳ هـ)،عبدالرزاق بیگ دنبلی(۱۱۷۶ هـ - ۱۲۴۳هـ) وغیره نیز معروف هستند.

نمونهٔ نثر امیر کبیر و قائم مقام درج ذیل است :

نمونهٔ نثر امیر کبیر :

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم . دستخط همایون زیارت شد، مقرر فرموده بودند که فردا یک ساعت بعد از ظهر ایلچی بیاید خبر کردم لذا چنان می دانم که بیکار نباشد، به یک دو چیز حدس می زنم . اگر طرف عصر کاری نداشته باشند بیرون تشریف می آورند خواستم عرضی بکنم که مبادا فردا جوابی بر خلاف مصلحت دولت خودتان بفرمائید. در باب فقرهٔ ثانی حضوراً عرض می شود. زیاد جسارت نور زید باقی الامر همایون.» ۶

نمونهٔ نثر قائم مقام :

«ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت، به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر، آسیبی رسید که تدبیر و

تدارک آن بر ذمه کارگزاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد. لهذا اولا برای تمهید مقدمات عذر خواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی ، فرزند ارجمند خسرو میرزا را به پایتخت دولت بهیهٔ روسیه فرستاد.» ۷

اگر نثر قائم مقام و امیر کبیر و نثر نویسان دیگر را بررسی می‌کنیم در می یابیم که آنها هم به آن طرز نگارش تاکید کردند که خاصه روش غالب بود. در نامه نگاری القاب و تعارفات بی معنی را حذف کرده از جمله های طویل و پیچیده اجتناب کردند. از اشعار،احادیث ، آیات ، واژه های عربی بسیار کم استفاده کردند. به کار بردن جمله های کوتاه تاکید کردند. سبک ساده و فصیح و آمیخته بالغات محاوره به وجود آوردند. علاوه بر این نفس مضمون را بر عبارت پردازی ترجیح دادند.

همان طور از اقتباس پنج آهنگ ظاهر می شود که این ویژگیها در نثر غالب به ویژه نامه نگاری نمایان هستند. غالب در نامه ها ازکلمات القاب و آداب ، خاتمه و دعا اجتناب کرده است و مکتوب الیه را اینطوری مخاطب کرد که از این طریق تحریر به گفتار روزمره نزدیک می شود.

چند نمونه بطور مثال بدینقراراند:

حضرت سلامت می دانید که ....(نامه بنام منشی محمد حسن ، ص ۹۶)

حضرت سلامت من که مرا زبان در ستایش بیقرار است ....(نامه بنام نواب مصطفی خان بهادر ،ص ۱۰۸).

مخلص نوازا والا نامه سرفراز کرد....(نامه بنام نواب مصطفی خان بهادر ، ص۱۰۸)

مهربان روی مهربان خوی سلامت...(نامه بنام الف بیگ نام دوستی ، ص ۱۱۰)

همان طور اگر منشأت قائم مقام را بررسی می کنیم به این نتیجه می‌رسیم که وی هم زواید القاب و عبارات خسته کننده را حذف کرد. مثلاً :

«مخدوم مشفق من...، نایب السلطنه بداند...،«خداوندگارا، صاحب اقتدارا...»۸

چند ویژگی نثر غالب را با نثر قائم مقام به ترتیب زیرمی توان خلاصه کرد:

صراحت و صفائی لهجه اهم ترین خصوصیت نثر غالب است. دز نامه‌ای که به مولوی سید ولایت حسن خان بهادر نوشت، باآسانی این خصوصیت ذکر

شده را می توان درک کرد:

«قبلهٔ حاجات، هر چند دشوار است به هجران زیستن و دانم که بی دوست نتوان زیستن لیکن بند ارادت از جانب خویش بدان اندازه استوار می‌نگرم که اگر بفرض محال صد سال و صدهزار سال به فراقم گردد خاطر را همان به سوی وفاگرایش و مهر را همان روی در افزایش خواهد بود. امید که هم درین شمار تفقد و التفات ازان طرف نیز روز افزون باشد...»۹

همین خصوصیت را در نامه های قائم مقام هم می بینیم . این یکی از اقتباس نامه قائم مقام است که به وقایع نگار نوشت:

«جادهٔ خراسان را شما پیش پای ما گذاشتید و حالا می فرمائید پول پارسالی هنوز نرسیده است . شما لطف کنید ما را بر حسب دلخواه باز آرید. پنج را پنج هزار بگیرند.ما کجا اینجا کجا؟ مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست...»۱۰

شیرینی و دلپذیری کلام جابجا در نثر هر دو یعنی در نثر غالب و قائم‌مقام نمایان به نظر می آید. از اقتباس ذیل این انداز ویژگی ها را می توان دید. غالب این نامه را به مولوی سراج الدین احمد نوشت. چند سطر بدین قرار است:

> «زینهار صد زینهار ای مولوی سراج الدین بترس از خدای جهان آفرین که چون قیامت قائم گردد و آفریدگار به داد بنشیند من گریان و مویه کنان درآن هنگامه آیم و در تو آویزم و گویم که این آنکس است که یک عمر مرا به محبت فریفت و دلم برد چون من از سادگی بر وفا تکیه کردم و این راز را از دوستان برگزیدم نفس کج باخت و به من بیوفائی کرد. خدا را بگو که آنزمان چه جواب خواهی داد. و چه عذر پیش خواهی آورد.»۱۱

قائم مقام هم به زبان و بیان این قدر مهارت داشت که مطالب معمولی را بسیار قالب جالب بیان می کند. مثلاً :

«به خدا که بی آن جان عزیز شهر تبریز برای من تب خیز است بلکه از ملک آذربایجان آذرها به جان دارم» ۱۲

یکی از ویژگیهای امتیازی نثر غالب به کار بردن جمله های کوتاه است. غالب از استفاده جمله های طویل گریز کرد وبدین سبب است که نثر وی به ویژه

نامه های وی به مکالمهٔ روزمره نزدیک است.مثلاً :
«حضرت سلامت رسیدن دلنواز نامه دل را تنومند وشاخ آرزو را برومند ساخت گله از نارسیدن پاسخ نامه های خویش می کنند و از خدا شرم ندارند. من خود از جانب شما نگرانی داشتم که کجائید و چه در سر دارید. باری پرده از روی کار شما برگرفتم و دانستم که یک چند مرا فراموش کرده بودید...»۱۳

همین ویژگی هم در نامه های قائم مقام با آب و تاب نمایان است. اینک نمونه ای از یکی از نامه های قائم مقام در زیر نقل می شود.
«نایب السلطنه بداند که مقرب الخاقان قائم مقام راکه به دربار دولت همایون فرستاده بود، وارد شد و از مطالب مصحوبی او استحضار حاصل آمد، عرضها را کرد و عذرها را خواست ...»۱۴

نتیجه گیری

پس به اختصار می توان گفت که اگر ویژگیهای نثر غالب و قائم مقام راکه درج جملات بالا ذکر شدند، بررسی می کنیم می یابیم که آن شیوهٔ ساده نویسی راکه غالب در هند آغازکرد و شیوه بیان سلیس را اختیارکرد و از عبارت آرائی و عبارت پردازی اجتناب کرد، تقریباً در همان زمان در ایران هم همین روش پیشرفت کرد و در نتیجه این حرکت، طبقه ای روشنفکران به وجود آمد و آنها طرز و روش نگارش فارسی را عوض کردند، موضوعات و رجحانات جدید را پذیرفتند و رواج دادند.



پانوشتها

۱ - حالی، خواجه الطاف حسین،یادگار غالب ، ترجمه و تحشیهٔ پروفسور شریف حسین قاسمی، غالب انستی تیوت ، دهلی نو: ۱۴۲۰ هـ / ۲۰۰۰م ، ص ۱۲۶.

۲ -کلیات نثر غالب ، مهر نیمروز ، چاپ نولکشور ، ۱۸۷۱م / ۱۲۸۷ هـ، ص ۲۶۷.

۳. همان ، ص ۲۷۴.

۴ - همان ، ص ۵.

۵ - آرین پور، یحیی،از صبا تا نیما، ج اول ، انتشارات زوار، چاپ چهارم،تهران:۱۳۷۲هـ، ص۶۵.

۶ - آشتیانی ، عباس اقبال، میرزا تقی خان امیر کبیر ، چاپ سوم ، تهران : ۱۳۶۳ هـ، ص ۴۶۸.

۷ - از صبا تا نیما ، ص ۱۸۵.

۸ - سبحانی ، توفیق . هـ تاریخ ادبیات ، ج ۴ ، مرکز چاپ و انتشارات ، دانشگاه پیام نور، چاپ ششم ، تهران : ۱۳۷۵ هـ، ص ۱۸۵.

۹ - کلیات نثر غالب ،ص ۱۸۵.

۱۰ - از صبا تانیما،ص ۷۱.

۱۱ - کلیات نثر غالب ،ص ۱۴۳.

۱۲ - تاریخ ادبیات ،ص ۶۶.

۱۳ - کلیات نثر غالب ، ص۱۲۴.

۱۴ - تاریخ ادبیات ، ص ۶۶.

منابع و مآخذ:

۱ . کلیات نثر فارسی غالب ، چاپ نولکشور ، ۱۸۷۱م / ۱۲۸۷ هـ.

۲. آرین پور، یحیی ، از صبا تا نیما ، ج اول ، انتشارات زوار ، چاپ چهارم.

۳. آشتیانی، عباس اقبال ، میرزا تقی خان امیر کبیر ، تهران: چاپ سوم.

۴. سبحانی، توفیق ، هـ ۱۳۷۵ ، تاریخ ادبیات ، ج ۴ ، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ ششم .

۵. حالی، خواجه الطاف حسین ، ۱۴۲۰ هـ . ، یادگار غالب ، ترجمه و تحشیه پروفسور شریف حسین قاسمی ، دهلی نو : غالب انستی تیوت .

۶. فرجاد، محمد علی ، ۱۹۷۷، احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب ، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

۷. نذیر احمد ، ۱۹۹۱م، غالب پر چند مقالے، دهلی : غالب انستی تیوت .



تذکر مهم : - « گذاردن به معنی گذاشتن و نهادن و جای دادن است و «گزاردن » به معنی انجام دادن است (فرهنگ معین) ، اما، در این مقاله در هر دو معنی ، با یک املا آمده است .برای حفظ امانت ، به همان صورت حروفچینی شده اند (دانش).

شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید وحید اشرف[1]

قصیدهٔ نعتیه

بـه‌اسم رب تعـالی بکـن شـروع احـوال | که واهمی کند این اسم باب فکـر و خیـال
چه فکر آنکـه دهـد تـقویت بـروح و روان | چه فکر آنکه هـمم را هـمی‌دهد پـر و بـال
نـخست خـواه تـو هـمت دلا ز رب قـدیر | که تا بـه هـمت تـو کـلک مـن بـباشد دال
چنـان بـمستی نـویسم مـدیحهٔ شـه دیـن | فـلک بـوجد بمـاناد تـا بُـوَد مـه وسـال
کـه تـا بُـوَد مـه و مـهر ونـجوم رخشـنده | درفش نـظم مـن آرد گـهی نـه رو بـزوال
مـنم گـدای شهنشـاه و فـخر مـوجودات | ازیـن خیـال دلم سـرکشد بـحد کمـال
مـنم کـه خـاک درِ سـید البشـر هستم | ببین عروج گدای رسول (ص) زین مـنوال
خیال من چو بـخواهـد پـرد، هـمی بـوسد | نخست خاک درش را ،ببین عـروج خیـال
عـجب مـدار چـو شـویند قدسیـان نـظرم | ز عکس گنبد خضراش تابش است و جمال
بـوجد و شـوق در آیـد دلم دم تـحریر | قـلم بسـجده رود چـون کـند رقـم احـوال
بـرند قـطرهٔ اشکـم مـلک بـعرش بـرین | بـبین کـه اشک چـه دارد بـلندی اقبـال
بـدل بـجوش بیـاید لهـو ز گـرمی شـوق | روان برقص بیـاید چنـان شـود خوشحـال
نخواهد اکنون شـنیدن صـدای نـغمهٔ هیچ | کـه تـا صـریر قـلم را شـنید گـوش مقـال
زبـــان مـــنتظر قـــرأة قـــصیده هست | در انتظار خموش است، اوست گـویی لال
بـدام تست چهـا هست ای همـای خـرد | زبان و گوش و دل و جان همی کنند سؤال
خـرد بـعجز هـمی آیـد و هـمی گـوید | که هست وصف پیمبر برون ز وهم و خیال
کمـال وصـف پـیمبر خـدا بـدانـد و بس | کمـال عـجز مـن بـنده را کجـاست زوال

خرد چو معترف آید بعجز خـویش وحـید
تـراست مـعرفت عـجز خـود دلیـل کمـال

---

۱ - رییس سابق بخشهای فارسی،اردو و عربی ، دانشگاه مدراس ساکن برووه - هند.

دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»

یوم اقبال (= روز اقبال)

به مناسبت محفل بزرگداشت روز اقبال (سالگرد علامه دکتر محمد اقبال) در انجمن فارسی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد - پاکستان

درمیان جان ما اقبال دانا آمده   صبح ما از خاوران چون نور بیضا آمده

معجز اشعار اوتأسیس پاکستان زمین   از نوای وقت او روح مسیحا آمده

همره اقبال ما ، آمد ، «محمد» ،با «علی»   او «جناح» است و به گلگشت مصلی آمده

جمله دانایان اسلامی همه گوهر نشان   یعنی این اسلام ما از سوی بطحا آمده

گرچه از شهر سیالکوت آمده اقبال ما   یوسف است و این جهان او را زلیخا آمده

او قسم داده به ما و جان ما و روح ما   یعنی اکنون اتحاد پیرو برنا آمده

پیر ما، دانای راز، داده پیام اتحاد   آری آری، اتحاد از عرش اعلا آمده

دلبر دانا ببین در گلشن علم و کمال   خوشه چین خرمن اقبال بینا آمده

ای‌جوانان‌صف‌به‌صف‌یکسوشویدویک جهت   در خیابان محبت شعر زیبا آمده

از پس اقبال ما آمد یکی مرد بزرگ   حکمت علم و عمل را نور پیما آمده

فکر رنگینش جهان را روشنی بخشنده است   پارهٔ لعلش دل و جان را مصفا آمده

حضرت اقبال ما آینده گوی با صفا   جمله اشعارش بهار و گل شکوفا آمده

پیکران آب و گل همواره جویای کمال   سینهٔ پر آتش از جان تمنا آمده

آمده روح خدا در گلشن اقبال ما   راه آزادی کنون امواج دریا آمده

او که زنجیر غلامان را شکست،آمد یقین   شعلهٔ نور خروشان سخت پویا آمده

ملت ایران و پاک ، پیمانگر اقبال عشق   چون که از پیغام او صوت خوش آوا آمده

پس چه باید کرد ای اقوام شرق پاکدل   گلشن راز جدید این دم گل آرا آمده

غوطه خورده این «رها» در زنده رود عاشقی

تا چراغ لاله ها سوزان به صحرا آمده

***

پرفسور سید نفیس الخوارزمی

مرحبا ای انقلاب

مـــرحبـــا ای انـــقلاب دیـــن مـــا
معنی اش جـــان مـــن و جـــان شـــما

تـــیرگی ظـــلم را کـــافور کـــرد
تـــپهٔ دیـــن مـــبین را طـــور کـــرد

در شکـــستی بوریـــای کـــفر را
کـــار تـــو زیـــبنده از نـــور خـــدا

تـــو جهـــاد بـــاللسان آورده ای
دست اســـتبداد شـــه خـــرد کـــرده ای

ای خـــمینی «رح» واقـــعاً کـــردی تـــو کـــار
مـــثل پـــیعبر تـــو بـــودی جـــان نثـــار

درد مـــند و پـــیری و خـــوانـــدن نمـــاز
آفـــرین ای خـــوش خصـــال پـــاک بـــاز

ای خـــمینی رهـــبر و بـــاریک بـــین
مـــرحبـــا و آفـــرین صـــد آفـــرین

تـــو نـــفیس انســـان بـــاحالات یـــقین
زنـــده کـــردی اســـوهٔ سلطـــان دیـــن



دکتر رئیس احمد نعمانی - علیگره

لرزهٔ زمین [1]

زمین هند لرزش و از پی هم لرزشی دارد
مگر هنگام آن آمد که بار خود برون آرد

چه‌شدکین حادثات بی امان رخ داد درگیتی
زبان آدمیان غیر از این گفتن نمی‌یارد

اگر گوش خرد داری، شنو آواز خاموشی
برای تو زمین امروز اخباری به لب دارد

برون‌کن پنبهٔ غفلت زگوش و گوش کن نادان
زمین‌هر آن چه را گوید،پیامی از خدا دارد

مگر گردد قیامت زودتر برپا درین عالم
شب و روز این تخیّل پیکر احساسم افشارد

بزودی می‌رسدروزی که‌دسته دسته مردم را
برای دیدن پاداش کار خویش بگمارد

هر آنکه ذره ای خیری کند یابد جزای آن
کسی کو بد کند مثلش سزای آن ببردارد

اگر بینی بچشم هوش اوضاع زمانم را
«روا» گویی، اگر باران آتش ز آسمان بار.

نبینی هرکشاورزی که هنگام درو کردن
به حاصل می‌بردازکشت‌تخمی‌راکه می‌کارد

ولی این طاغیان ، این منکران آخرت،هرگز
نمی فهمند، کلکم هرچه روی صفحه بنگارد

دلم برحال غم انگیز آن گجراتیان سوزد
که کس نتواند از امواتشان آمار بشمارد

---

۱ - اشاره به زمین لرزه ۲۶ ژانویه ۲۰۰۱م در استان گجرات (هند).

مگر این کور باطن، نامرادان عبرتی گیرند خدا از پیش چشم شان حجاب کفر بردارد!

کند از فضلهای خاص خود توفیق ارزانی که‌هریک‌زین‌عزیزان‌ا‌راستی‌راراست انگارد

نوشتم حرفهایی روشن از آیات قرآنی

رئیس الله می داند که خواننده چه پندارد

***

خیر محمد «داعی»

چکامۀ میرزا قلیج بیگ

نور عرفان قلیج از باختر تا خاور است

عاقلان و عارفان و عابدان رابـاور است

مطلع دیوان وی چون مطلع انوار شرق

از فروغش ملک دلهای خوبانرا انور است

عقد پروین می شکند بر شعر موزون قلیج

دُرِ الفاظش به دریای معانی گوهر است

در فصاحت بی نظیر و در بلاغت هم بلیغ

نام مشهورش ز«سحبان»عرب مشهورتراست

صد هزاران صاحب اورنگ واکلیل جهان

بردر همچون فقیر مثل گدا پرده در است

خامۀ بهزاد و مانی صورت ظاهر کشند

ای به امر الله ز وی سِرّ و علن را دربراست

صد فلاطون لال گردد پیش منطقش به حق

همچو نامش خامه اش برنده و پر جوهر است

از دهانی معجزش مهر سلیمانی پدید

اهرمن راهرزمان همچون سلیمان سرور است

طبع جان افزای وی چون بحر عمان در خروش

گر غواص راه یابد قعر وی پر زیور است

بر دبیری تیر پیشش طفل ابجد خوان شود
پس سیارات هنر را در زمین چون محور است

از فراقت ای بهار زندگی چون ارمغان
برگ لاله، چشم بلبل، قلب عاشق، احمر است

بال طاووس لای ارژنگ نزد دیوان قلیج
اسطوره‌است چون مرغ عنقازانکه از وی بافراست

خضر فرخ پی اگرچه بر سکندر راه نما است
ای سکندر حالی ما را رهنمایی دیگر است

آب کوثر کم نخوان از چشمهٔ آب بقا
شعر روح بخش روانش همچو نهر کوثر است

دودمانش از تبار شهریاران کهن
صفحهٔ اوراق تاریخ یک بیک روشنگر است

موج گل میرزا قلیج بیگ در گلستانت چون است
سنبل و ریحان و نسرین در بر نیلوفر است

ما نمی نوشیم شراب دختر رز را دگر
نشئهٔ صهبای ساقی در کلامش مضمر است

موشکافتن گریه بستن آب دریای مواج
از دم سحر اگین اوست بهر غیرش کمتر است

صف به صف فوج خوبان گم کرده ، جهت قبله را
زانکه در طاق خم ابروی وی چون منبر است

نزد خورشید کمالش «داعیا» چون ذرّه ‌ای
منکر تابش خورشید چشم کور شبپر است



فائزه زهرا میرزا[۱]

لطف خدایی

مبادا در وفا هرگز جدایی | بود الفاظ آن لطف رسایی
وفاداری نشد رسم زمانه | مکن با من توهرگز بی وفایی
سیه گشته دل پر دردم از غم | دهد روی تو برمن روشنایی
خیال روی تو اندر نمازم | مرا گردانده سوی پارسایی
در این فصل بهاران بلبل من | خوشست آواز او ، ای گل کجایی؟
امید و آرزویم شد فروزان | از آن روزی که با من آشنایی
حریم دل شده محراب رازم | منم از پیروان، تو رهنمایی
در این دنیا گریزان از نفاقم | محبت می کنم دور از ریایی
همه شاهان عالم بر در او | به پا کوبی کنند هر دم گدایی
رهایی یابم از گرداب مشکل | اگر باشی مرا مشکل گشایی
بجز آن دولت دیدار یارم | نباشد در دلم هرگز نوایی
خوش آن روزی که اندر وادی غم | دل هر عاشقی یابد رهایی
منم پیوستهٔ اقلیم خوبان | به خوبی بهر من دل می نمایی
لبم هر دم کند ورد و ثنایت | به امیدی که از این در درآیی

قدم زد «فائزه» بر آستانش
رسد بر من ازو لطف خدایی



صابر ابوهری[۲]

قطعات

تا نبینی جلوه های خویشتن | نور برق طور لا حاصل بود
از چراغ دیگران نوری مجو | آدمی از نور خود کامل بود.



۱ - استادیار گروه آموزشی فارسی، دانشکدهٔ دولتی مارگله F-7/4، اسلام‌آباد
۲ - جگادهری - هند.

قلب را از آرزو آباد دار   قالب بی آرزو مشت غبار
زندگی از آرزو باغ و بهار   زندگی بی آرزو یک خارزار

***

من نگویم از جهان بیگانه زی   متقی می باش یا رندانه زی
در جهان کیف وکم ای جان من   هرچه خواهی کن ولی مردانه زی

***

رهبر شود چون خود ذوق منزل   مشکل نباشد هرگز ره تو
هر زه بگردی در کوه و صحرا   از تو برون نیست منزل گه تو

***

هیچ باشد سیم و زر، لعل و گهر   کی ازین ها آدمی نامی بُوَد
ای فدای شادمانی ! گوش کن   آدمی از غم گرامی می شود

*

فضل الرحمن عظیمی

راولپندی

غزل

بحکمش چون بگردش چرخ نیلی فام می آید   ز قسمت ازچه رو بر لب شکایت خام می آید
بگیر ای دامن دل !گوهر شب تاب از چشمم   ترا این اشک گلگون از پی انعام می‌آید
مسلسل جام می در گردش آرد ساقی دوران   ولی صد حیف بر رندی که تشنه کام می آید
دمادم در جهان آرزو دارد تکاپویی   غزالِ دشتِ هستی را نه هیچ آرام می آید
دمی بشگفت گل،پژمرده شد آن تا دم دیگر   مرا افسوس بر این ناگهان انجام می آید

ببین دل را که تاحسنش رسیدن آرزو دارد
عظیمی! هر زمان این در خیال خام می‌آید

*

علی رضا رضایی

زحمت عاشقی

عاشقی زحمت است و درد سر دارد | غم و اندوه و بخیهٔ جگر دارد
خواب را نیست در دو چشم من راهی | یاد چشم تو هر دو دیده تر دارد
شوخی چشم و غمزه های نورس تو | فتنه های عجب به زیر سر دارد
مرد باید که رشتهٔ محبت خویش | از رگ جان و دل عزیز تر دارد
شاعرم ، آسمان هفتمم جای است | عاشقم ناله های من اثر دارد
خبر از حال آشنا ندارد غیر | عاشق از سوز عاشقی خبر دارد
خلق گویند روزگار مادر ماست | این چه مادر که زحمت پسر دارد
همه شب تا سپیده دم خیال رخت | از سر بام دیده ام گذر دارد
ای خوش آن کس که پیر مست صاحبدل | گاهگاهی به روی او نظر دارد
یاد آنشب که عاشقانه می گفتم | عاشقی زحمت است و درد سر دارد

دلدار

کمان

پیش ازآنکین قامت سرو از کمانآید برون | گاه گاهش کن کمان کز امتحان آید برون
تیر رخشان باش جانا بر هدف خود را رسان | بی هدف بی جا بود تیر از کمان آید برون
حرف دانایان شنو هم پند پیران چون کمان | کی توانی دیدتیری بی کمان آید برون
خوش‌نماباشدبه نرمی حرف گفتن هر زمان | حرف را برگشت ناید کز زبان آید برون
حسن مهرویان عالم آتش جاوید جان | خرمن هستی بسوزد کز نهان آید برون
ماه من در پرده باش از چشم این نامحرمان | ماه رخشان آن نباشد هر زمان آید برون
با تعمق با درایت گوش نه بر هر سخن | خوش بود یار جوانم نکته دان آید برون
مشعل علم و حقیقت جو به هر کنج جهان | تا به آن دم کز تنت روح و روان آید برون
خدمت خلق خدا کن با قد تیر وکمان | اندرین راه بس قدم زن تا که جان آیدبرون
مست شو از بادهٔ وحدت به هر جا هر زمان | خرقهٔ سالوس مکن در بر،که آن آید برون
شاد کن بالطف خوش دلهای پیر و هم جوان | کی شود علاج زخمی کز زبان آید برون

شبنم گرمای تابستانی «دلدار» گوش کن
خاک باش تا ذره ات از آسمان آید برون

*

مقصود جعفری

آتش فراق

ای جـان آرزو چـرا جـانم بسوختی / حرفی بـه مـن بگو کـه چسانم بسوختی

یک روز جـام وصـل نـدادی بـه تشنگان / از آتش فـراق روانـم بسوختی

اول کبـاب کـردی دل اندوهبـارمن / آخـر دل خـراب و تـوانـم بسوختی

آن آرزو کـه در دل خـونین مـن نـمود / از آتش نـظر بـه یک آنـم بسوختی

بسیـار دردهـای زمـانه مـرا بکُشت / ای دل چـرا تـو نـیز خـزانم بسوختی

این جـعفری کـه بـود گـل نـو بهار عشق

افسـوس کـاین بهـار جـوانم بسوختی

*

رضیه اکبر[1]

با که گویم

چنان نالم ازین زندگی
که لحظه ای قرار نگیرم
زیر سقف فلک
من دردم را با که گویم
این گره حزن و غم را پیش که بگشایم
آب دیدگانم چنان بارید
برکشتزار
که اشک هایم خشکید
در کاسهٔ چشمم
دوستان :
همدمی نیست درین دور و زمان
هوای گلزار محبت
از کدام جانب می وزد
تا پرواز کنم به سوی آن دیار

سبک بار شوم از غم ها
رفتم پیش دریا
که غمهای خود را با او بگویم
در وسعت موج ها
غم های زندگیم
غوطه می خورد
اما
صدای بازگشت ندارد
با مرگ آشتی کردم
مرگ بهترین دوست
غم هایم را پیش او گذاشتم
در گوریکی از گورستانها
این گنجینه غم و حزن ... مدفن منست !

*

۱ - استاد یار گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد.

شهباز خان گوندالزاده - نیویورک

دیده‌ی دل

گویی که بهاران طرف خانه روان است
با سنبل و نسرین همه جا مشک فشان است
این رشته ز تسبیح محبت شده حاصل
چون پیک بهار آمده این لُطف زمان است
در هر گذری در گذر از کینه و نفرت
منظور بزرگان کهن نیز برآن است
گر پاک کنی دیده ی دل را و ببینی
شادان شوی آن لحظه که این عید همان است
چون غنچه گر از بستر خود چهره گشایی
بینی همه جا بوسه ی دیدار عیان است
این روشنی عید سعیده شده پیدا
گر سفره‌ی هفت سین تو رنگین کمان است
«شهباز خان» ز خدا خواه تو شادی وسعادت
به هرگوشهٔ دنیا که در آن همزبان هموطنان است

*****

گزارش
و
پژوهش

پرفسور شبیر افضل درگذشت

آقای پرفسور شبیر افضل اغلب به کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان می آمد و در جلسات ماهانهٔ انجمن فارسی که در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تشکیل می شود شرکت می‌جست و در سمینارها به مناسبت موضوع پیشنهاد شده سخنرانی می‌کرد. از سخنان و گفت و گوهای او متوجه شدم که در موضوع « دکتر علی شریعتی و شهید مرتضی مطهری » تحقیق می کند و برای دریافت درجهٔد دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب نام نویسی کرده است. در ماه دسامبر ۲۰۰۲م او را دیدم که می گفت : به تازگی در لاهور در خوابگاه دانشجویان محوطهٔ دانشگاه پنجاب اطاق گرفته است. از طرف دیگر شنیدم که اخیراً بازنشسته هم شده است و از این لحاظ بسیار خوشحال بود و می‌گفت : «آقای دکتر تسبیحی ! من بهتر می توانم درس بخوانم و بنویسم و مقاله بخوانم و انشاء الله در مدت معین که دانشگاه پنجاب تعیین کرده است ، درجهٔ دکتری خود را در موضوع «دکتر شریعتی و شهید مرتضی مطهری » می گیرم و از شما می خواهم که منابع فارسی بسیار در اختیار من بگذارید. به این ترتیب ارتباط معنوی و روحانی ما برقرار بود. هرگاه به مرکز تحقیقات می آمد، با آقای سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن فارسی ملاقات می‌کرد و دربارهٔ سخنرانی خود در انجمن فارسی با او گفت و گو می کرد، در کتابخانهٔ گنج بخش در اطاق مطالعه می نشست و کار نوشتن را آغاز می کرد. این برنامه برای یک هفته قطع شد. و من دیگر او را ندیدم، تا اینکه در روزنامه ها خواندیم که پرفسور شبیر افضل استاد زبان فارسی در دانشکده .:ولتی ستلائیت تاؤن درگذشت و او را در گورستان دهکدهٔ خودش به خاک سپردند. اناللہ و انااليه راجعون رحمة الله عليه رحمة واسعةً . همه می گویند مرحوم شبیر افضل مردی دانا و خوش اخلاق و مسلمان بود.

سید مرتضی موسوی

گزارش سمینارهای علمی و جلسات ادبی انجمن فارسی -اسلام‌آباد

انجمن فارسی برای آشنایی هرچه بیشتر استادان،دانشجویان و علاقه مندان زبان و ادبیات فارسی در سومین هفتهٔ هر ماه بعد از ظهر روزهای یکشنبه در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سمینارهای علمی و جلسات ادبی برگزار می کند. چگونگی تشکیل مجالس علمی طی ماه های اخیر بطور مختصر در زیر تبیین می شود.

برگزاری جلسه انجمن فارسی اسلام آباد دربارهٔ
جنبه های ادبی و سبک شعر فارسی علامه اقبال

ساعت ۳ بعد از ظهر روزیکشنبه ۲۶ آبان ۱۳۸۱ هـ ش برابر با ۱۱ ماه مبارک رمضان و ۱۷ نوامبر ۲۰۰۲م سمیناری علمی پیرامون «جنبه های ادبی و سبک شعر فارسی علامه اقبال» به مناسبت سال اقبال و تقارن بایکصد و بیست و پنجمین سالگرد ولادت شاعر متفکر شرق ، باحضور جمعی کثیر از محققان سخنوران ، شاعران ، استادان، معلمان و دانشجویان دانشگاهها و دیگر طبقات مردم علاقه مند به زبان و ادب فارسی و فرهنگ و معارف اسلامی در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری انجمن فارسی اسلام آباد برگزارگردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند ازکلام الله مجید توسط آقای دکتر خان استاد علوم اسلامی دانشکده اسلام آباد آغاز شد. آنگاه خانم سمن عزیز معلم انگلیسی مرکز آموزش فیصل نعت رسول اکرم «ص» سروده معروف مولانا عبدالرحمن جامی و آقای دکتر تسبیحی کتابدار مرکز و شاعر و نویسنده معاصر،

ابیاتی چند از مثنوی مولانا را با آهنگ ویژه ای عرضه داشتند.

سخنرانان ومقاله خوانان این سمینار علمی شامل پژوهشگران و محققان ایرانی و پاکستانی از جمله خانم تهذیب زیدی،آقای سید مرتضی موسوی (سرپرست انجمن)، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و دانشمند ارجمند جناب حجة الاسلام آقای شریعتی سبزواری سردبیر محترم مجله معارف اسلامی و میهمان ایرانی از قم بودند. در قسمت دوم برنامه که اختصاص به قرائت شعر داشت، فارسیگویان و سخنوران اردو زبان سروده های خود را دربارهٔ موضوع جلسه، نعت و دیگر مضامین مربوط عرضه داشتند. شاعران شرکت کننده عبارت بودند از خانم کوثر ثمرین (که در ضمن مجری برنامه هم بود)، خانم سمن عزیز ، خانم عظمی عظیمی ، خانم سنبل ، خانم ماه بیله خاور ، آقایان م.م.بهتی، علی یاسر، کاشف، قمر رعینی ، فضل الهی بهار ، فضل الرحمن عظیمی و دکتر تسبیحی «رها».

خانم تهذیب زیدی از دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام‌آباد پیرامون سبک شعر اقبال و افکار بدیع که در شعر وی به چشم می خورد، مطالبی را به سمع حضار رساند . آقای سید مرتضی موسوی در مقالهٔ خود دربارهٔ بازتاب سبکهای خراسانی ، عراقی و هندی در شعر فارسی اقبال بحث پژوهشی نموده، نتیجه گرفت که سبک شعر فارسی اقبال سبک ویژه و منفرد خود اوست که از لحاظ مختصات و خصیصه ها می توان آن را نزدیک به سبک عراقی و سبک دوره بازگشت قلمداد نمود. او باآوردن نمونه هایی متعدد از اشعار شاعران متقدم ومتوسط و متاخر پهنای مطالعهٔ شخصی اقبال در شعر و ادب فارسی را تمجید و بیان نمود ، با وصف اینکه تحصیلات عالیهٔ وی بیشتر در رشته فلسفه، زبان عربی و انگلیسی بوده است او در شعر فارسی تا این حد چیره دست بوده است. همچنین او افکار ابتکاری اقبال را در شعر فارسی ستوده همراه با مثالهایی آن را تبیین نمود. آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری مقاله‌ای دربارهٔ مضمون آفرینی وگونه گونی مضامین در سبک شعری محمد اقبال عرضه داشت و نتیجه

گرفت که هنر اقبال در سرودن اشعاری تا بدین اندازه گونه گون یکی از ویژگیهای بارز سبک اشعار فارسی او محسوب می‌شود. حجة الاسلام آقای شریعتی سبزواری نقش بارز علامه اقبال را در بیداری مسلمانان، تنویر افکار و احیای فکر دینی از دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری تبیین نمودند و در زمینه همین موضوع ابیاتی منتخب از اقبال را شاهد مثال آوردند که مورد حسن توجه حضار قرار گرفت . آقای دکتر بیگدلی از یکایک مقاله خوانان ، سخنرانان و همچنین سخنورانی که برای قسمت دوم برنامه جهت عرضه سروده ها ابراز علاقه نموده بودند، صمیمانه سپاسگزاری نموده ابراز داشتند که انجمن فارسی و مرکز تحقیقات طی دو سال اخیر با برگزاری مرتب چنین اجلاسیه های علمی وظیفه خود را نسبت به ترویج زبان و ادب فارسی ادا می‌کند و علاقه مندی شرکت کنندگان و حضار ارجمند نیز ان شاء الله مشوق مسئولان و دست اندرکاران مرکز و انجمن خواهد بود و امید است در ماهها و سالهای آینده نیز همین گونه چنین برنامه هایی رو به توسعه بوده پر بارتر و با شکوهتر از قبل برگزار گردد. غیر از سخنان فارسی پیرامون موضوع ، آقای دکتر بیگدلی مطالبی دلنشین دربارهٔ اقبال و مضامین اشعار او به زبان اردو هم عرضه داشتند که توجه شرکت کنندگان را به خود معطوف داشت. سپس در قسمت دوم برنامه شاعران نامبرده در موضوعات مختلف بویژه نعت ، منقبت ، اقبالدوستی سروده هایی را به زبانهای فارسی ، اردو و سرائیکی عرضه داشتند و از طرف حضار سمینار مورد تشویق و تمجید قرار گرفتند . تعداد زیادی از شهروندان اسلام آباد و راولپندی از جمله استادان و دانشجویان دانشگاه ها در سمینار علمی حضور پیدا کردند و مجدداً پیشنهاد کردند که غیر از اجلاسیه علمی انجمن در تالار مرکز، در نقاط مختلف راولپندی و اسلام‌آباد در تالارهای مدارس و دبیرستانها، چنین سمینارهای علمی برگزار شود تا علاقه مندان بیشتری بتوانند در آنها شرکت نموده موجب ترویج زبان فارسی و دانش اسلامی آنان شود.

خبرنگاران صدا وسیمای ج.ا.ایران مرکز اسلام آباد نیز از قسمتهای منتخب برنامه جهت ارسال به ایران فیلمبرداری و گزارش تهیه کردند . این سمینار هنگام

افطار در ساعت ۵$\frac{1}{4}$ بعد از ظهر پایان یافت و آنگاه از جمع کثیر شرکت کنندگان پذیرایی افطاری و شام به عمل آمد.

گزارش برگزاری جلسهٔ انجمن فارسی اسلام آباد دربارهٔ «جایگاه زبان و ادب فارسی در حیات فرهنگی پاکستان »

ساعت ۳$\frac{1}{4}$ بعد از ظهر روزیکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۸۱ هش برابر با ۱۵ دسامبر ۲۰۰۲م اجلاسیهٔ علمی پیرامون «جایگاه زبان و ادب فارسی در حیات فرهنگی پاکستان» در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری انجمن فارسی اسلام آباد برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر تسبیحی آغاز شد. آنگاه خانم سمن عزیز نعت رسول مقبول «ص» سرودهٔ شیخ اجل سعدی را با آهنگ ویژهٔ نعت خوانی عرضه داشت. آنگاه ابیاتی منتخب دربارهٔ جبر و قدر از مثنوی مولانا توسط دکتر تسبیحی قرائت گردید. سخنرانان و مقاله نویسان این سمینار علمی شامل پژوهشگران و صاحبنظران ایرانی و پاکستانی از جمله آقایان پرفسور نفیس خوارزمی ، سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن، محمد یونس سیتهی وزیر سابق امور مطبوعاتی در سفارت پاکستان در تهران ، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و آقای دکتر محمد مهدی توسلی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بودند.

در قسمت دوم برنامه که به قرائت شعر فارسی و اردو پیرامون موضوع روز یا مقام و منزلت فارسی در پاکستان و روابط برادرانه و حسن همجواری و سروده های دیگر بوده ، سخنوران شرکت کننده عبارت بودند از آقایان انجم خلیق ، اطهر عارفی، عبدالرحمن کاشف ، تنویر قادری، م.م.بهتی ، ظهور نقی ، قمر رعینی ، فضل الرحمن عظیمی ، دکتر محمد حسین تسبیحی ، محمد یونس سیتهی و خانم سمن عزیزکه در عین حال مجری برنامه هم بود ؛

آقای سید مرتضی موسوی در مقالهٔ خود عواملی را برشمرد که موجب نفوذ عمیق زبان و ادب فارسی در کلیهٔ شیون زندگانی مردم پاکستان طی هزار سال اخیر گردید. در این رهگذر نقش مبلغان ، متصوفان، حکمرانان ، امراء ، ادیبان و سخنوران را تبیین نموده، و از بازتاب زبان و ادب فارسی در فرهنگ، معماری ، هنر ، زبان و ادبیات اردو و سایر زبانهای پاکستانی با آوردن شواهد منظوم و منثور از فارسیگویان شبه قاره، اساتید سخن ایرانی و اردو سرایان نامدار سخن گفت . آقایان محمد یونس سیتهی و پرفسور نفیس خوارزمی مظاهر مشترکات فرهنگی ایران و پاکستان در صحنه های مختلف زندگانی را که بنحو شایسته ای در زبان و ادب اردو متجلی گردیده ، یاد آور گردیدند . آقای سیتهی مؤلّف کتاب نوای رومی، که حاوی منتخباتی از ترجمهٔ منظوم مثنوی مولانا به اردو است و همزمان با بثمر رسیدن انقلاب اسلامی ایران در سفارت پاکستان در تهران مأموریت داشت ، در همین زمینه خاطرات شیرین خود را از اقامت خود در ایران بیان کرد. آقای دکتر رضا مصطفوی نفوذ زبان و ادب فارسی را در اصناف مختلف شعر و ادب اردو با ارایهٔ امثلهٔ مختلف تبیین نمود و مردم دو کشور ایران و پاکستان را به عنوان « یک جان در دو قالب » قلمداد کرد. آقای دکتر محمد مهدی توسلی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که هفتهٔ قبل مسئولیت کنونی را بعهده گرفته اند ، از احساسات صمیمانهٔ سخنرانان مختلف پیرامون مأموریت قبلی و دوم خود ، سپاسگزاری نموده ، تأسیس «پژوهشکدهٔ مطالعات شبه قاره» در دانشگاه سیستان و بلوچستان در شهر زاهدان را ، گامی مهم در راه ایجاد مناسبات نزدیکتر میان مراکز علمی و دانشگاهی دو کشور قلمداد کردند . وی دربارهٔ موضوع روز جلسهٔ علمی ، با اشاره به یکی از خطابه های قائداعظم، فرمودهٔ مؤسس پاکستان را اقتباس و تفسیر نمود که یکی از اهداف اصلی تأسیس پاکستان حفظ و حراست میراث فرهنگی اسلامی مردم مسلمان این سامان بوده است. آقای دکتر توسلی از فعالیتهای انجمن فارسی که باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جلسات علمی فرهنگی را همه ماهه بطور مرتب از سال ۱۳۷۹ هش باین طرف

برگزار می نماید، بگرمی استقبال نمود و خاطرنشان ساخت که این آرزوی دیرینهٔ وی بوده که بهمت آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر سابق که اخیراً در پایان مأموریت به ایران مراجعت کرده اند و تلاش عاشقانهٔ آقای سید مرتضی موسوی رئیس وقت انجمن فارسی و حمایت و تشویق رایزن محترم وقت ، صورت تحقق گرفته است .

سپس در قسمت دوم برنامه شاعران و سخنوران نامبرده حاضر در سمینار به بزرگداشت از مقام و منزلت زبان و ادب فارسی ، مناسبات حسن همجواری و در زمینهٔ نعت و منقبت، سروده های خود را عرضه داشتند که بسیار مورد تحسین و تمجید حضار می باشد، که مرکب از استادان و شاگردان دانشگاه‌ها و دانشکده ها ، ادیبان و نویسندگان و طبقات مختلف مردم علاقه مند به میراث مشترک فرهنگی می باشد. این سمینار علمی در ساعت ۶ بعد از ظهر به پایان رسید و آنگاه از کلیهٔ شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

گزارش برگزاری جلسهٔ انجمن فارسی اسلام آباد دربارهٔ «سهم تراجم آثار فارسی و اردو در تنویر افکار»

ساعت ۳ بعد از ظهر روزیکشنبه ۲۹ دی ۱۳۸۱ هش برابر با ۱۹ ژانویه ۲۰۰۳م اجلاسیهٔ علمی پیرامون «سهم تراجم آثار فارسی و اردو در تنویر افکار» در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری انجمن فارسی اسلام آباد برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر تسبیحی آغاز شد. آنگاه خانم سمن عزیز نعت رسول مقبول «ص» سرودهٔ جان محمد قدسی مشهدی را باآهنگ ویژه نعت خوانی عرضه داشت . آنگاه ابیاتی منتخب از مثنوی مولانا توسط آقای دکتر محمد حسین تسبیحی قرائت گردید. سخنرانان و مقاله نویسان این سمینار علمی شامل محققان و پژوهشگران ایرانی و پاکستانی از جمله آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری استاد دانشگاه و رایزن

فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی ، پرفسور سید افسر علیشاه استاد علوم اسلامی دانشگاه کشاورزی راولپندی ، آقای خان ویز و خانم تهذیب زیدی بودند.

در قسمت دوم برنامه که به قرائت شعر فارسی و اردو پیرامون موضوع روز یا مقام فارسی در پاکستان و منزلت اردو در ایران ، نعت و منقبت و تغزل بوده ، سخنوران شرکت کننده عبارت بودند از اطهر عارفی، م.م.بهتی رازی ، عابد حسن ، آصف نواز، عابد نسیم ، ظفر اقبال ، سمن عزیز ، فضل الرحمن عظیمی ، دکتر محمد حسین تسبیحی رها، ظفر اکبر آبادی و خانم کوثر ثمرین که در عین حال مجری برنامه هم بود.

آقای سید مرتضی موسوی در ضمن بررسی تراجم آثار علمی و ادبی و تاریخی طی هزار و چهار صد سال اخیر در شبه قاره ، آسیای غربی و میانه ادوار سه گانه را تبیین نمود. در دوره اول آثار سانسکریت به فارسی و عربی ترجمه گردید نظیر پنج تنتره که بالاخره به صورت کلیله و دمنه در اختیار محافل ادبی است. در دوره دوم آثار عربی در موضوعات مختلف از عربی به فارسی برگردانده شده نظیر ترجمهٔ تاریخ الامم و ملوک نگاشتهٔ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری توسط ابو علی محمد بلعمی از عربی به فارسی در ۳۵۲ هق انجام گرفت ، دوره سوم در قرن چهاردهم هجری برابر با قرن بیستم میلادی که دهها کتاب نوشته شده به اردو و انگلیسی در شبه قاره مانند شعر العجم مولانا شبلی ، حیات سعدی مولانا حالی ، آثار اردو و انگلیسی اقبال، آثار اردوی مولانا مودودی توسط فخر داعی گیلانی،استاد سید غلام رضا سعیدی ، احمد آرام، محمد بقایی ماکان و خانم شهیندخت صفیاری مقدم به فارسی برگردانده شد و در ایران منتشر گردید. آقای پرفسور افسر علی شاه نویسنده کتاب « شیر خدا» به انگلیسی، عقب نمای ترویج زبان و ادب فارسی در شبه قاره را تبیین نموده، اهمیت تراجم آثار فارسی و اردو را یاد آور گردید و در این رهگذر وی نقش اقبال را نیز ستود. آقای خان ویز و خانم تهذیب زیدی مناسبات بسیار صمیمانه موجود میان ایران و پاکستان را مورد تمجید قرار داده سهم همزبانی مردم دو

کشور را در تشئید بیش از پیش علایق عنوان کردند. آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی ج.ا. ایران در ضمن خطابهٔ ریاست نخست از برگزاری مرتب سمینار های علمی توسط انجمن فارسی با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تقدیر شایانی بعمل آورد. آنگاه در ضمن تبیین اشتراکات لغوی میان فارسی واردو یکی از ابیات اردوی غالب دهلوی را مثال زدکه در آن تنها یک فعل بر طبق اردو آمده و بقیه تمام لغات فارسی الاصل و در عین حال به اردو بکار می رود. آقای دکتر مصطفوی تراجم آثار ادبی و علمی فارسی باردو را بر شمرد و در این رهگذر نفوذافکار سعدی ، حافظ، مولانا و سایر سخنوران ایرانی و همچنین آثار اقبال به فارسی و اردو را یاد آور گردید.

سپس در قسمت دوم برنامهٔ شاعران نامبرده در موضوعات مختلف سروده هایی را به فارسی و اردو عرضه داشتند و از طرف حضار سمینار مورد تشویق و تمجید قرار گرفتند . تعداد زیادی از فارسی دوستان اسلام آباد و راولپندی از جمله استادان و دانشجویان دانشگاه زبانهای نوین ، دانشگاه‌آزاد علامه اقبال ، دانشگاه بین المللی اسلامی در سمینار علمی حضور پیدا کردند . نظر به علاقه مندی اعضای ارشد انجمن فارسی نسخه هایی از آخرین شماره فصلنامهٔ دانش میان آنها توزیع گردید.

خبرنگاران صدا وسیمای ج.ا.ایران مرکز اسلام آباد نیز از قسمتهای منتخب برنامه جهت ارسال به ایران فیلمبرداری و گزارش تهیه کردند. این سمینار علمی در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر به پایان رسید و آن گاه ازکلیه شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.



دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۹)

۱۴۳ -مجموعهٔ سخنرانی های نخستین سمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره (جلد دوم)

مجموعهٔ
سخنرانیهای نخستین سمینار
پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره



تألیف : گروه مؤلفان و نویسندگان ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام‌آباد، ناشر : ۱ - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۲ - مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی، تهران، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۳م. شمارگان (تعداد): ۱۰۰۰ جلد، ۱۲ + ۲۴۴ ص . بها با کاغذ مرغوب و جلد خوب و چاپ ممتاز (در هنگام چاپ): ۱۵۰ روپیه. صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر (۸ ص)، سخن مدیر(الف - ج)، فهرست مطالب : نگاهی بر تاریخچهٔ زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره : دکتر ساجد الله تفهیمی ، ترجمهٔ به فارسی و پیشگفتار دکتر علی محمد مؤذنی ، (ص ۱ - ۶۸)، سهم فارسی در تشکیل اردو (دکتر محمد صدیق خان شبلی)،(ص ۶۹ - ۹۹)، داستان سرایی در شبه قاره : دکتر طاهره صدیقی (ص ۹۶ - ۱۴۶)، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل : دکتر فرحت ناز (ص ۱۴۶ - ۱۵۷)، پیوندهای موجود درمیان دو زبان فارسی و بنگالی : دکتر کلثوم ابو البشر (ص ۱۵۸ - ۱۷۷)، اهمیت زبان فارسی در ترویج زبان اردو : دکتر کلیم سهسرامی (ص ۱۷۸- ۱۸۴)، خدمات دانشمندان شبه قاره به زبان و ادبیات فارسی : ابو موسی محمد عارف بالله (ص ۱۸۵ - ۲۰۱)،زبان فارسی و صوفیان شبه قاره : دکتر شمیم

محمود زیدی (ص ۲۰۲ - ۲۱۳)، ایران شناسی علامه اقبال : دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام)،(ص ۲۱۴ - ۲۲۵)، تأثیر زبان فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی : دکتر ام سلمی، ترجمهٔ انجم حمید، (ص ۲۲۶ - ۲۴۴). در سخن مدیر اینگونه آمده است : «اندیشهٔ تشکیل سمینار پیوستگی‌های فرهنگی‌ایران وکشورهای شبه‌قاره‌به وسیلهٔ مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مطرح بود و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که جزئی از پیکرهٔ علمی و سازمانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران است به سهم خود از اولیای با تدبیر وزارت جلیلهٔ متبوع خاصه از مقام عالی وزارت و معاونت گرامی امور بین الملل سپاسگزاری می کند که زمینهٔ همکاری‌های هرچه بیشتر ادارهٔ کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه و مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی و بین المللی را فراهم فرموده‌اند... امید است که خدمات خالصانهٔ عموم دست اندرکاران و مصلحان واقع بین و خیر اندیشی که برای دوام و قوام مناسبات حسنه وضروری درمیان ایران و ملل سرفراز منطقه همکاری می ورزند، در پیشگاه الّهی مأجور بماند».

۱۴۴ - شعرای اصفهانی شبه قاره :



تألیف : دکتر ساجد الله تفهیمی ، سخن مدیر : رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد،حروفچینی‌کامپیوتری: محمد عباس بلتستانی، اسلام‌آباد، چاپخانه : منزاپرنتنگ کارپوریشن، اسلام‌آباد ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۲ ه ش / ۱۴۱۴ ه ق / ۱۹۹۴م ، دستیار چاپ : ادیبه صالح (مرحومه) شمارگان (= تعداد): ۲۵۰ جلد، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، بها با کاغذ خوب و جلد زیبا و چاپ فریبا (در هنگام چاپ) ۲۰۰ روپیه . صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر (۸ ص)، سخن مدیر (ص الف - ج)، پیشگفتار مؤلف (ص ۱ - ۲)، مقدمه (ص ۳ - ۶)، دورهٔ پیش از تیموریان هند (ص ۷ - ۸)، دورهٔ تیموریه و بعد (ص ۸ - ۱۶۶)، فهرست الفبایی شعرا (جمعاً ۱۵۶ شاعر اصفهانی در شبه قاره بوده اند)،(ص ۱۶۷ - ۱۷۰)، فهرست اعلام

(ص ۱۷۱ - ۱۷۲)، فهرست اسامی اشخاص (ص ۱۷۳)، اسامی جای ها (ص ۱۷۳ - ۱۸۲)، منابع و مآخذ و مراجع (ص ۱۸۳)، در سخن مدیر اینگونه آمده است . «کتاب حاضر که به احوال گروهی معدود از سرایندگان اصفهانی شبه‌قاره متوجه است، همان طور که از مقدمهٔ مؤلف محترم دکتر ساجد الله تفهیمی استاد و مدیر دانشمند بخش فارسی دانشگاه کراچی بر می آید ، به یقین فتح بابی شمرده می شود که در حد مقالتی تفصیلی تنظیم و نوشته شده است . ایشان خود معترفند که اسامی متعدد دیگری نیز هست که نیاز به بررسی دارد و حتی در مورد همین گویندگان ذکر شده نیز هنوز تحقیقات استقصایی دیگری ضروری است. کاری که آقای دکتر تفهیمی آغاز کرده اند اقدام مفیدی برای تدوین جامع شرح حال و آثار شاعران پارسی گوی بخشهای مختلف ایران است که به شبه قاره آمده اند و بدون تردید در مقام خودموجب توسعهٔ روابط فرهنگی ایران و پاکستان و ممالک همجوار و ترویج زبان و ادب شیرین فارسی در این اقلیم انسان دوست و مهرپرور است.».

۱۴۵ - دو بیتی های تاجیکی ، سروده های تاجیکی در بدخشان و تخار



گرد آوری : دکتر عنایت الله شهرانی ، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، حروف چینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد ، چاپخانه: منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام‌آباد، ۱۰ + ۱۶۴ ص، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۳ ه ش / ۱۴۱۴ ه ق / ۱۹۹۴م. ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد ، بها باکاغذ مرغوب و جلد خوب وتجلیدمناسب (در هنگام چاپ): ۱۵۰ روپیه . صفحات آغاز و عنوان وشناسنامهٔ کتاب و صفحهٔناشر (۱۰ ص)،اهدای کتاب(ص ۱ -۲)،سخن مدیر(ص ۳-۴)، پیش گفتار (ص ۵ - ۷)، مقدمه (۸ - ۱۵)، دو بیتی های تاجیکی (ص ۱۷ - ۱۳۸)، بخش تعلیقات (سرودی چند از بدخشان و تخار) (ص ۱۳۹ - ۱۴۴)، فرهنگ لغات (=

لغتنامه) (ص ۱۴۵ - ۱۵۵)، فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱۵۵). در سخن مدیر اینگونه آمده است : «این کتاب با اینکه جزوۀ کوچکی بیش نیست و در برابر بحر عظیمی از سروده ها و تصنیف های عامیانۀ شیرینی که در هرکجای ایران بزرگ موجود است به برکه یی می ماند با این همه در اساس و معنی ، مطالب عمده ای را در خود دارد و همانگونه که آقای دکتر عنایت الله شهرانی توضیح داده اند ، ترانه های خوش و دلبستگی های تاریخی است که از دل های ساکنان این خطۀ پهناور برخاسته و ساده ترین و بی پیرایه ترین عواطف و احساسات و ذوقیات توده های ساکن را به نمایش داده است.» آقای دکتر عنایت الله شهرانی در پیش گفتار خود نگاشته اند .« اکثر دوبیتی‌های تاجیکی که در این کتاب مطالعه می فرمایید و تعداد آنها به یک هزار بالغ می‌گردد به نام فُلک های کوهسار : (فرهنگ عامیانۀ کوهستان) در سال ۱۳۵۲ هـ ش در مجلۀ وزین آریانا در چهار شماره به طبع رسید ... نیز دو مضمون دیگر از این دو بیتی های تاجیکی در دو شمارۀ ایران نامه به سال ۱۳۷۰ هـ ش در آمریکا نشر گردید. این دوبیتی ها کوشش شایسته یی برای شناسایی گسترش فرهنگ و زبان تاجیک است».

۱۴۶ - شاه همدان ، میر سید علی همدانی (۷۱۴ - ۷۸۶ هـ ق)

شاه همدان، میرسید علی همدانی

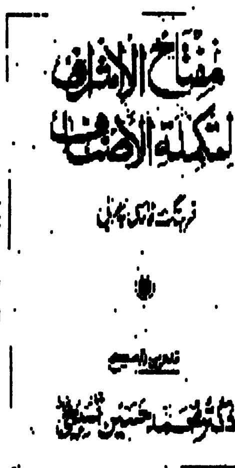
(۷۱۴-۷۸۶ هـ ق)



متن انگلیسی نوشتۀ دکتر سید آغا حسین همدانی (مرحوم)،ترجمه و تعلیق : دکتر محمد ریاض خان (مرحوم)، سخن مدیر : محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، حروفچینی کامپیوتری: محمد عباس بلتستانی ، اسلام آباد، ویرایش : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۴ هـ ش / ۱۴۱۶ هـ ق / ۱۹۹۰م، شمارگان (تعداد) : ۵۰۰ جلد، بها با کاغذ خوب و جلد مرغوب و چاپ ممتاز (در هنگام چاپ)، ۱۰۰ روپیه ، صفحات آغاز و عنوان و شناسنامۀ کتاب وتمثال میرسید علی همدانی و صفحۀ ناشر و صفحۀ اهدایی (۱۶ ص)، سخن مدیر (۲ ص)، سخن مترجم (ص ۱ - ۲)، پیشگفتار

از مورخ نامور استاد شیخ عبدالرشید (ص ۳ - ۴)، دیباچهٔ مولف بر ترجمهٔ فارسی (۵-۶)، چگونگی ورود اسلام به کشمیر (ص ۷ - ۱۰)، شیوهٔ زندگی و محیط میر سید علی (ص ۱۱ - ۱۶)، فلسفهٔ اخلاق میر سید علی همدانی (۱۷ - ۲۶)، فلسفهٔ سیاسی میر سید علی (ص ۲۷ - ۳۶)، آثار عربی و فارسی میر سید علی (ص ۳۷ - ۴۹)، نفوذ سید علی همدانی در اسلامی ساختن جامعه و اجرای شرع (ص ۵۰ - ۵۷)، ضمیمهٔ الف : آداب احتساب (ص ۵۸ - ۶۰)، ضمیمهٔ (ب): متن رسالهٔ ده قاعده (ص ۶۱ - ۶۴)، ضمیمهٔ ج : متن ۱۴۳ بند رسالهٔ منهاج العارفین (ص ۶۵ - ۶۹)،پی نوشت ها (ص ۷۰ - ۷۶)، فهرست اعلام (اشخاص ، امکنه)، (ص ۷۹ - ۸۴)، فهرست منابع (ص ۸۵ - ۸۹)، در سخن مدیر اینگونه آمده است:« آنچه پیش روی دارید ترجمهٔ رسالهٔ فوق لیسانس تخصّصی جناب آقای دکتر سید آقا حسین همدانی دربارهٔ زندگی و شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (ره) است که توسط مرحوم دکتر محمد ریاض خان به فارسی برگردانده شده و علی رغم اختصارش بسیار مفید و ارزشمند می باشد... امید است این اثر نیز در جامعهٔ اسلامی مؤثرافتد و به خصوص برای محققان و فضلای گرانقدر مفید واقع شود...

۱۴۷ - مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (= فرهنگ فارسی - عربی)



تصحیح و تدوین : دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، خوشنویسان (= کاتبان) : آقای انجم از گجرانواله ، آقای احمد خوشنویس (گجرات) ، آقای سید عبدالله بت ، آقای محمد اکرم (اسلام آباد) ، چاپخانه : امپریشن پرنترز، اسلام آباد (اسرار الرحمن بخاری)،تاریخ چاپ وانتشار:۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۳م. ناشران : ۱ - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (گنجینهٔ فرهنگ و لغت نامه ها)، ۲ - انتشارت عتیق ، اسلام آباد، پاکستان ، بها با کاغذ خوب وتجلید رنگین و محکم وچاپ عکسی ۹۰۰ روپیه.

شمارگان (تعداد) : ۱۰۰۰ جلد. صفحات آغاز و صفحهٔ عنوان و صفحهٔ ناشر و شناسنامهٔ

کتاب و نمونه های خطی (الف - د)، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ر - ض)، مقدمهٔ مصحح و مدون (ص ط - ع)، مختصات رسم الخط و چند نکتهٔ دستوری در الفاظ و ترکیبات تکملة الاصناف بر حسب حروف الفبایی (ص ف - گ ، ۱ - ۷)، اشارات و نشانه های اختصاری مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (ص ۸)، متن مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (ص ۵ - ۶۴۸)، فهارس هفتگانهٔ تکملة الاصناف (ص ۶۴۹ - ۷۸۳)، فهرست آیات قرآن کریم (ص ۶۴۹ - ۶۶۷)، فهرست احادیث (ص ۶۶۸ - ۶۸۱)، فهرست اقاویل (ص ۶۸۲ - ۶۸۸)، فهرست ضرب الامثال (ص ۶۸۹ - ۶۹۲)، فهرست کتاب ها (ص ۶۹۳ - ۶۹۴)، فهرست نام‌های اشخاص و قبیله ها و نسبت ها و کنیه ها (ص ۶۹۵ - ۷۲۱)، فهرست نام جای ها (ص ۷۲۲ - ۷۳۴)، فهرست اشعار عربی بر حسب حروف قوافی و حرف روی ، ۷۸۲ بیت عربی فقط (ص ۷۳۵ - ۷۸۳)، قطعهٔ ماده تاریخ چاپ و نشر مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (ص ۷۸۶). در مقدمهٔ مصحح و مدون کتاب اینگونه آمده است:« چون این نسخه اهمیت و ارزش زبان شناسی و لغوی خاصهٔ لغات و ترکیبات فارسی دارد، از طرف ادارهٔ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به صورت چاپ عکسی یا افست با مقدمه یی ممتع و تحقیقی به قلم مدیر اسبق (جناب آقای اکبر ثبوت) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نشر یافته است. اصل متن نسخه بر حسب باب تقسیم بندی شده و به تعداد حروف الفبای عربی « ۲۸ باب » دارد و هر باب بر اساس حروف آخر هر کلمه مدون شده است . بنابر این می‌توان این نسخه را « فرهنگ عربی به فارسی » نامید، اگرچه روی جلد آن « تکملة الاصناف الاربعة » نوشته شده است . مصنف دانشمند و استاد ارجمند این فرهنگ مهم « علی بن محمد بن طاهر الکرمینی » در اوایل قرن هفتم هجری قمری می‌زیسته است.از قرار تحقیق زادگاه مصنف ، روستای « کرمین » در ماوراء النهر بوده است . تقریباً شصت در صد لغات این فرهنگ عربی و چهل در صد فارسی است و حدود بیست هزار لغت فارسی دارد. نیمی از این لغات فارسی در دیگر فرهنگ های موجود خطی یا چاپی یافته نمی شود و اگر یافته شود ، رنگ و صبغه و معنی جداگانه دارد... این نسخهٔ ارزنده از لحاظ رسم الخط و طرز نگارش و روش کتابت و املای کلمات و نشانه گذاری و اختصارات به کار برده شده در زیر و جلو و کنار و روی حروف و لغات ، مختصاتی دارد که نشان می دهد، متن بسیار مهم و کهنهٔ فارسی نو یافته ای است و متن

اصلی آن باید با حروف کامپیوتری زیبای فارسی طبع و نشر گردد.»

۱۴۸ - نقد شعر فارسی در پاکستان و هند :

تألیف دکتر ظهور الدین احمد ، سخن مدیر : محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، حروفچینی کامپیوتری : محمد عباس بلتستانی ، اسلام‌آباد، چاپخانه :ایس.تی.پرنترز، راولپندی ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۴ ه‍ ش / ۱۴۱۵ ه‍ ق / ۱۹۹۵م. شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد ،
ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۶ + ۱۳۴ ص . بها با کاغذ مرغوب و تجلید خوب و چاپ ممتاز (در هنگام چاپ) : ۱۰۰ روپیه. صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و فهرست مطالب (۱۰ ص)، سخن مدیر(الف -ج)، پیشگفتار (ص د)، باب اول : نقد و اهمیت آن ، اقسام نقد (ص ۱)، باب دوم : نهضت های نوین در شعر فارسی (ص ۷)، باب سوم : مآخذ اساسی نقد در شبه قاره (ص ۱۱)، باب چهارم : تذکره ها (ص ۱۸)، باب پنجم : نظرات شعرا دربارهٔ اشعار خود (ص ۴۵)، باب ششم : نظرات شعرا دربارهٔ شعر (ص ۵۲)، باب هفتم : نقادان سخن (ص ۵۹)، (امیرخسرو، ظهیر الدین بابر، ابو الفضل علامی، حکیم ابو الفتح گیلانی ، جهانگیر ، میرزا جلالای طباطبایی، سراج الدین علی خان آرزو ، وارسته سیالکوتی ، غلام علی آزاد بلگرامی ، امام بخش صهبایی ، غالب ، اصغر علی روحی ، حالی، شبلی نعمانی ، محمد حسین آزاد، عبد الرحمان دهلوی ، حافظ محمود شیرانی ، علامه اقبال ، سید عبدالله ، اکرام الحق ، وحید قریشی ، عبدالحمید یزدانی ، محمد عبدالغنی ، سید عابد علی عابد ، انعام الحق کوثر ، میرزا مقبول بیگ بدخشانی ، دکتر سدارنگانی، سید امداد امام اثر ، صباح الدین عبدالرحمن ، اقبال حسین ، دکتر یوسف حسین ، دکتر سمیع الدین احمد، نور الحسن انصاری ، سجاد ظهیر ، باب هشتم : نقد اختصاصی ، نقد خسرو ، نقد غالب ، نقد اقبال ، نقد بیدل ، فهرست اشخاص(ص ۱۱۹) ، فهرست امکنه (ص ۱۲۸)، فهرست منابع، (ص ۱۳۰) فهرست انتشارات مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان(ص۱۳۵)،



در سخن مدیر اینگونه آمده است : « تاریخ ادبیات گواهی می دهد که نقادان نقش اساسی در حفظ اصالت و حد و مرز ادب داشته اند ، و هر کدام به سهم خویش به تلألؤ زبان و ادب فارسی در این سرزمین افزوده‌اند ... نوشتهٔ حاضر به رغم کوتاهیش ، اثر گران سنگی از دکتر ظهور الدین احمد است که خود از پاسداران لایق و شایستهٔ ادب فارسی و اردو در شبه قاره محسوب می گردد... نقادان ادب ، مانند: مسعود سعد سلمان تا امیر خسرو ، غالب و اقبال و ... همه و همه مرزبانان ادب فارسی در شبه قاره بوده و هستند و آثار آنان گویای روابط عمیق فرهنگی و سابقهٔ گستردهٔ تاریخی مردم ایران و شبه قاره (پاکستان و هند) می باشد.».

۱۴۹ - خلاصة المناقب (در مناقب میر سید علی همدانی)

خلاصة المناقب

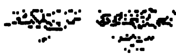


تألیف نور الدین جعفر بدخشی ، به تصحیح : دکتر سیده اشرف ظفر ، سخن مدیر : علی ذوعلم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد. چاپخانه : وجیهه پرنترز ، راولپندی ، تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۷۴ هـ ش / ۱۴۱۶ هـ ق / ۱۹۹۵م . یک - چهار ، الف - لد + ۳۵۴ ص. بها با تجلید خوب و کاغذ مرغوب و چاپ ممتاز (در هنگام چاپ): ۳۵۰ روپیه . صفحات عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر و اهدایی و فهرست مطالب (۱۲ صفحه) ، سخن مدیر (ص یک - چهار) ، پیشگفتار (ص الف - لد (= ۱ - ۳۴)، خلاصة المناقب (ص ۱)، ذکر افتتاح الکتاب (ص ۷)، ذکر نسبه و شرف حسبه قدس الله (ص ۱۱)، خواجوی کرمانی فرماید (ص ۲۴۹)، من کلام شیخ الشیوخ فرید الدین عطار (ص ۲۶)، من کلام شیخ مصلح الدین سعدی (ص ۲۹۹)، ذکر نسبه (ص ۳۴۹)، ذکر حجه و فخر ضجه (ص۲۶۲)، ذکر ابتلائه و سبب جلائه (ص ۲۶۶)، ذکر خاتمة عمره (ص ۲۷۱)، فی اظهار الحزن علی رحلة حضرت سیادت قدس الله سره (ص ۳۰۵)، مناجات (ص ۳۰۶)، فهرست ها (ص ۳۰۹)، نام اشخاص (ص ۳۱۱)، نام مکان ها (ص ۳۲۵)، موضوعات مطرح شده در این کتاب (ص ۳۲۹)، فهرست منابع (ص ۳۳۵)، فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۳۵۵)، در

سخن مدیر آمده است :«کتابی که اینک مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،توفیق انتشار آن را یافته است، نوشته ای است از مرحوم نور الدین جعفر بدخشی به تصحیح و تنقیح خانم دکتر سیده اشرف ظفر استاد فارسی در فیصل آباد(پاکستان) در بیان مناقب و علوم و فنون و همت و عرفان مربی و مرادش مرحوم میر سید علی همدانی . مرحوم میر سید علی همدانی ، ملقب به « امیر کبیر » و « معروف به «شاه همدان »، مبلغ اندیشهٔ اسلامی و مروج بینش عرفانی ، در منطقهٔ شمال غرب شبه قارهٔ هند و پاکستان ، و از عارفان وسالکان مجاهد و مهاجر فی سبیل الله ،که با همت والای خود و تلاش شاگردان و مریدانش ،کشمیر را به یکی از پایگاه های مستحکم اسلام تبدیل ساخت و ذخیرهٔ عظیمی از فنون ، علوم ، معارف و صنایع را از مولد وموطن خود ، همدان به آن خطّه انتقال داد و آن سامان را ایران صغیر ساخت .. نور الدین بدخشی در این « کتاب ، خود را به بیان نکات عرفانی محدود نکرده و با آگاهی گسترده ای که از شعر فارسی داشته است ، از موضوعات مختلف به تناسب ، ذکری و نکته‌یی به میان آورده است . مصحح محترم ، بانوی وارسته و دانشمند سرکار خانم دکتر سیده اشرف ظفر که خود از مریدان شاه همدان است ، تلاش سترگی را برای تنقیح و تصحیح این اثر ارزشمند به انجام رسانده که جز با انگیزهٔ ادای دین به مراد خویش میسر نبوده است ... چاپ این کتاب نه فقط به خاطر احیاء یک اثر فارسی و یا یک متن ادبی و عرفانی از مواریث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان است، بلکه علاوه بر اینها ، بدین جهت است که مربیان و استادان و عالمان و روشنفکران مناظر فارسی دان و فارسی زبان ، برای آشنا کردن نسل امروز با ارزش ها و قله های بلند معنویت و انسانیت ، و به یکی دیگر از ذخایر فرهنگی ، ملی و دینی خود دست یابند و جامعهٔ خود را با این گنجینه ها ، آشنا سازند.». خانم دکتر سیده اشرف ظفر بنابر توصیهٔ شادروان دکتر مولوی‌محمد شفیع رئیس سابق دایرة المعارف اسلامی (اردو) و استاد دانشگاه پنجاب لاهور ، تصحیح و تنقیح خلاصة المناقب را بر عهده گرفته است و به سرپرستی او به درجهٔ دکتری رسیده و متن زیبا و فریبا و عرفانی و روحانی خلاصة المناقب را در مناقب میر سید علی همدانی به یادگار گذاشته است».

۱۵۰ - کشف المحجوب : تألیف : ابو الحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی





(متوفی میان سالهای ۴۸۱ - ۵۰۰ هـ ق / ۱۰۸۸ - ۱۱۰۶م)، به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی ، سخن مدیر (= تقریظ) : علی ذو علم سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام‌آباد ، چاپخانه : سمن پبلیکیشنز، لاهور ، تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۷۴ هـ ش / ۱۴۱۶ هـ ق / ۱۹۹۵م ، ناشر : ۱ - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۲ - سمن پبلیکیشنز ، لاهور ، ۳۴ + ۷۰۲ ص . بها با تجلید ممتاز و کاغذ مرغوب و چاپ خوب : ۵۰۰ روپیه . صفحات آغاز و عنوان و صفحهٔ ناشر و شناسنامهٔ کتاب و صفحه اهدایی (۸ صفحه)، سخن مدیر (= تقریظ) (ا - ج) ، پیشگفتار مصحح (ص یکم - سی و دوم) ، متن کشف المحجوب (ص ۱ - ۶۰۲)، فهارس هشتگانه (آیات قرآن کریم ، احادیث نبوی ، اقاویل ائمه و مشایخ عرفان ، فهرست اشعار بر حسب حروف قوافی ، فهرست الفاظ و اصطلاحات ادبی و عرفانی ، فهرست کتاب ها و رسایل (ص ۶۰۵ - ۶۶۶)، فهرست اعلام اشخاص و انساب و ملل و نحل و کنیت ها (ص ۶۹۹)، فهرست اسامی جای ها (ص ۶۹۳). در سخن مدیر اینگونه آمده است : « کشف المحجوب نه فقط تذکرهٔ صوفیان و عارفان است ، بلکه علاوهٔ بر آن ، فرق مختلف و طوایف گوناگون صوفیان و نیز آداب و اصول تصوف و عرفان را تبیین کرده است. در حقیقت این کتاب ، دایرة المعارف عرفان و تصوف چهار قرن اول اسلام است... این کتاب سند گویا و روشن حضور زبان فارسی از هزار سال پیش در منطقهٔ شبه‌قاره است و نیز دلیلی مبین برای عمق و اصالت اندیشهٔ عرفانی بزرگان این خطه می‌باشد ، تاکنون به این صورت منقح و شایسته ، منتشر نشده بود ». در پیشگفتار مصحح آمده است که :« تقسیمات المحجوب را همگان بر ۴۰ باب و ۴۰ فصل و ۱۶ کلام و ۱۱ کشف الحجاب دانسته اند و لیکن ما همهٔ کتاب را بر حسب موضوع تقسیم کرده ایم و جمعاً بر ۲۵ قسمت، موضوعی منقسم می باشد و لیکن مصنف، کشف المحجوب کتاب

خود را بر ۱۲ موضوع تقسیم کرده است : ۱ - تحقیق طریق تصوف ، ۲ -کیفیت مقامات متصوفه ، ۳ - بیان مذاهب متصوفه ، ۴ - رموز متصوفه،۵ - مقالات متصوفه ، ۶ - اشارات متصوفه ، ۷ - چگونگی محبت خداوند - عزو جل ، ۸ -کیفیت اظهار محبت خداوند بر دلها ، ۹ - سبب حجاب عقول از کنه ماهیت آن ، ۱۰ سبب نفرت نفس از حقیقت آن ، ۱۱ - آرام روح با صفوت آن ، ۱۲ - معاملات متصوفه و آن چه بدان تعلق دارد .کشف المحجوب از قدیم ترین کتاب های تصوف است که به زبان فارسی تصنیف گشته است و نخستین کتابی است منظم و مرتب و منسجم که در اصول نظری و علمی تصوف ایجاد شده است. از جهتی می توان آن را نخستین تذکرهٔ صوفیان و پیشوایان علم تصوف به زبان فارسی دانست. این کتاب از مصنفات بسیار ارزندهٔ زبان فارسی در تصوف اسلامی به شمار می رود ، و تصنیفی که همگان از آن سخن گفته اند و محققان دربارهاش تحقیق کرده و فایده های معنوی و روحانی و علمی وادبی و فرهنگی برگرفته‌اند.»

۱۵۱ - فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی :

فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی

دکتر ساجد الله تفهیمی



تألیف دکتر ساجد الله تفهیمی ، سخن مدیر : علی ذوعلم سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام‌آباد ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۵ هـ ق / ۱۴۱۷ هـ ق / ۱۹۹۶م. شمارگان (تعداد) ۱۰۰۰ جلد ، بها با کاغذ خوب و جلد محکم و چاپ ممتاز و کاغذ مرغوب (در هنگام چاپ) : ۵۵۰ روپیه . صفحات آغاز و عنوان و صفحهٔ ناشر و شناسنامهٔ کتاب (۶ صفحه)، سخن مدیر (فارسی) (الف - خ)، سخن مدیر (اردو) (ص هـ - ح) ، پیش لفظ مؤلف (ص ط - یه)، فهرست علامات و اختصارات (ص یو). متن و فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی (ص ۱ - ۵۲۱)، فهرست مآخذ و منابع (ص ۵۲۳ - ۵۲۷)، فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۵۲۸). در سخن مدیر اینگونه آمده است : «یکی از وجوه اهمیت زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، پیوستگی عمیق زبان های ملی و

محلی این منطقه با زبان فارسی است. تأثیرات عمیقی که زبان فارسی هم در زمینهٔ واژه ها و اصطلاحات و هم در زمینهٔ قواعد و دستور زبان بر زبان های رایج این منطقه داشته است، مورد تأکید و اذعان اهل فضل و ادب پاکستانی و سایر محققان بوده که درکتاب ها ، سخنرانی ها ،رساله ها و مقالات مستقل و متعددی بدان پرداخته اند. این پیوستگی ، بویژه در ادبیات منظوم ، بیش از ادبیات منثور به چشم می‌خورد و به عنوان نمونه بافت و ترکیب شعر اردو ، اصطلاحات و قواعد آن ، به روشنی میزان این تأثیر پذیری را نشان می دهد ... چه بسا شاعر ونویسنده ای که اصطلاحی را شنیده است ولی معنی دقیق وکار برد صحیح آن را در شعر ونثر نمی داند و به عنوان اصلی و مفصل هم یادسترسی ندارد و یا از چنان تبحر و تسلطی در زبان فارسی بر خوردار نیست که به راحتی بتواند از آنها معنی وکار برد اصطلاح مورد نظر را در یابد . آقای دکتر ساجد الله تفهیمی استاد فاضل و دانشمند بخش فارسی دانشگاه کراچی و نویسندهٔ کتاب حاضر این نیاز را پاسخ گفته اند و برای اولین بار اصطلاحات علوم ادبی را، به اختصار ولی با ذکر شواهد و نمونه های کاربردی ، و به زبان اردو ،گرد آوری و تنظیم نموده و در اختیار علاقه مندان قرار داده اند ... انتشار این کتاب در حقیقت خدمتی به هر دو زبان اردو و فارسی است که می تواند بهره برداری زبان اردو را از زبان و ادب فارسی ، تسهیل نماید ». در پیشگفتار مؤلف آمده است که :« در فرهنگ علوم ادبی ، تقریباً ۵۱۲۶ اصطلاحات ادبی مورد شرح و بحث و تفسیر قرارگرفته است : اصطلاحات دستوری ۱۸۳۳، اصطلاحات زبان شناسی ۴۰۳ ، اصطلاحات فصاحت و بلاغت ۲۹۲ ، اصطلاحات بدیع و بیان ۷۸۷، اصطلاحات معانی ۷۱ ، اصطلاحات عروض : ۱۶۵۶ ، اصطلاحات قافیه ۸۲ .». و همهٔ این اصطلاحات بر اساس حروف الفبایی ترتیب و تنظیم شده است .

۱۵۲ - تحول نثر فارسی در شبه قاره در دورهٔ تیموریان متأخر

تألیف : دکتر محموده هاشمی ، سخن مدیر : علی ذوعلم مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، حروفچینی کامپیوتری:محمد عباس‌بلتستانی، اسلام‌آباد، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام‌آباد،تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۵ هـ ش / ۱۴۱۷ هـ ق / ۱۹۹۶م. ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد ، بها با تجلید خوب وکاغذ مرغوب و چاپ ممتاز (در هنگام چاپ) : ۳۵۰ روپیه :

صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر (۸ صفحه)، سخن مدیر (یک - چهار) ، پیشگفتار(الف -د)، سپاسگزاری (هـ - ق)، مقدمه (۱ -۶)، فصل اول: سبک و اقسام سبک ، نثر و اقسام نثر (ص ۷ - ۳۱)، فصل دوم بررسی سبک کتب دورهٔ تیموریان متأخر (ص ۳۲)، تاریخ نویسی و تاریخ نویسان (ص ۳۳ - ۷۶)، تذکره نویسی و تذکره نویسان (ص ۷۸ - ۱۳۳)، دین اسلام و تصوف و اخلاق و کتاب های تصوف و اخلاق و مصنفان آنها (ص ۱۳۵ - ۱۷۵)، انشاء نگاری و منشآت و مکتوبات و مکاتبات و کتب انشا و منشآت و مصنفان آنها (ص ۱۷۶ - ۲۲۱)، قصهٔ نویسی و داستان سرایی و کتاب ها و نویسندگان آنها (ص ۲۲۳ - ۲۳۹)، طب (= پزشکی) و کتاب های طب و حکیمان و طبیبان (ص ۲۴۰ - ۲۴۶)، موسیقی وفهرست کتاب های موسیقی و کتاب ها و مصنفان آنها (ص ۲۴۹ - ۲۵۶)، خطاطی (= خوشنویسی) و کتاب ها و خوشنویسان (ص ۲۶۰)، نجوم و هیئت و رمل و علوم غریبه و مؤلفان آنها (ص ۲۶۳ - ۲۶۶)، سیاق و هندسه و حساب و کتاب های حساب و ریاضی و مؤلفان آنها (ص ۲۶۷ - ۲۷۱)، روزنامه نگاری و اسامی روزنامه ها و مدیران آنها (ص ۲۷۲ - ۲۷۹)، فصل سوم : بحث کلی دربارهٔ نثر نویسی دورهٔ تیموریان متأخر (اصطلاحات و ترکیبات هندی در فارسی)، نویسندگان ، هندوها ، سبک ها ، کتاب های آنها)، تأسیس مدارس ، و دانشکده ها (ص ۲۸۱ - ۳۱۵)، انعقاد دربار پادشاهان و مراسم برگزاری جشن ها (ص ۲۳۱۶)، فهرست اعلام (ص ۳۱۹)، منابع و مآخذ (ص ۳۵۳)، فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۳۶۷). در سخن مدیر اینگونه آمده است : « تحقیقی که مؤلف فاضل این کتاب خانم دکتر محموده هاشمی ، در حدود ده سال قبل ، به عنوان رسالهٔ دکتری زبان فارسی پیرامون تحول نثر فارسی در دوران متأخر تیموریان به انجام رسانده است ، و اکنون پس از تنقیح و بازنگری و تکمیل ، منتشر می شود ، به موضوعی پرداخته که تاکنون به اندازهٔ کافی به آن پرداخته نشده است و البته تحقیقات و پژوهش های دیگری را نیز توسط دیگر صاحبنظران می طلبد. این اثر برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی به خصوص در دانشگاه‌های پاکستان ، قابل بهره

برداری فراوان خواهد بود و نیز برای استادان و محققان ، زمینه های بررسی تـازه‌یی را فراهم خواهد ساخت و به نوبهٔ خود، قدم اول برای طرح موضوعی مهم و لازم در بـاب موضوعات مربوط به زبان و ادبیات فارسی شبه قاره است.»

۱۵۳ - ایرانی ادب (اردو) :

ایرانی ادب

داکتر ظهورالدین احمد



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
۱۳۷۵ش

تألیف : دکتر ظهور الدین احمد ، سخن مدیر : علی ذو علم مدیر مرکز تحقیقات فـارسی ایـران و پـاکستـان، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسـلام آبـاد، چاپخانه: وجیهه پرنترز، راولپندی ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۵ هـ‌ش / ۱۴۱۷ هـ‌ق / ۱۹۹۶م. شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد ، ۲۴ + ۳۶۸ ص ، بها با کاغذ خوب و تجلید محکم و چاپ ممتاز (در هنگـام چـاپ): ۳۵۰ روپـیه . صفحات آغاز و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر (۶ ص)، سخن مـدیر (فـارسی) (ص هـفت - ده)، سـخن مـدیر (اردو)(ص یازده - چهارده)،پیش لفظ مؤلف (ص‌پانزده)، فهرست مندرجات (ص هفده - بیست و سوم)، زبان های ایران باستان (ص ۱ - ۹)، ادب فارسی در عصر سامانیان (ص ۱۰ - ۱۰۷)، ادب فارسی در عصر ایلخانیان (ص ۱۱۰ - ۱۶۳)، ادب فارسی در دورهٔ تیموریان (ص ۱۶۵ - ۲۰۳)، ادب فارسی در عصر صفویان (ص ۲۰۵ - ۲۰۷)، ادب فارسی در عصر قاجاریان (ص ۲۱۵ - ۲۲۲)، انقلاب ادبی و دورهٔ مشروطیت و کوشش های بازگشت به دورهٔ سامانی (سبک خراسانی) (ص ۲۲۳ - ۲۴۵)، ادبیات فارسی در عصر پهلوی (ص ۲۴۸ - ۲۶۲)، ادب فارسی و عصر نمایش نویسی و شعر نوین و سبک جدید (ص ۲۶۴ - ۲۷۱)، ادب فارسی و انـقلاب اسلامی و سبک های نگارش نوین حماسی و انقلابی و شاعران و نویسندگان انقلاب (ص ۲۷۲ - ۲۸۸)، سبک های شعر و نثر (سبک خراسانی ، سبک عراقی ، سبک هندی)(ص ۲۹۶)، سبک های نثر (دورهٔ سامانی)، دورهٔ غزنوی ، دورهٔ سلجوقی ، دورهٔ ایلخانی ، دورهٔ تیموری ، دورهٔ صفوی ، دورهٔ قاجاری (بازگشت ادبی)، ارتقای انواع شعر و نثر و اصناف سخن (قصیده و غزل و مثنوی و رباعی) در سخن مدیر اینگونه آمده است:« خوشبختانه

اثری دیگر از محقق و نویسندهٔ گرانقدر آقای دکتر ظهور الدین احمد استاد برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی ، توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به مرحلهٔ انتشار می رسد . این اثر ، عمدةً برای بهره برداری و استفادهٔ دانشجویان اردو زبان رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در مقطع فوق لیسانس تدوین شده و نیاز مهمی از آنان را تأمین می کند... بنابر این نیاز دانشجویان به متن مختصری برای آشنایی با ادبیات ایران ، موجب تألیف و انتشار این اثر در ا ین قالب مختصر شده است. ادبیات معاصر ایران در بیست سالهٔ اخیر با تحولات بنیادی اجتماعی و فرهنگی که در ایران رخ داده است، فصل مهم و مفصلی را باید به خود اختصاص می داد، گرچه در این اثر مورد توجه قرار گرفته ولی بخش مختصری در این موضوع عرضه شده است. البته بررسی مفصل آن را نویسندهٔ محترم این کتاب یا دیگر نویسندگان و محققان پاکستانی برای آشنایی دانشجویان بر عهده خواهند گرفت و انشاء الله در آینده منتشر خواهد شد.».

۱۵۴ - خیابان گلستان (= شرح گلستان سعدی) :

شارح : سراج الدین علی خان آرزو شاهجهان آبادی (۱۰۹۹ - ۱۱۶۹هق)، تاریخ تحریر اول ۱۱۱۹هق و تاریخ تحریر دوم ۱۱۴۹ هق. به تصحیح و کوشش : دکتر مهر نور محمد خان ، سخن مدیر : علی ذوعلم سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد، چاپخانه : آرمی پر.س، راولپندی ، تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۷۵ هش / ۱۴۱۷ هق / ۱۹۹۶م. شمارگان (= تعداد): ۱۰۰۰ جلد ، ۸ + ۳۲ + ۲۳۶ = ۲۷۷ ص. بها با تجلید محکم و کاغذ خوب و چاپ مطلوب (د رهنگام چاپ): ۳۵۰ ص. صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر وفهرست مطالب (۱۰ صفحه)، سخن مدیر (۶ - ۱۲)، مقدمهٔ مصحح (ص ۱۳ - ۳۲)، متن خیابان گلستان (ص ۱)، باب اول : در سیرت پادشاهان (ص ۲۳)، باب دوم اخلاق درویشان (ص ۵۹)، باب سوم : در فضیلت قناعت (ص ۹۱)، باب چهارم : در فواید خاموشی (و سخن) (ص ۱۱۳)، باب

خیابان گلستان



پنجم ، در عشق و جوانی (ص ۱۲۱)، باب ششم در ضعف و پیری (ص ۱۲۳)،باب هفتم در تأثیر تربیت (ص ۱۲۹)، باب هشتم : در آداب صحبت (و حکمت)، (ص ۱۶۵)، فهرست اعلام (اشخاص ، عنوان کتاب ها و رساله ها ، مکان ها ، فهرست لغات واصطلاحات و برخی از اعلام و عبارات عربی و اشعار عربی فارسی که در این کتاب ترجمه و گزارش شده است (ص ۱۹۵ - ۲۱۳)، در سخن مدیر اینگونه آمده است : « یکی از مهم ترین شرح هایی که برای گلستان نوشته شده است ، « خیابان گلستان » است اثر سراج علی خان آرزو. او که از نقادان ، شاعران ، تذکره نویسان و فرهنگ نویسان بزرگ و صاحب نام قرن یازدهم و قرن دوازدهم هجری در شبه قاره است ، با صلاحیت و مهارت ادبی و علمی لازم به نگارش این شرح پرداخته و از برخی فرهنگ ها و شروح معتبر از قبیل مدار الافاضل، صراح من الصحاح و فرهنگ رشیدی نیز استفاده کرده است . علاوه بر این ضمن استفاده از دو شرح نور الله احراری و ملا سعد تتوی بر گلستان ، آنها را مورد انتقاد و بررسی قرار داده است. این ، نشان دهندهٔ انصاف علمی محقق و نویسنده است که نقد او بر بعضی نکات، مانع استفاده از آن نوشته نشود. با اینکه حدود سیصد سال از تألیف این کتاب می گذرد، ولی هنوز گل هایی که خان آرزو از «گلستان سعدی » چیده آنها را در « خیابان گلستان »کاشته است، همچنان قابل استفادهٔ دانش پژوهان می تواند باشد . او صرفاً به شرح لغات نه پرداخته بلکه در ذیل لغات و عبارات ، از شواهد ادبی نیز استفاده کرده و در ضمن شرح ، گاهی به بیان نکات تفسیری ، روانی ، کلامی ، و تاریخی نیز پرداخته است که صرفنظر از کمک این کتاب برای سبک و فهم گلستان ، مطالعهٔ مستقل آن را نیز سودمند می سازد ».

۱۵۵ - دیوان رایج سیالکوتی

سرودهٔ میر محمد علی رایج سیالکوتی، به تصحیح و کوشش دکتر محمد سرفراز ظفر، سخن مدیر : علی ذو علم مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری : محمد عباس بلتستانی،اسلام‌آباد، چاپخانه : آئیدیل گرافیکس ، اسلام آباد ، تاریخ چاپ و انتشار: ۱۳۷۵ ه‍ ق / ۱۴۲۲ ه‍ ق / ۱۹۹۶م ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد ، ۳۶ + ۶۷۶ ص ، بها با تجلید محکم و کاغذ خوب و چاپ مطلوب (در هنگام چاپ) : ۵۰۰ روپیه. صفحات آغاز و عنوان و

دیوان رایج سیالکوتی

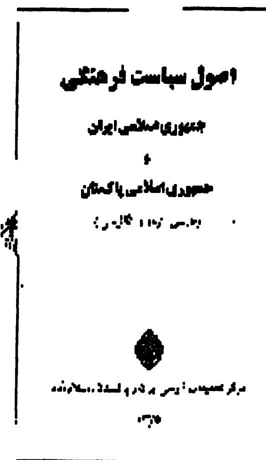


صفحهٔ ناشر و شناسنامهٔ کتاب و فهرست مطالب (۸ صفحه)، سخن مدیر (ص نه)، مقدمهٔ مصحح (ص یازده)، مناجات (ص ۱)، نعت های حضرت رسول اکرم (ص) و مناقب حضرت علی و دوازده امام علیهم السلام (ص ۶ - ۳۳)، مراثی حضرت امام حسین (ع) و دیگران (ص ۳۴ - ۴۷)، قصاید (شکرالله خان، عبدالصمد خان، میرزا محمد عسکری ، علی الحق ، کفایت خان ، قاضی وجیه الدین)(ص ۴۸ - ۵۹)، غزلیات (ص ۶۰ - ۶۰۸)، مثنوی ها (مکر زن ، حسن و عشق ، روستایی زرنگر ، خشکسالی ، من کیم ، شکوه از روزگار (ص ۶۰۹ - ۶۲۱)، رباعی ها (ص ۶۲۲)، قطعه ها (ص ۶۳۵)، مستزاد (ص ۶۳۸)، (ص مخمس ۶۳۸)، ترجیع بند (ص ۶۴۲)، ترکیب بند (ص ۶۳۵)، فردها (ص ۶۴۹)، ترکیبات و اصطلاحات دیوان رایج (ص ۶۵۱)، در سخن مدیر اینگونه آمده است :« حمد و سپاس خداوند متعال را که توفیق غبار روبی از اثر دیگر از آثار ارزشمند ادبی و فرهنگی شبه قاره را به این مرکز عطا فرمود تا گلبرگ های معطر و زیبای دیگری از باغ سرسبز زبان و ادب فارسی و عرفان و ولایت الّهی را در این خطه ، به ارباب ذوق و معرفت و اصحاب فرهنگی و ادب تقدیم نماید. تاکنون نام میر محمد علی رایج سیالکوتی ، فقط در تذکره ها وکتب تاریخ زبان فارسی ، یافت می شد ، ولی اینک به کوشش جناب آقای دکتر محمد سرفراز ظفر که از استادان پر تلاش زبان و ادبیات فارسی پاکستان است ، و همت همکاران ما در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، دیوان رایج سیالکوتی ، در اختیارعلاقه مندان قرار می گیرد و بار دیگر روشن می شود که هنوز چهره های هنری و آثار درخشانی از زبان فارسی در این سرزمین ادب پرور وجود دارد که ناشناخته است وتلاش علاقه مندان را برای معرفی می طلبد.».

مضامین بلندی که در مناجات ها ، لغت ها ، مناقب ومراثی این دیوان و در قالب های مختلف غزل ، مثنوی ، رباعی ، قطعه ، مستزاد ، مخمس ، ترجیع بند ، رباعی ، و ترکیب بند بیان شده است ، حکایت از معرفت و ارادت شاعر به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم - و ائمهٔ اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - دارد. و انتشار این اثر در فاصلهٔ سالروز

ولادت با سعادت امیر المؤمنین حضرت علی - علیه السلام - و مبعث مبارک حضرت ختمی مرتبت پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - حسن تقارنی است که بیان کنندهٔ روح و محتوای این دیوان ارزنده و عاقبت بخیر است .»

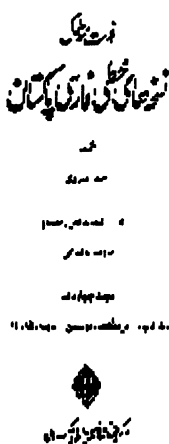
۱۵۶ - اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان (فارسی ، اردو ، و انگلیسی):



مؤلف : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مترجمان : دکتر سید علی رضا نقوی و ادیبه عباس (مرحومه)، سخن مدیر (پیشگفتار) : علی ذوعلم مرکز تحقیقات فارسی‌ایران و پاکستان، حروفچینی کامپیوتری : محمد عباس بلتستانی ، محمد اصغر لالی، چاپخانه : نوبل پرنترز، راولپندی ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۹۷۵ هـ ش / ۱۴۱۷ هـ ق / ۱۹۹۶م ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد ، ۱۶ + ۷۶ + ۵۴ + ۱۸ = ۱۶۴ ص ، بها : اهدایی . صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و فهرست مطالب (فارسی و اردو و انگلیسی) و صفحهٔ ناشر (۱۰ صفحه)، پیش گفتار (ص یک - هفت) ، پیش لفظ اردو (نه - ستره = هفده)، اصول سیاست فرهنگ جمهوری اسلامی ایران (متن فارسی) (ص ۱ - ۲۶)، مختصات سیاست فرهنگی پاکستان (ترجمهٔ فارسی) (ص ۲۷ - ۳۶)، اسلامی جمهوریه کی ثقافتی حکمت عملی (اردو ترجمه) (ص ۳۹ - ۶۴)، پاکستان کی ثقافتی پالیسی کـ خدوخال (اردو ترجمه) (ص ۶۵ - ۷۶) Preface (English Translation) (p.I- V), The Features of Cultural Policy of Pakistan (English Text (Pages 1 - 20), Principles of the cultural Policy of the Islamic Republic of Iran (English Translation, (pages 21-54). در سخن مدیر آمده است که :« در این میان (سیاست فرهنگی دو کشور) ایران و پاکستان از چنین ویژگی برخوردارند. ریشه های عمیق فرهنگی و مشترکات فراوان دو ملت بزرگ پاکستان و ایران و تجربهٔ موفق گذشته تاریخی آنان در تبادل گسترده و عمیق فرهنگی و نیز همدلی و علایق مشترک کنونی دو ملت ، راه را بـرای استفـادهٔ متقـابل از

یافته‌ها و تلاش یکدیگر ، به منظور تکمیل و تکامل اصول سیاست فرهنگی کاملاً باز نموده است. این مهم که آرمان هر دو کشور اسلام راستین و ارزش های الّهی و آسمانی است و فرهیختگان و دانشمندان و روشنفکران متعهد هر دو کشور ، در اندیشهٔ ساختن خود و جامعه ، بر مبنای چار چوب های اخلاقی و فرهنگی اسلام هستند، خود وجه مشترک والا و عمیقی است که راه تبادل تجربه را به منظور تدوین سیاست های فرهنگی باز می‌کند. این مرکز تحقیقات فارسی‌ایران و پاکستان با نشر این اصول سیاست فرهنگی ، امیدوار است ، زمینه را به منظور استمرار همکاری ها و تبادل فرهنگی هر دو ملت بزرگ ایران و پاکستان ، بیش از پیش فراهم کرده باشد و برای سایر ملت ها و فرزانگان و علاقه مندان آنان نیز این بهره برداری میسر شود.»

۱۵۷ -فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان(جلدچهاردهم)



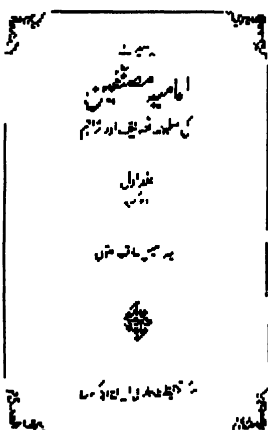
نویسنده : احمد منزوی ، اضافات و تجدید نظر و اهتمام : عارف نوشاهی ، سخن مدیر : علی ذوعلم مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف، اسلام آباد، چاپخانه : وجیهه پرنترز، راولپندی،تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۵ه‍ق / ۱۴۱۷ه‍ق / ۱۹۹۷م.ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (=تعداد) : ۱۰۰۰ جلد، ۲۴ + ۹۵۰ ص ، بها با کاغذ خوب و تجلید مرغوب ومحکم و چاپ ممتاز (در هنگام چاپ): ۴۰۰ روپیه . صفحات آغاز و عنوان و صفحهٔ ناشر و شناسنامهٔ کتاب و فهرست راهنما:هشت صفحه ، سخن مدیر (نه - سیزده)، یادداشت و سپاسگزاری مؤلف (پانزده)، حرفی چند از ویراستار(هفده - بیست و سه)، بخش سی و نهم : معما (ص ۱ - ۲۳۹)، بخش چهلم : ادبیات منثور متون ادبی ، امثال ، مقامات ، شوخی و هزل) (ص ۲۵ - ۱۲۶)، بخش چهل و یکم : فرهنگنامه ها (ص ۱۲۷ - ۳۱۸)، بخش چهل و دوم : موسیقی (ص ۳۱۹ - ۳۳۳)، بخش چهل و سوم : اصول حدیث و حدیث (ص ۳۳۴ - ۳۷۲)، بخش چهل و چهارم : اصول فقه و فقه (ص ۳۷۳ - ۸۰۲)، بخش چهل و پنجم : اوراد و ادعیه و

تعویذات (ص ۸۰۳ - ۸۷۸)، فهرست نام کتاب ها (ص ۸۸۱ - ۹۰۶)، فهرست نام نگارندگان (ص ۹۰۷ - ۹۴۵)، در سخن مدیر اینگونه آمده است :« مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که وظیفهٔ اصلی خود را حفظ و معرفی میراث مشترک فرهنگی دو کشور ایران و پاکستان می داند ، از اوائل تأسیس ، تدوین و انتشار فهرست ها و تذکره های مختلف را جزء برنامه های خود قرار داده بود. نگاهی به فهرست آثار منتشرهٔ این مرکز ، نشان می دهد تاکنون بیش از یک سوم از انتشارات این مرکز ، به این دو موضوع اختصاص داشته است. از این میان ، تدوین فهرست مشترک یکی از برنامه های اساسی و مهم مرکز بوده که در اصل با هدف تهیهٔ فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان به زبان‌های فارسی، عربی، اردو،و زبان های محلی ، طراحی و مواد خام آن نیز با این هدف گردآوری شده بود، ولی در عمل فقط به فهرست نسخه های خطی فارسی اکتفا شد و حدود بیست سال پیش ،کار تحقیق و فهرست نویسی برای فهرست مشترک شروع شد و اولین جلد آن د رسال ۱۳۶۲ ه ش منتشر گشت . از زمان انتشار اولین جلد این مجموعه ، تا انتشار جلد سیزدهم ، ۸ سال طول کشید و اکنون جلد چهاردهم به عنوان آخرین جلد این فهرست - منتشر می شود. جلد حاضر یکی از مهمترین مجلدات دورهٔ فهرست مشترک است و بخش های مهمی همچون ادبیات ، فرهنگ نامه ها و علوم اسلامی در این مجلد آمده است. تعداد عناوین کتاب ها و نسخه ها ، خود به خود نشان دهندهٔ این امر است که فارسی نه تنها به عنوان زبان و ادب خالص در منطقهٔ شبه قاره اوج و رواج را داشته، بلکه وسیلهٔ تحقیق و ترویج اسلام و تبیین علوم دینی و شرعی نیز بوده است . تعداد ۳۸۴ نسخهٔ گلستان سعدی و ۴۴ عنوان کتاب پیرامون گلستان سعدی در بخش ادبیات (صفحات ۲۵-۱۲۶ این فهرست) شاهد گویایی بر نفوذ آثار و افکار ستاره های ادب فارسی در شبه‌قاره است.در این مجلد، فهرست هفت بخش معما، ادبیات، فرهنگنامه ها ، موسیقی ، حدیث ، فقه و ادعیه تدوین شده که از این میان ، دو بخش ، سهم عمده ای را به خود اختصاص داده است: یکی بخش فقه که حدود نیمی از این جلد را به خود اختصاص داده ونشان دهندهٔ توجه‌مباحث فقهی، درمیان اندیشه مندان و علمای این منطقه است و می تواند برای شناخت سیر تطور و تکامل علم فقه در این خطه ، به کمک محققان و پژوهشگران بیاید و اندیشه های اجتهادی و میزان حضور و نفوذ مذهب اسلامی را در این منطقه نشان دهد. بخش دیگر فرهنگنامه‌ها است که نشان دهندهٔ توجه دانشمندان و

محققان شبه قاره به فرهنگ نویسی است . به خصوص فرهنگ نویسی فارسی در این میان همیشه مقام اول را داشته ،که خود ،گستردگی و اهمیت زبان فارسی را می نمایاند. برخی از این فرهنگ ها نشان می دهدکه حتی آموزش زبان محلی شبه قاره به وسیلهٔ زبان فارسی بوده است که خود قرینهٔ دیگری است بر اینکه مردم شبه قاره ، فارسی را زبان خود می‌دانسته اند.» در پیش گفتار ویراستار تحت عنوان (حرفی چند) نوشته است : هنوز سرزمین پاکستان از لحاظ آثار فارسی عقیم نشده و ریشه های عمیق فرهنگی آن با فارسی گره خورده است و مقداری زیاد از آثار خطی در زاویه ها، خانقاه ها ، مدرسه ها و کتابخانه‌های پاکستان ناشناخته مانده است».

۱۵۸ - برصغیر کے امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم (جلد اول - اردو کتب)

تألیف : سید حسین عارف نقوی ، سخن مدیر : علی ذوعلم مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری (کمپوزنگ) عبدالرشید لطیف، اسلام‌آباد، چاپخانه ، انستنت پرنت سیستم ، اسلام آباد ، تاریخ چاپ و نشر (= اشاعت) : ۱۳۷۶ ه‍ ش / ۱۴۱۸ ه‍ ق / ۱۹۹۷م . شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۲۶ + ۶۸۲ ص ، بها با تجلید وکاغذ مرغوب و چاپ ممتاز : ۴۵۰ روپیه. صفحات آغاز و عنوان و صفحهٔ ناشر و شناسنامهٔ کتاب و فهرست مطالب (۱۰ صفحه)، سخن مدیر (فارسی) (یازده - چهارده)، سخن مدیر (اردو) (ص پانزده - نوزده) ، پیش لفظ (ص بیست و یک - بیست و پنج)، ترجمه و تفسیر قرآن (ص ۱ - ۲۸)، علوم القرآن (ص ۲۹)، تجوید(ص ۶۱)، احادیث (حدیث و اصول حدیث)(ص ۶۵)، عقاید (ص ۱۲۱)، مناجات ، نعت و قصاید (ص ۱۸۵)، نظم (ص ۲۴۱)،مثنوی (ص ۲۴۳)، غزل (ص ۲۵۵)، دواوین وکلیات (ص ۲۶۷)، افسانه ها (ص ۳۰۵)، تعلیم و تعلم (ص ۳۱۳)، ناول (= نول)(ص ۳۲۱)، دراما(= نمایش نامه)(ص



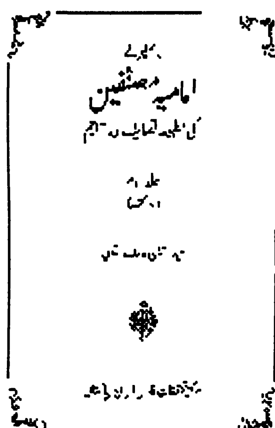
۳۲۹)، بچون کا ادب (= ادب کودکان)(ص ۳۳۵)، اردو ادب (نثر)،(ص ۳۴۱)، علوم غریبه (ص ۳۵۹)، علوم اسلامی (ص ۳۶۵)،کتب متفرقه (ص ۳۷۹)، فلسفه و دعا(ص ۴۴۱)، ادعیه و اوراد و وظایف (ص ۴۴۳)، فرهنگ و لغات (ص ۴۶۱)، اقتصادیات (= علوم اقتصادی)،(ص ۴۶۳)، شعر و شاعری (ص ۴۶۷)، ضمیمه(ص۴۶۷)، اشاریه (= فهرست اعلام) (ص ۴۸۳)، فهرست اسامی اشخاص (ص ۵۴۵)، فهرست کتب و رسائل (=کتاب ها و مجله ها)(ص ۶۰۴)، در سخن مدیر اینگونه آمده است :« فهرست آثار چاپی امامیه که قبلاً به نام فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره بخش اول (تفاسیر و علوم قرآنی ، حدیث، و عقاید)، توسط این مرکز منتشر شده است . اینک جلد اول در اختیار شما است ، تعداد ۳۷۰۸ عنوان کتاب را که در موضوعات ترجمه و تفسیر قرآن ، علوم القرآن،تجوید، احادیث (حدیث و اصول حدیث) عقاید، مناجات، نعت و قصاید ، نظم ، مثنوی، غزل،دواوین وکلیات ، افسانه ،تعلیم و تعلم ، رومان ، نمایشنامه ، ادبیات کودکان ، ادبیات اردو (نثر)، علوم غریبه ، علوم اسلامی ، کتب متفرقه ، فرهنگ و لغات ، اقتصادیات (علوم اقتصادی) شعر و شاعری و متفرقات به زبان اردو یا از زبان دیگری که به اردو ترجمه شده باشد ».

در این کتاب نه تنها آثار چاپی امامیه ، معرفی شده ، بلکه در بعضی موارد به شرح حال نویسندگان نیز اشاره ای شده است که برای تدوین کتابی مانند تذکرهٔ علمای امامیه تألیف همین آقای سید حسین عارف نقوی کمک خواهد کرد ». مؤلف کتاب خانه های گوناگون در شهرهای پاکستان را دیدار کرده و این فهرست ارزنده را به دست داده است ».

۱۵۹ - برصغیر کے امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم

(جلد دوم)(اردو کتب)

تألیف : سید حسین عارف نقوی ، سخن مدیر : علی ذو علم مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، حروفچینی کامپیوتری (کمپوزنگ) : عبدالرشید لطیف ، چاپخانه : انستینت پرنت سیسم ، اسلام آباد ، تاریخ چاپ و نشر(= اشاعت): ۱۳۷۶ ه ش/ ۱۴۱۸ ه ق / ۱۹۹۷م، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد ، ۸ + ۱۶ + ۸۹۴ ص ، بها با تجلید خوب و کاغذ مرغوب و چاپ ممتاز(در هنگام چاپ): ۵۵۰ روپیه. سخن مدیر (فارسی) (ص سیزده)،



سخن مدیر (اردو) (ص پانزده)، فـقه و اصـول فـقه (۱ - ۸۰)، اصول فقه ، تاریخ فقه ، اجتهاد و تقلید ، طهارت ، نماز ، روزه ، حج، خمس و زکوة ، جهاد، نکاح و طلاق، احکام نساء، احکام پرده و حجاب، میراث و فـرائـض ، حدود وتعزیرات،مسائل مختلفه ، قانون ، توضیح رسائل ، احکام اموات،سوانح (ص ۸۰ - ۳۰۸)، سیرة النبی (ص)، حضرت محمد (ص)، حضرت علی (ع)، مسألهٔ خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین(ع)، خطبات و مجـالس عـزاداری سـید الشهداء (ع)، شهدای کربلا ، امام زین العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع)، امام جعفر صادق (ع)، امام موسی کاظم (ع)، امام رضا (ع)، امام محمد تقی (ع)، امام محمد نقی (ع)، امام حسن عسکری (ع)، امام مهدی (ع)، حضرت فاطمة الزهراء (س)، امهات المؤمنین (رض)، حضرت ابو طالب (رض)، اصحـاب عـلی (ع)، حضرت زینب (س)، شهید ثالث قاضی نور الله شوشتری ، قائد اعظم محمد علی جناح ،حضرت مختار ثقفی . مناظره (ص ۳۰۹ - ۴۱۱)، مناظره ، بنات الرسول (ص)، قاتلان امام حسین (ع) کا مذهب ، مسئلهٔ تقیه ، عبدالله بن سبا ، مسئلهٔ فدک ، مسئلهٔ متعه ، رد نکاح ام کلثوم بنت علی با عمر بن الخطاب ، رد قادیانیت ، رد بهائیت ، رد وهابیت ، رد آریه، رد عیسائیت ، علم کلام ، معجزات ، آیة الله سید روح الله الخمینی ، اقبالیات (= اقبال شناسی) سفرنامه‌ها، مکتوبات ، تاریخ گویی ، انساب ، تذکره، سـوانـح ، اخـلاق ، تحقیق و تنقید ، انیسیات (انیس شناسی)، غالبیات (= غالب شناسی)، سیاسیات (= علم سیاسی)،تاریخ اسلام، تاریخ پاکستان ، تاریخ هندوستان ، تـاریخ ایـران ، افغـانستان ، انگلستان و عراق ، تاریخ عمومی ، شخصیت ، لغات (=فرهنگ لغات) طب (= پزشکی)، اردو قواعد (= دستور زبان اردو)، موسیقی ، سلام ، رباعیات ، نوحه جات (= نوحه خوانی)، مراثی انیس و دبیر، مراثی گوناگون ، اشاریه (= فهرست اعلام)، اشخاص ، کتـاب و رسائل (فهرست کتاب و مجله ها)،(ص ۴۲۲ - ۷۷۸)، در سخن مدیر اینگونه آمـده است :« خداوند متعال را سپاسگزاریم که توفیق انتشار جلد دوم فهرست آثار چاپی امامیه در شبه قاره را ، بلا فاصله پس از انتشار جلد اول - عطا فرمود و امیدواریم ، مجلدات

بعدی این فهرست نیز در فاصلهٔ اندکی آماده و منتشر شود... در این مجلد حدود پنج هزار جلدکتاب چاپی آثار امامیه معرفی شده است . بنابر این کلیّهٔ آثار چاپی شیعه در جلد اول و دوم که به زبان اردو تألیف و ترجمه شده فهرست شده است و مجلّدات دیگر به زبان های دیگر پاکستان خواهد بود انشاء الله .

۱۶۰ - سراج الصالحین

تألیف بدر الدین بدری کشمیری (قرن ۱۰ هـ ق)، به تصحیح : دکتر سراج الدین سید ، سخن مدیر : دکتر محمد مهدی توسلی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد ، چاپخانه : آرمی پریس ، راولپندی ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۶ هـ ش / ۱۴۱۸ هـ ق / ۱۹۹۷م، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد): ۱۰۰۰ جلد، ۳۲ + ۳۳۲ ص، بها با تجلید خوب و کاغذ مرغوب و چاپ عالی (در هنگام چاپ): ۳۵۰ روپیه . صفحات آغاز و صفحهٔ عنوان و ناشر



و شناسنامهٔ کتاب : (یک - دوازده) ، سخن مدیر (ص سیزده - شانزده) ، پیشگفتار (مصحح (ص هفده - نوزده)، مقدمهٔ سراج الصالحین و مؤلف آن (سفر به مرو ، گرایش عرفانی ، شیخ یونس محمد صوفی ، شجرهٔ طریقت مؤلف . فصول کتاب ، مآخذ سراج الصالحین ، سبک سراج الصالحین ، اهمیت تاریخی و سیاسی و اجتماعی کتاب ، نسخهٔ خطی سراج الصالحین (ص سیزده - سی و یک) ، سراج الصالحین چهل فصل دارد بدین شرح : دربیان حقیقت حضرت آدم (ع) (ص ۱ - ۱۷)، دربیان حقیقت انسان (ص ۲۴)، دربیان محبت ازلی و معرفت لم یزلی (ص ۲۹ - ۳۴)، دربیان خروج روح از وجود بشریت (ص ۳۵)، دربیان علم (ص ۳۸)، دربیان عمل (ص ۴۲)، دربیان ادب : دربیان عبادت (ص ۴۶)، دربیان طلب (ص ۴۸)، دربیان نیت (ص ۵۱)، دربیان عجب (ص ۵۶)، دربیان ریا (ص ۵۹)، در نفی الههٔ باطله (ص ۶۲)، دربیان نفاق (ص ۶۷)، دربیان بخل (ص ۷۰)، دربیان جود و فضیلت آن (ص ۷۲)، دربیان عدل (ص ۷۵)، دربیان ظلم

(ص ۷۷)، دربیان صبر (۷۹)، دربیان شکر (ص۸۳)، دربیان رضا (ص ۸۶)، دربیان توکل (ص ۸۹)، دربیان صدق (ص ۹۳)، دربیان خوف (ص ۹۵)، دربیان فیض (ص ۹۸)، دربیان بسط (ص ۱۰۲)، دربیان کشف (ص ۱۰۵)، دربیان وصـال (ص ۱۰۸)، دربیان فراق (ص ۱۱۱)، دربیان یـقین (ص ۱۱۴) دربیـان ولایت (ص ۱۱۷) دربیـان استغفار (ص ۱۲۱)، دربیان توبه (۱۲۵)، در فضیلت حبس انفاس (ص ۱۲۸)، دربیان ذکر (ص ۱۳۱)، دربیان جذبه (ص ۱۶۰)، دربیان حسن ازلی و عشق لم یـزلی (ص ۱۶۴)، دربیان توحید (ص ۱۶۹)، دربیان معرفت الله (ص ۱۷۳)، دربیان فقر و ثنا(ص ۱۸۰)، وجوه تصنیف و تألیف (ص ۱۸۸)، الواح (ص ۱۹۴)،کرامات (ص ۲۴۴)، توقیع الکرامات (ص ۲۷۲)، خاتمة التوقیع (ص ۲۹۸)، فهرست منابع (ص ۳۱۱)، فـهرست اعلام (ص ۳۱۵ - ۳۳۱)، اشخاص ،کتب ، جای ها (ص ۳۲۹)، در سخن مدیر اینگونه آمده است :« از جملهٔ این آثار مهم عرفانی ، کتاب سراج الصالحین است که توسط بدر الدین ابن عبدالسلام ابن سید ابراهیم الحسینی الکشمیری در سدهٔ دهم هجری قمری به رشتهٔ تحریر در آمده و حاوی خاطرات مرید از مراد خود است . بدر الدین در آغاز نزد شیخ محمد یونس صوفی به تعلیم پرداخت و چون وی به زودی به لقاء الله پیوست به نزد سعید الدین سعد جویباری شتافت و از وی خرقه گرفت . خوشبختانه این اثر ارزشمند که جزو مواریث نفیس فرهنگ و ادب فارسی است ، توسط یکـی از استـادان و محققـان برجستهٔ زبان فارسی ، آقای دکتر سید سراج الدین ، استاد پر تلاش بخش فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین تصحیح گردید و به عنوان پایان نامهٔ تحصیلی دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی ، به دانشگاه تهران ، ارائه شده است. دکتر سراج الدین سید با وسواسـی کامل ، متن را مورد بررسی قرار داده و باتصحیح و بررسی موشکافانهٔ آن، اثری گرانبها را به جامعهٔ علم دوست و مشایخ عرفان و اهل کتاب تقدیم نموده است.»

۱۶۱ - تذکرهٔ بغراخانی (تذکرهٔ مشایخ اویسیه)

از: مؤلف ناشناس در سدهٔ ۱۰ هـ ق ، به تصحیح دکتر محمد منیر عالم ، سخن مدیر: دکتـر مـحمد مـهدی تـوسلی سـرپرست مـرکز تحقیقـات فـارسی ایـران و پـاکستـان ، حروفچینی‌کامپیوتری: محمد عباس بلتستانی، اسلام‌آباد، چاپخانه : آرمی پریس،

راولپندی ، تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۷۶ هق / ۱۴۱۸ هق / ۱۹۹۸م ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد. بها با جلد خوب وکاغذ مرغوب و چاپ ممتاز در هنگام چاپ ۵۰۰ روپیه : ۲۸ + ۵۵۷ ص . سخن مدیر : (یازده ص)، مقدمهٔ مصحح (ص هفده)، متن تذکرهٔ بغراخانی (۱ - ۵۱۰)، مقدمه دربیان مشایخ اویسیه (رح) (ص ۴)، این تذکره بر حسب «باب » و «مقصد» و«فصل » تقسیم شده است. سه مقصد و چهل باب و هر باب چند فصل ، و جمعاًسی فصل دارد : تذکرهٔ شیخ عبدالله یمنی (قدس سره)، شیخ معز الدین حسین ،

تذکرۀ بغراخانی



شیخ خواجه احمد صابونی ، شیخ جلیل دامغانی ، شیخ نظام الدین اویسی ، شیخ بهاء الدین غزنوی ، شیخ علامه اویسی حقه باز ، خواجه ابو النصر سامانی، سلطان ستق بغراخان ، خواجه عبدالفتاح(= بغراخواجه)، شیخ عمران اویسی یزدی، شیخ عبدالغفار اویسی ملتانی ، شیخ صدرالدین بقال اویسی ، شیخ محمد تاج الدین ، شیخ بهاء اویسی بلخی ، شیخ باقر اویسی شامی،شیخ قطب الدین، شیخ سعد الدین دمدار اویسی بسطامی ، شیخ محمد صادق اویسی، شیخ یحیی بخاری اویسی ، شیخ عبدالرحیم سیستانی اویسی ، شمس الدین قتال ، شیخ سید شهاب الدین هروی ، شیخ ضیاء الدین صراف بلخی ، شیخ تاج الدین دهلوی ، شیخ شفیق شیرازی اویسی ، شیخ نظام الدین خلیفه ، سلطان اویس قرنی ، شیخ یسیر اویسی اسطنبولی ، شیخ عبدالرحمن خراسانی،شیخ غیاث الدین شکرتمی، شیخ احمد، شیخ برهان الدین قلیجی ، شیخ سعادت هرمزی ، شیخ عباس خوارزمی ، شیخ ابو سعید ، شیخ فرید الدین باخرزی ، شیخ محمد عطار حصاری، خواجه ابو القاسم ، شیخ سمعانی سمنانی ، مولانا جمال الدین کدلی ، خواجه فقیه ایوب ، خواجه حسین فضلی اویسی ، خواجه علم عطایی اویسی ، خواجه فقیه محمد اویسی ، خواجه شاد کام اویسی ، خواجه محب کوه مار اویسی ، خواجه تاج العطاء اویسی ، شیخ عبدالرحمن حلبی اویسی ، خلیفه غیاث الدین ، شیخ حبیب کاشغری اویسی ، بی بی خدیمهٔ اویسیه ، بی بی صالحهٔ اویسیه ، بی بی صفیهٔ اویسیه ، بی‌بی خدیجهٔ اویسیه ، بی بی عتبهٔ اویسیه ، بی بی فندقهٔ اویسیه ، بی بی زهرهٔ اویسیهٔ قلماقی ، بی‌بی علیمیهٔ اویسیه ، بی

بی سکینهٔ اویسیه ، بی بی سعیدهٔ اویسیه ، بی بی عایشهٔ کاشغری ، بی‌بی حلوایی اویسیه ، بی بی مریم اویسیه ، خاتمه (ص ۵۰۱)، تعلیقات ، فهرست اعلام ، اشخاص ، جای ها ، فهرست منابع و مآخذ (ص ۵۱۱ - ۵۲۲)، در سخن مدیر اینگونه آمده است :« تذکرهٔ بغراخانی که نوشته مؤلفی ناشناخته است و حدود سده های ۱۰ و ۱۱ هجری نگارش یافته ، از جملهٔ این آثار گران سنگ و یکی از تذکره های بی نظیر گنجینهٔ درخشان سلسلهٔ اویسیه در ادب فارسی است. مصحح دانشمند این کتاب ، آقای دکتر محمد منیر عالم ، بررسی و تصحیح این اثر را به عنوان پایان نامهٔ تحصیلی برای دریافت درجهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، در حدود ۲۵ سال پیش انجام داده و اکنون برای نخستین بار با همت همکاران این مرکز چاپ و منتشر می‌شود .مصحح محترم نیز تحقیقاتی دربارهٔ طریقهٔ اویسیه و حضرت اویس قرنی -که این سلسله خود را به آن بزرگوار منسوب می‌دانند - و نیز دربارهٔ تاریخ بغراخانیان -که این تذکره بدان نامیده شده است - در مقدمهٔ خود بر این اثر آورده است.»

۱۶۲ - راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان



تهیه و تنظیم : انجم حمید ، سخن مدیر : دکتر محمد مهدی توسلی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،حروفچینی‌کامپیوتری: عبدالرشید لطیف، چاپخانه:منزاپرنتنگ‌کارپوریشن،اسلام‌آباد، شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۷۷ هش / ۱۴۱۹ هق / ۱۹۹۸م ، ۱۸ + ۹۳۹ ص . بها باکاغذ خوب وتجلید محکم و چاپ ممتاز(در هنگام چاپ): ۷۵۰ روپیه ، صفحات آغاز و صفحهٔ عنوان و ناشر و شناسنامهٔ کتاب و فهرست راهنما(یک - هشت)، سخن مدیر (نه - ده)، پیشگفتار مؤلف (ص یازده - شانزده)، علامات اختصاری (ص هفده)، فهرست کتاب ها (ص ۱ - ۳۵۵)، فهرست نامها و کسان (= اشخاص) (ص ۳۵۷ - ۹۳۶)، در سخن مدیر اینگونه آمده است:« زمانی که کار چاپ و انتشار

چهاردهمین جلد فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ، تألیف استاد احمد منزوی ، به همت این مرکز به پایان می رسید ، این فکر به وجود آمد که برای استفادهٔ بهتر از این فهرست و سهولت بیشتر در دستیابی به منابع مورد نظر ، راهنمای ایـن چهـارده مجلد فراهم شود و به زودی در دسترس پژوهندگان قرار گیرد. در این رابطه خانم انجم حمید ، پژوهشگر این مرکز ، که سالها افتخار شاگردی استاد منزوی را داشته ، قدم پیش نهاد و طرح تهیه و تدوین راهنمایی برای آن چهارده جلد را پیشنهاد نمود. پس از تصویب طرح ، وی با جدیت تمام شروع به کار نمود و سرانجام در مدت نزدیک به دو سال آن مهم رابه انجام رسانید. اکنون ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، به حول و قوهٔ الّهی ، مفتخر است که راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان را به زیور طبع آراسته نموده و امیدوار است بدین وسیله یکی از بسیار وظـایف خـطیر خـود را در راه خدمت به فرهنگ مشترک انجام داده باشد.»

در پیشگفتار خانم انجم حمید بر کتاب راهنمای فهرست مشـترک نسـخه هـای خـطی پاکستان آمده است که :«بنده افتخار دارد در سالهای ۱۳۶۷ - ۱۳۶۹ هـ ش که استاد احمد منزوی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد مستقر و به کار سترگ تألیف فهرست مشترک مشغول بوده اند ، من هم به نوبهٔ خود دستیار ایشان بوده ام . از راهنمایی‌ها و تشویق های ایشان است که توانسته ام به چنین کاری دست بیابم. اکنون که ایشان به موطن خود بازگشته اند ، بر خود لازم می دانم نام ایشان را به نیکی و احترام فراوان ببرم. همین جا اذعان دارد اگر راهنمای فهرست مشترک را مستقیماً زیر نظر و راهنمایی استاد منزوی تهیه می کردم، به مراتب به شکل مطلوب تری و مفید تری ارائـه مـی شـد. امـا نمونه‌های راهنما که به ملاحظهٔ ایشان در آمده بود، توانست رضایت ایشان را جلب کند. چنان که ایشان در طی یاد داشتی که به بنده مرقوم داشته اند ، مبرهن می شود . امیدوارم کسانی که در قلمرو فارسی بالعموم و در شبه قارهٔ پاکستان و هند بالخصوص در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی وفرهنگ اسلامی و فرهنگ های التقاطی شبه قاره کار می کنند، از این راهنما بهرهٔ شایانی ببرند. من مطمئنم در فهرست مشترک و بالطبع در این راهنما، نام صدها کتاب و کسان اولین بار مطرح شده است که برای گسترش زبان فارسی در این منطقه نقش بسیار مهمی را ایفا کرده اند .».

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی
(رئیس کتابخانهٔ گنج بخش)

معرفی کتابها و نشریات تازه

۱ - امید (ماهنامهٔ اردو)، ج ۲ ، شماره ۱۰ ، فوریه ۲۰۰۲م، ۵۰ - ۶۰ص ، سرپرست دکتر نعیم غنی ، مدیر : اقبال تبسم ، هیئت مشاوران و گروه نویسندگان : عثمان قادر، سید واجد بخاری، ایم.وایی خان ، عبدالرؤف خان ، حسن نعیم ، دکتر انعام الرحمن ، عبداللطیف الفت، امتیاز علی رستگار، پرفسور محمد جان عالم. ناشر این ماهنامه : شعبهٔ تحقیق : بنیادسلطانه فاؤندیش، اسلام آباد. این ماهنامه باتصاویر رنگین و سیاه و سفید وکاغذ و چاپ مناسب و رسم الخط اردو و آگاهی ها و اطلاعات فراوان اجتماعی و فرهنگی و ادبی در اختیار همگان است.

۲ - سب رس (ماهنامهٔ اردو): ناشر : ادارهٔ ادبیات اردو، حیدرآباد دکن،جلد ۶۴، ش ۱ ، ژانویه ۲۰۰۲م (سال نو مسیحی)، مدیر : مغنی تبسم ، معاون های مدیر : غلام جیلانی ، بیگ احساس ، هیئت مشاوران : پرفسور جعفر نظام (صدر)، زاهد علی خان (نایب صدر)، پرفسور گوپی چند نارنگ، پرفسور سید سراج الدین ، رمن راج سکسینه ، محمد منظور احمد ، پرفسور مغنی تبسم، مقالات و مطالب ماهنامهٔ « سب رس» همه دربارهٔ ادبیات اردو و شاعران ونویسندگان ، معرفی کتاب ها ، تاریخ فرهنگ و ادب، نعت و نقد و نظر. در پایان این شمارهٔ «سب رس » فهرست کتاب های منتشره از طرف ادارهٔ ادبیات اردو و از طرف کتاب خانهٔ «سب رس» مؤسسهٔ غالب شناسی (دهلی نو)، انجمن ترقی اردو (دهلی نو) آورده شده است و آگاهی های مفیدی دربارهٔ نشر کتاب به دست داده شده است.

۳ - نوای صوفیه انترنیشنل (ماهنامهٔ بین المللی اردو) ، پرچمدار عرفان و تصوف : بانی: دکتر غازی محمد نعیم ، مدیر : علامه محمد بشیر، امور هنری و آرایش و ترتیب : جی . ایچ . معروفی . شماره ۶۸ ، ژانویه ۲۰۰۲ م. تقریباً ۳۲ تا ۴۰ صفحه هر شماره. ماهنامهٔ نوای صوفیه،

مجله‌یی است ارزنده که برای اتحاد میان مسلمانان کوشش می کند. در طریق عرفان وتصوف اسلامی، خاصه « مسلک نوربخشیه » و « همدانیه » گام بر می‌دارد. مطالب و مقالات آن بر اساس عقاید اسلامی و عرفانی و فلسفهٔ نوربخشیه و همدانیه است و اشعار فارسی و اردو دربارهٔ نعت ومنقبت دارد. بعضی آگاهی ها دربارهٔ کشمیر و بلتستان را نیز به دست می دهد.

۴ - احوال و آثار حضرت داتا گنج بخش (اردو) مؤلف : پرفسور غلام سرور ، به کوشش : شیخ میان خوشی محمد هجویری سجاده نشین دربار سید علی هجویری داتا گنج بخش (رح)، چاپ لاهور، تاریخ چاپ و نشر ۱۴۲۳ ه‍ ق ، ۳۳۶ ص . جلد رنگین و کاغذ مناسب و تجلید خوب وتصاویر رنگارنگ مزارات و مسجد و مزار مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی (تونیه) و مزار حضرت آمنه مادر گرامی حضرت رسول اکرم (ص)و دیگر تصاویر تاریخی ، بها:« هدیه ... نگاهی گاهی گاهی !». بسیار شگفت آور اینکه تصویر یک نسخهٔ خطی را نشاندهی کرده اند که متعلق به آقای شیخ میان خوشی محمد هجویری است و اینگونه نگاشته است :« کشف المحجوب شریف کاوه قلمی نسخه جسے حضرت داتا گنج بخش (رح) خود تحریر فرمایا». یعنی : این نسخهٔ خطی را حضرت سید علی هجویری (رح) خودش کتابت کرده است! چاپ عکس این نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود است وظاهراً با کتابت و خط و املای الفاظ و رسم الخط بسیار متأخر به نظرمی‌رسد. در این باره نسخه شناسان و دانایان نسخه های خطی بهتر می دانند. والله اعلم بالصواب .

۵ - تجلیات حرمین (اردو) موسوم به اسم تاریخی (رابطهٔ بخشش ۱۴۱۹ ه‍ ق »، مؤلف : عبدالقیوم طارق سلطان پوری، ناشر : مکتبهٔ ضیائیه ، راولپندی ، پاکستان ۲۵۷ ص، تاریخ چاپ و نشر ۲۰۰۲م، شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه، کاغذ خوب و چاپ ممتاز و تجلید زیبا و جلد رنگین ، بها(ندارد)، آقای مولانا عبدالقیوم طارق سلطان پوری شاعر و ادیب و سخنور توانا و عالی مقام زبان اردو و فارسی و عربی و پنجابی و پوتوهاری و هندکو می باشد. او به حجاز (مکة المکرمة و مدینة المنوره) سفر کرده و حج نموده و زیارت مقامات مقدسه و مشرفه کرده است و دیدنی‌ها و شنیدنی های خود را به صورت نثر و نظم اردوی ادبی برای مردم مسلمان شبه قاره به ارمغان آورده است و ۳۵ روز سفر او طول کشیده است. آقای سید محمد عبدالله قادری ، آقای سید صابر حسین شاه بخاری و مؤلف (طارق سلطان پوری) بر این کتاب « سخن های گفتنی »

نوشته‌اند . ماده تاریخ های سفر، تقریباً ۲۵ بار آمده است.خواندن این کتاب بر هر کسی لازم و واجب است. کتاب بسیار خوبی است.

۶ - بلد الاولیاء، زیارات اولیای پاکستان (= آلبوم تصاویر)، مؤلف : افتخار احمد حافظ قادری ، مشتمل بر ۲۱۲ تصویر (= عکس های زیبای رنگین) از درگاه ها و دربارهای اولیای پاکستان با شرح و توضیح مختصر (زیر نویسی شده) تاریخ چاپ و نشر ۱۴۲۳ هـ ق / ۲۰۰۲ میلادی ، چاپ راولپندی (پاکستان)، بها ۲۵۰ روپیه . کاغذ گلاسه و چاپ ممتاز و آرایش زیبا و تجلید فریبا و رنگین ، شمارگان : ۸۰۰ نسخه. فهرست مطالب : زیارات و تبرکات غوثیه، (پیش لفظ)(ص ۶) ، فهرست تصاویر (ص ۸) ، کتاب پر سجاده نشین سدره شریف کـ تأثرات (ص ۹)، تصاویر زیارات اولیای پاکستان (ص ۱۰)، تصاویر تبرکات غوثیه سدره شریف (ص ۱۶)، تصاویر تبرکات غوثیه (دیوان حضوری) (ص ۵۸)، ماده تاریخ طباعت کتاب (فارسی)(ص ۱۰۶)، ماده تاریخ طباعت کتاب (اردو) (ص ۱۰۷)، معرفی کتاب های مؤلف (= مرتب کی کتب کا تعارف)(ص ۱۰۸). کتاب بلد الاولیای پاکستان واقعاً دیدنی و خواندنی و دوست داشتنی است. هر کس که اولیاء الله را دوست دارد باید این کتاب را داشته باشد.

۷ - تنظیم المکاتب (ماهنامهٔ اردو)،نوامبر و دسامبر ۲۰۰۱ م، ۱۳۰ ص (ژانویه ، ۴۸ ص، مارس ۲۰۰۲ میلادی ۴۸ ص) مؤسس و بانی تنظیم المکاتب «مولانا سید غلام عسکری» بوده که در لکهنو می زیسته است. ناشر :«تنظیم المکاتب » لکهنو (هند)، زیر نظر شورای نویسندگان : پیام اعظمی ، صفی حیدر ، میثم زیدی ، منظر صادق ، مقالات این شماره بیشتر دربارهٔ عقاید دینی و روش های تدریس مسائل فقهی و آگهی های تبلیغاتی و برنامه های تظیم المکاتب در سرتاسر هند است.

۸ - آموزگار (ماهنامهٔ اردو)، اکتبر و نوامبر ۲۰۰۱م ، ۳۲ ص، دسامبر ۲۰۰۱ م ، ۳۲ ص. مدیر اعلی (= سردبیر) اکبر رحمانی . ناشر : مکتبهٔ آموزگار جلگاؤن (هندوستان)، روی جلد تصویر حکیم الامت ، دانای راز علامه دکتر محمد اقبال و اشعار او نیز تصویر شاعر ممتاز و منقد زبان اردو و نویسنده و مورخ اسلام مولانا الطاف حسین حالی و اشعار او. هر شمارهٔ «آموزگار» دارای مطالب ارزنده دربارهٔ ادب وفرهنگ و شعر و هنر اسلامی است. اسناد ومدارک

به دست داده شده، دربارهٔ زبان اردو و شاعران و ادیبان و مورخان مسلمان مستند و مطمئن است.

۹ - دارالسلام (ماهنامهٔ اردو)، آوریل ۲۰۰۲م ، جلد ۱۵ ، ش ۱ ،۳۲ ص ، چاپ مالیرکوتلا، پنجاب (هند)، سرپرست : مولانا مفتی فضل الرحمن هلال عثمانی ، سردبیر : طارق عمیر عثمانی، مقالات این ماهنامه دربارهٔ اسلام وتبلیغات اسلام و دستورات فقهی و قواعد و علوم قرآنی دینی است.

۱۰ - قومی زبان (ماهنامهٔ اردو)، فوریه ۲۰۰۲ میلادی ، جلد ۷۴ ،شمارهٔ ۲ ، ۱۲۰ ص کراچی (پاکستان). بانی این ماهنامه ، بابای اردو ، دکتر مولوی عبدالحق مرحوم است که از سال ۱۹۴۸ میلادی تاکنون چاپ و نشر می شود. مطالب این ماهنامه ، همواره دربارهٔ اردوو توسعه وترویج و اهمیت آن گفت و گو می کند. مقالات ادبی و فرهنگی و تاریخی و هنری ، اشعار اردو و بحث های ادبی و لغوی و نقد و نظر ادبیان و سخنوران زبان اردو را منتشر می کند و همهٔ مطالب منتشر شده در این ماهنامه ، مستند و ارزنده و مورد پسند ادیبان وشاعران زبان اردو می‌باشد. زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شود. ناشر : انجمن ترقی اردو(کراچی) است. در حال حاضر سرپرستان آن : ادا جعفری ، جمیل الدین عالی و مشفق خواجه هستند. سردبیر (مدیر) ادیب سهیل است روی هم رفته مجله‌ای است که می تواند پاسخگوی دوستداران زبان و ادبیات اردو باشد.

۱۱ - قومی زبان (ماهنامهٔ اردو)، مارس ۲۰۰۲ میلادی ، ج ۷۴ ، شمارهٔ ۲ ، ۹۶ ص، کراچی پاکستان ، ناشر انجمن ترقی اردو پاکستان (کراچی)، کلیهٔ مطالب این شماره دربارهٔ زبان و ادبیات اردو می‌باشد. مقاله ای دارد که می تواند روابط فرهنگی و ادبی ایران و پاکستان را بسیار صمیمانه و استوار و مستحکم نشان دهد:« سیمین بهبهانی » به قلم «نوید احمد گل »که بانگرشی ادیبانه و هنرمندانه آثار و احوال « سیمین» را بررسی و تحقیق کرده است (۲۰ صفحه).

۱۲ - جامعه نامه (ماهنامهٔ اردو)، دانشگاه آزاد علامه اقبال، سرپرست : دکتر سید الطاف حسین رئیس دانشگاه، سردبیر انوار الحق، ۱۲ ص ، باتصاویر رنگین، دسامبر ۲۰۰۱ میلادی. در این ماهنامه ،گفت و گوها ومطالب دربارهٔ برنامه های دانشگاه و ملاقات های شخصیت های

ادبی و دانشگاهی ، دیدارهای مسؤولان مملکتی و کشوری ، خلاصهٔ گفته های بزرگان سیاسی و ادبی و فرهنگی وعلمی ، خبرهای مربوط به دانشگاه آزاد علامه اقبال در سرتاسر پاکستان آمده است.

۱۳ - **سب رس** (ماهنامه اردو)، دسامبر ۲۰۰۱م، جلد ۶۳ ، شمارهٔ ۱۲ ، ۱۰۰ ص ، مصور ادارهٔ ادبیات اردو، ایوان اردو، حیدرآباد ، هند .مدیر مسؤول : مغنی تبسم ، سردبیران : غلام جیلانی ، بیگ احساس . این ماهنامه زیر نظر شورای نویسندگان چاپ و نشر می شود. این شماره را به « احوال و آثار خواجه حمید الدین شاهد» که اخیراً بدرود حیات گفته اختصاص داده اند. ماهنامهٔ «سب رس» سابقهٔ ادبی و تاریخی در زبان و ادبیات اردو دارد و از سال ۱۹۳۸م تاکنون مرتب چاپ ونشر می شود و به « یادگار سید محیی الدین قادری زور » معنون است. همه ماهه مطالب ادبی و فرهنگی و شعر و غزل ومعرفی کتاب های تازه و احوال شاعران و ادیبان و وفیات را در بردارد. ماهنامه ای خواندنی و ارزنده است.

۱۴ - **معارف** (ماهنامهٔ اردو): مارس ۲۰۰۲ میلادی ، جلد ۱۶۹ ، ش ۳ ،صفحات پیاپی، سرپرست : ضیاء الدین اصلاحی ، ناشر : مجلس دارالمصنفین آکادمی شبلی ، اعظم گره ، هند. مطالب ماهنامهٔ معارف اردو، زیر نظر گروه مشاوران «مجلس ادارت» چاپ و نشر می‌شود. مقالات اساسی و مهم این مجله بیشتر دربارهٔ ادب و عرفان و تصوف و تاریخ وفرهنگ و هنر است و کتاب های تازه و نشریات تازه را نیز معرفی می کند. تعیین سال وفات « فرید الدین مسعود گنج شکر» و « امام ربانی مجدد الف ثانی و تیپو سلطان شهید » دو مقالهٔ اصلی این شماره است. معارف ماهنامه ای است خواندنی و نگهداشتنی .

۱۵ - **صحیفه**(سه ماهه - فصلنامهٔ اردو) ژانویه تا مارس ۲۰۰۲ میلادی ، شماره ۱۷۰ ، ۷۰ ص.ناشر: مجلس ترقی ادب ، لاهور (پاکستان زیر نظر شورای نویسندگان : احمد ندیم قاسمی ، یونس جاوید ، احمد رضا . در این شماره مقالات اساسی ادبی آمده است :«گلبانگ... تعارف و تجزیه (قسط اول): صوفی عبدالرشید، « اوده اخبار اور سر سید » : اکبر حیدری کشمیری ، «یادگار اسلاف » : دکتر مظهر محمود شیرانی ، « قرة العین طاهره»: دکتر صابر آفاقی.

۱۶ - سوی حجاز (ماهنامهٔ اردو)، دسامبر ۲۰۰۱ میلادی ، شمارهٔ ۱۲ ، جلد ۷ ، سرپرست : محمد خلیل الرحمن قادری ، سردبیر : محمد اسلم شهزاد، زیر نظر شورای نویسندگان . چاپ لاهور. مطالب و مقالات این شماره کلاً دربارهٔ مسائل دینی و تحقیقات مذهبی و تاریخ اسلام است : تفسیر قرآن ، نعت حضرت رسول اکرم (ص) ، صلح حدیبیه ، رمضان المبارک ، جمعیت علمای پاکستان ، شب برات باید عبادت کرد، جنگهای صلیبی.

۱۷ - چهره های ماندگار زبان وادب فارسی در سند (فارسی و انگلیسی)، مؤلف : خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، کراچی ، فروردین ماه ۱۳۸۱ هـ ش، مقدمه از :محمد رضا زینلی مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و تقریظ از پرفسور دکتر ظفر سعید سیفی رئیس دانشگاه کراچی ، ۴۲ صفحه. تصاویر رنگین و جلد خوش رنگ ، در این کتابچه احوال و آثار استادان فارسی را در سند بسیار خلاصه و مفید آورده اند: پرفسور عابد علی خان ، استاد دکتر نبی بخش قاضی ، استاد دکتر طاهره صدیقی ، استاد دکتر روشن آرا بیگم ، استاد دکتر ساجد الله تفهیمی ،آقای پرفسور حضور احمدسلیم ، دکتر سید حسین جعفر حلیم . البته یک سمینار باشکوه ادبی و فرهنگی و تحقیقی به همین مناسبت با شرکت بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در خانهٔ فرهنگ برقرار شد و مقالات و اشعار گوناگون فارسی و اردو و انگلیسی راجع به روابط فرهنگی ایران و پاکستان و زبان و ادب فارسی در سند و خدمات این استادان و بزرگداشت آنها خوانده شد.

۱۸ - سروش (دو ماههٔ فارسی)، نوامبر - دسامبر ۲۰۰۱ میلادی، مارس - آوریل ۲۰۰۲ میلادی ، شماره ۳،۴۴ ص. سردبیر: ساجده اقبال سید ، دبیر مطبوعات : محمد طارق ، مدیر ، محمد گل مروت ، معاونان مدیر : منظور بلوچ ، سید محمد احمد زیدی ، ناظم فروش : محمد فاروق قاضی ، ماهنامهٔ سروش به زبان فارسی دری از طرف ادارهٔ فیلم ومطبوعات، وزارت اطلاعات ، دولت پاکستان ، اسلام آباد چاپ و نشر می شود. کلیهٔ مطالب و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب و شعر فارسی و علوم اسلامی است. کاغذ گلاسه و تصاویر رنگین و روی جلد رنگارنگ از مزایای «سروش » است. خزان و بهار در سروش بسیار خوب وصف شده وعکس های رنگارنگ زیب صفحات بهار گشته است « جشن بهاران » و « مژده فصل بهار » در سروش خواندنی است.

۱۹ - شعر وحکمت (اردو)، کتاب ۴۰۳، دور سوم ، مارس ۲۰۰۲ میلادی حیدر آباد (دکن). ناشر مکتبهٔ شعر و حکمت (حیدرآباد، هند)، ۱۱۹۲ ص ، شمارگان ندارد. سردبیر : اختر جهان ، ترتیب دهندگان : شهریار ، مغنی تبسم ، معاون ها: شفیق فاطمه شعری ، علی ظهیر، سرپرست اداری : محتشم نوید. «شعر و حکمت » مجموعه یی است بسیار ارزنده در موضوع ادب و فرهنگ اردو و فارسی و به طور کلی فرهنگ اسلامی و هندی . در این «کتاب ۴۰۳ » در حدود ۱۰ مقاله، و ۴ گوشه (شرح احوال و آثار)،۱۵ افسانه، ۲۸ منظومه (= نظم)، ۱۷۴ غزل ، ۶ نمایشنامه (درامه) و ۲ رمان (ناول) چاپ شده است و در حقیقت کلیهٔ مطالب این «کتاب ۴۰۳ » که موسوم به « شعر و حکمت » است ، فرهنگی و ادبی و هنری است با جلد رنگین و کاغذ سفید و تجلید خوب و چاپ ممتاز بها ۴۰۰ روپیه

۲۰ - سروش (ماهنامهٔ فارسی): ژانویه - فوریه ۲۰۰۲ میلادی ، شمارهٔ اول ، ۴۰ ص ، سردبیر : ساجده اقبال سید ، دبیر مطبوعات : محمد طارق ، مدیر : محمد گل مروت ، معاونان : منظور بلوچ ، محمد احمد زیدی، ناظم فروش : محمدفاروق قاضی، ماهنامهٔ سروش از طرف ادارهٔ فیلم و مطبوعات وزارت اطلاعات ، دولت پاکستان ، اسلام آباد چاپ ونشر می شود. این شماره اختصاص به فیض احمدفیض دارد که باتصویر او روی جلد سروش را مزین کرده است و به زبان حال می گوید :« از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس». مطالب سروش واقعاً جالب و خواندنی است:« ارمغان «رها» به حضور فیض احمد فیض»، تسخیر فطرت (علامه اقبال)، اقبال نامه (دکتر رضا شعبانی)، کلام غالب ، هنر دلربایی خوشنویسی اسلامی (دکتر محمد حسین تسبیحی) حکایات سعدی ، غزل (منظور الوهاب سعید)، منظور بلوچ ، اولین نهال چای در پاکستان ، علاءالدین مسعود، شیخ سعدی، مخزن سر خدا (مولانا محمد اکرم ملتانی)، جنبهٔ عبادی حج (دکتر محمد ظفر خان)،خودشناسی خداشناسی (رشاد احمد)، سهم دانشمندان مسلمان در طب اسلامی (دکتر محمد حسین تسبیحی)، آدم دیوانه ای (شیر محمد مری)، رخدادهای تاریخی پاکستان.

۲۱ - مقالات راشدی (پیر حسام الدین راشدی مرحوم)(اردو) : تألیف (= مرتبهٔ) دکتر غلام محمد لاکهو ، پیشگفتار : دکتر ریاض الاسلام دبیر مؤسسهٔ مطالعات آسیای مرکزی و غربی در دانشگاه کراچی ، چاپ و نشر : بخش تصنیف و تألیف دانشگاه کراچی، سال چاپ ۲۰۰۲م، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد، ۴۲۸ ص ، بها با کاغذ خوب و تجلید زیبا و

رنگین : ۴۰۰ روپیه. در این کتاب مقالات بسیار ارزنده در شناخت تاریخ سند و روابط فرهنگی و ادبی ایران و سند در تاریخ اسلامی و شرح احوال و آثار ادبا و شعرا و برخی مکتوبات و مسائل ادبی و تاریخی سند آمده است، بدین جهت آقای پرفسور دکتر غلام محمد لاکهو استاد شعبهٔ تاریخ عمومی دانشگاه سنده (جام شورو) تألیفی ارزنده به دست داده است.

اینک فهرست مقالات : فتاوی عالمگیری و دو مؤلف و خاندان او ، مولانا محب علی سندهی ، میر ابوالقاسم نمکین و خاندان او ، زادگاه زبان اردو در سند ، شاعران اردو زبان سند، تصانیف ابو علی سینا ، میرزا غازی بیگ ترخان ، مآخذ تاریخ سند ، غالب و خادم ، دکتر عترت حسین زبیری، یک فکر عالی زنده نماند ! کیفی و تا تریه ، روابط ایران و سند ، چند ساعت در موزهٔ قاهره ، مولانا محمد شفیع ، پنبه کجا کجا نهم ؟ ! نظام آموزش و پرورش و محیط زندگی ما، مکتوبات سیاسی تاریخ سند، چند گزارش دربارهٔ تذکرهٔ شاعران اردو، یک شب نشینی (= ضیافت) یادگاری در اصفهان ، گوشه یی از زندگانی سلطان محمود بکهری . کتاب مقالات راشدی از لحاظ ادبی و فرهنگی و تاریخی برای شناخت بزرگان و ادیبان و سخنوران سند (پاکستان)و وابستگی های فرهنگی آنان با ایران بسیار اهمیت دارد و اگر کسی آن را به زبان فارسی ترجمه کند. بسیار سودمند خواهد بود.

۲۲ - تهذیب غم (= بحر اردو مین تهذیب غم کی لهیرین): موج ها و لرزش‌های غم در دریای اردو):

تصنیف دکتر اسد اریب، چاپ و نشر کتاب نگر (حسن آرکید ملتان)، سال چاپ و نشر : ۲۰۰۲ میلادی ، ۱۶۸ ص . بها با تجلید زیبا و رنگین و کاغذ خوب : ۱۹۰ روپیه. کتاب «تهذیب غم » به « ماه طلعت زاهدی » اهدا شده است و چنان به نظر می رسد که در ادب اردو، نوعی سبک و اسلوب تازه می باشد و مطالب آن بدین شرح است . آغاز سخن : چند حرف گفتنی موج هاولرزش ها در دریای اردو ، آغاز سفر از دکن ، سفر در این دریای مواج به سوی شمال هند، مطالعهٔ ویژه به سوی شمال هند ، مطالعهٔ ویژهٔ تهذیب غم درمعانی و الفاظ غالب ، نخست غالب و بعد از آن دیگران ، خلاصهٔ تهذیب غم ، لغت نامهٔ تهذیب غم ، اثر تهذیب غم در اندیشهٔ سخن نو، با اشارات ویژه : علامه اقبال ، جوش ملیح آبادی ، ظفر علی خان ، پرفسور اختر سعید ، جناب افتخار عارف ، جناب مصطفی زیدی ، جناب حسین مجروح ، و جناب ضمیر اختر نقوی محقق فکر و سخن ، نشانه های تهذیب غم در نثر اردو با اشارات ویژه از : ادبیات عصر دکن ، نثر نویس دانشکدهٔ فورت ولیم ، مکتوبات (= نامه های غالب): قرة العین ، انتظار

حسین ، قاسم محمود، تهمینهٔ درانی، قدرت الله شهاب، این کتاب از لحاظ ادب اردو و نثر جدید اردو ومطالب گوناگون در موضوع « غم » بسیار جالب و خواندنی است و امواج غم و آثار و لرزش های غم را در ادبیات اردو بسیار خوب نشان می دهد و کوشش های آقای دکتر اسد اریب قابل تحسین است.

۲۳ - اردو زبان میں نعت گویی کا فن اور تجلیات :

از : دکتر سید وحید اشرف کچھوچھوی رئیس پیشین بخش عربی و فارسی و اردو ، دانشگاه مدراس ، کتابت : عبدالقیوم اشرفی ، احمد آباد ، چاپ و نشر ۲۰۰۱م، شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد، بها با جلد مقوایی و کاغذ مناسب (؟)، ۱۲۰ ص . این کتاب از لحاظ ادب دینی و نعت گویی و نعت خوانی و هنر نعت سرایی ارزنده است. فهرست مطالب بدین شرح است: عرض حال (= آغاز سخن) ، هنر نعت گویی و تجلیات آن در زبان اردو ، برخی موجبات لغزش و اشتباهات شاعران در زبان اردو، تفسیر و شرح چند تن از دانشمندان بر تجلیات نعت گویی : پروفسور سید محمد طلحه رضوی برقی ، پرفسور فاروق احمد صدیقی ، مولانا الهادی کاوش رامپوری . برگزیدهٔ اشعار نعت و نمونهٔ نعت گویی ، اشعاری چند که در موضوع اخلاق همگانی می باشد. دریافت و استدراک . آقای پرفسور دکتر سید وحید اشرف کچھوچھوی دارای تألیفات و تصنیفات بسیار هستند از جمله : هنر سرودن نعت در زبان اردو،مقدمهٔ رباعی ، تجلیات (مجموعه اشعار نعت حضرت رسول اکرم (ص)، رباعیات (۳۵۰ رباعی، روح محمود (نواب محمد محمود مدراسی ، شعر او برگزیدهٔ آثار او)، زندگی وشاعری افسر مودودی، دیوان فدا (شاگرد غالب) باهمکاری مالک رام ، روزه ، تصوف ، مقدمهٔ لطایف اشرفی به زبان فارسی ، زندگی و احوال سید اشرف جهانگیر سمنانی ، لمحات (اشعار)، مؤمن (احوال وآثار او)، مقالات اشرفی ، مکتوبات اشرفی و لطایف اشرفی از لحاظ تاریخ هند، انگلیسی و فارسی لطایف اشرفی فارسی با تحقیق و مقدمه . کوشش آقای پرفسور سید وحید اشرف کچھوچھوی را باید مورد تقدیر و تشویق قرار دهیم و کتاب او را بخوانیم.

۲۴ - ولای رسول صلی الله علیه وآله وسلم (اردو) :

سرودهٔ قمر رعینی ، ترتیب و انتخاب : عابد حسن عابد، به اهتمام : ذیشان قمر، نقاشی روی جلد : محمد اجمل ، حروفچینی کامپیوتری : ندیم صدیقی ، چاپخانه سید احمد شهید

پریس ، تاریخ چاپ ۱۴۲۳ هـ ق / ۲۰۰۲ م ، شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد ، بها با تجلید خوب و رنگین و کاغذ مناسب و چاپ زیبا،۱۲۸ ص ، ۱۱۰ روپیه . ناشر : محمود فیصل راجه . این کتاب به آقای الحاج منصور تابش بزرگترین خوش آواز نعت خوان پاکستان اهدا شده است . بر این کتاب ، حکیم سید محمود احمد سروسهارنپوری و امین راحت جغتایی پیشگفتار نوشته‌اند. آقای قمر رعینی دربارهٔ خودش و زندگانیش مطالبی به دست داده است و « اظهار تشکر » کرده است. تقریباً ۵۱ نعت در این کتاب آمده است. آقای قمر رعینی علاوه بر نعت گویی ، شاعر رباعی گو نیز می باشد و از عاشقان خیام است و چندین رباعی خیام را به اردو ترجمه کرده و در ماهنامهٔ فیض الاسلام نشر داده است. ما آرزوی پیروزی و موفقیت و تندرستی برای برای آقای رعینی آرزو داریم .

۲۵ - پنجابی ادبیات کی مختصر تاریخ

از پروفسور دکتر احمد حسین قریشی قلعه داری ، زیر نظر : دکتر وحید قریشی ، چاپخانه : عزیز بک دپو ، لاهور ، سال چاپ ۲۰۰۲م. ۴۰۸ ص ، بها با کاغذ مناسب و تجلید رنگین ، ۲۰۰ روپیه . این کتاب به آقای دکتر وحید قریشی اهدا شده است. این کتاب دوازده باب دارد. تاریخ زبان پنجابی را از دوران کهن تا عهد حاضر مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده است و انواع کتاب ها و موضوعات را که در پنجابی نگارش یافته به دست داده است، زبان پنجابی در خدمت علوم اسلامی و داستان ها و فنون هنری و شعر و موسیقی تا محافل هنری و ادبی ، بررسی شده است، اما اینگونه کتاب ها بدون فهرست اعلام و اشخاص برای محققان و دانشمندان دشواری‌هایی دارد. باوجود این ،کتاب « پنجابی ادبیات کی مختصر تاریخ » بسیار ارزنده و مهم است.



نامه‌ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعددی از خوانندگان محترم از سراسر پاکستان ، ایران ، هند ،اروپا و امریکا به دفتر دانش واصل گردید. اینک اقتباساتی چند از نامه های مهر آمیز دوستداران ادب شناس دانش و پاسخ مختصری به هر یک از آنها :

پرفسور دکتر آفتاب اصغر رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب از لاهور مشمول عنایت فرموده مرقوم‌کرده‌اند:

« در مورد یک زبانه کردن « دانش » باید اضافه کنم که اگر سرسید احمد خان، علامه شبلی، مولانا حالی، استاد شیرانی و امثال آنها به علل گوناگون نتوانستند به فارسی نویسی بپردازند محل ایرادی نیست ، ولی دانشمندان فارسی که پس از تاسیس پاکستان بظهور رسیدند ، اگر به اهمیت فارسی نویسی قایل نباشند بسیار تعجب خیز و ملال انگیز است. به عقیده بنده در زمینهٔ ایرانشناسی و اقبالشناسی هرچه در پنجاه سال گذشته تا به امروز مخصوصاً در پاکستان بزبانهای اردو و انگلیسی نوشته شده است باید برای همبستگی و بهم پیوستگی فرهنگی و استفاده معنوی برادران ایرانی ، تورانی ، و افغانی هرچه زودتر به فارسی امروزی برگردانیده شود تا مساعی نیم قرن اخیر دانشمندان اردو و انگلیسی‌نویس فارسی پاکستان از نظر برادران جهان فارسی مزبور بهدر نرود».

نکات علمی که جنابعالی در نامهٔ گرامی مورد بحث قرار داده اید ، شاعر متفکر شرق علامه اقبال در حدود یک قرن پیش به اهمیت آن پی برده به فارسی سرائی توجه بیشتری فرمود، تا افکار وی بوسیلهٔ زبان فارسی در خاور میانه ، آسیای باختری و میانه بطور اعم و در ایران عزیز بطور اخص سریعاً اشاعه گردد. تردیدی نیست که طی نیم قرن اخیر باوصف امکانات محدودتر فارسی نویسی در کشورهای شبه قاره شمارگان دانش آموختگان دانشگاه های ایران فزونی یافته که سالها در ایران به تحصیلات عالیه اشتغال داشتند و پایان نامه های خود را به فارسی تهیه و تدوین کرده اند، هم اکنون حتی در برخی از دانشگاه های، پاکستان در گروه های آموزشی فارسی به تدوین رساله های مقطع کارشناسی

ارشد، دانشوری و دکتری بجای به زبان انگلیسی به فارسی تشویق بعمل می آید و جهت ممارست فارسی نویسی علمی آنان هست که فصلنامه دانش آمادگی کامل را اعلام می دارد.

دکتر شهلا سلیم نوری استادیار گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه کراچی این گونه ابراز لطف فرموده اند :

مجلهٔ دانش شماره ۶۳-۶۲ واصل گردید ، خدا را شکر که حالا «مجله دانش » مرتب بدست خوانندگان و محققان می رسد ، این بر سرورق دانش با شعر زیبای فردوسی آراسته شده، نظرها را ترو تازه می کرد. از اولین مقاله گرفته تا آخرین صفحه، مثل همیشه دریای علم و دانش در صفحات دانش موجزن است، این تمام مقاله ها پر ارزش و حایز موضوع های مختلف می باشند که برای رفع تشنگی علمی خوانندگان سودمند است .

مجله دانش مطالب خشک تصوف را با اسلوب نگارش زیبایی مقاله نویسان بسیار شیرین و دلنشین ساخته است بویژه مقاله های «مفهوم انا الحق در نزد اقبال و شریعتی » از آقای محمد بقایی ماکان و « عرفان و جلوه های شهر عشق در شعر عطار » از دکتر بهرام طوسی ممکن نبود که کسی آنرا بخواند و تحت تأثیر قرار نگیرد.

مقالهٔ «مثنوی «چراغ دیر» غالب » از دکتر محمد ظفر خان روزن تازه در فکر و ذهن ما باز کرده گویی شرح زندگی غالب هنوز هم تشنهٔ تحقیق است . همچنان مقالهٔ «دلگشای شمشیرخانی» از دکتر طاهره اکرم که شامل اطلاعات خوب و گرانقدری است و بیان شیرین و دلکش نویسنده در قلب خواننده هیچ گونه احساس دل تنگی پیدا نمی کند و جذابیت مقاله تا آخر بر قرار می‌ماند.

جالب ترین خصوصیت شماره ۶۳-۶۲ امتزاج قشنگ ادب جدید و قدیم است . علاوه بر اشعار سرایندگان امروزی کشورهای منطقه ، رمان فرار فروهر که نوشتهٔ آقای اسماعیل فصیح است و دکتر اقبال ثاقب آنرا مورد نقد و تلخیص قرار داده است به اثبات می رساند که در ایران و کشورهای منطقه در حال حاضر ادبیات معاصر فارسی مورد توجه قرار می گیرد. در آخر از خداوند متعال آرزوی موفقیت جنابعالی و همکاران محترم تان را دارم».

باهمکاری و همگامی استادان زبان و ادب فارسی کشورهای منطقه بطور اعم و شبه قاره بطور اخص مثل جنابعالی که آخرین نتایج تتبعات علمی خود را

در اختیار فصلنامه دانش می گذارند، ما در ادامهٔ این خدمت علمی و فرهنگی توفیقاتی بدست می آوریم. خوشبختانه در شماره های اخیر مقالاتی از خودتان هم مورد استفاده بوده است. ما مشتاقانه منتظر دریافت مقاله هایی تازه پیرامون موضوعات مبتکرانه ادبی و فرهنگی که در سابق کمتر به آن توجه شده باشد، می باشیم و برای همکاری های پیوسته هم سپاسگزاریم.

پرفسور دکتر نبی بخش بلوچ استاد ممتاز دانشگاه سندهـ ، حیدر آباد، طی نامهٔ مهر آمیز درباره مطالب چاپ شده در شماره اخیر ابراز نظر فرموده‌اند (ترجمه) بدون تردید فصلنامهٔ (دانش)از کلیهٔ جهات و عیارها یک نشریهٔ معیاری میباشد» با سپاسگزاری صمیمانه چنانکه طی نامه ارسالی از استاد ارجمند تقاضا گردیده، ما منتظر دریافت مقالات علمی حضرت عالی جهت نشر در «دانش » می باشیم.

آقای افتخار عارف رئیس محترم اکادمی ادبیات پاکستان، اسلام‌آباد طی نامه الطاف آمیزی مرقوم داشتند (ترجمه)« شماره دانش منتشره طی اکتبر ۲۰۰۲ واصل گردید، این نوازش و عنایت آنجناب است که مرتباً فصلنامه را می فرستید، انشاء الله استفاده هایی خواهیم کرد . من از طرف خودم واکادمی ادبیات سپاسگزاری می نمایم ».

همکاری جنابعالی و دست اندرکاران اکادمی ادبیات پاکستان در ترویج اشتراکات علمی و ادبی زبانهای فارسی ، اردو و سایر زبانهای پاکستانی مورد استقبال فصلنامهٔ دانش خواهد بود.

دکتر محمود احمد غازی نایب رئیس دانشگاه اسلامی بین المللی اسلام‌آباد طی نامه محبت آمیزی مرقوم فرمود (ترجمه)« شماره های فصلنامه علمی معتبر «دانش » باکمال سپاسگزاری ، دریافت و از مطالب پر ارزش آن بهره‌هایی برده ام » از دانشمندان ادب شناسی مثل جنابعالی انتظار همکاری و همگامی در راه نیل به هدفهای عالی تحکیم و تشئید زمینه های همفکری و همدلی می‌باشیم .

آقای محمد علی شاه مربی گروه فارسی، دانشگاه بلوچستان از کوئته مرقوم نموده است :« خدای بزرگ را سپاس می گزارم که شماره جدید فصلنامهٔ دانش

برای احقر رسید و تشکر از قدردانی و لطف جنابعالی، درین هیچگونه تردید نیست که فصلنامهٔ دانش مملو از دانش و حکمت و از آغاز تا به حال در صدد پیدا کردن راه حلهای مشکلات تحقیق و تماس مستقیم بین نویسندگان و خوانندگان خود دارد و انشاء الله (در آینده هم) خواهد داشت و همچنان یک ارتباط مستقیم درمیان پژوهشگران و شیفتگان زبان غنی و پر عذوبت فارسی را بوجود آورده که بنده از صمیم قلب به دست اندرکاران فصلنامه دانش تبریک می گویم .
خدمت جنابعالی عرض می شود که توضیحی راجع به شماره ۴۹-۴۸ بهار و تابستان ۱۳۷۶ ص ۲۴۰ به عنوان خزینة الاشعار (کتابهای تازه) بدهید.....»

از این که از مطالب منتشره در فصلنامهٔ دانش قدردانی و تمجید کرده اید موجب دلگرمی است . بدون تردید موفقیت ما در بالا بردن سطح علمی مندرجات شماره های مختلف فصلنامه بدون همکاری صادقانه پژوهشگران و استادان زبان و ادب و تاریخ و فلسفه و کلیه رشته های مربوط در کشورهای منطقه میسر نیست و در این راستا نقشی که مجله دانش بخود اختصاص داده این است که کلیه امکانات خود را در اختیار صاحبنظران فرسی نویس سرتاسر منطقه بگذارد. اما در مورد توضیحی که خواسته اید ، نظرتان صائب است تکمله ارمغان عاشقان سرودهٔ زیب مگسی (م ۱۹۵۳م). در ۱۹۳۸م تحقق پذیرفته و بظاهر تاکنون بچاپ نرسیده است. شایستهٔ یادآوری است که سال ۲۰۰۳ پنجاهمین سال درگذشت زیب مگسی است، اگر چنانچه انجمن فارسی بلوچستان باهمکاری سازمانهای علمی محلی و خانوادهٔ ادب دوست مگسی دریا دبود و تجلیل ازین سخنور چیره دست زبانهای فارسی و شش زبان دیگر زنده ، سمینار سرتاسری کشور در کویته برگزار نماید ، تا سهم شایان وی در ترویج شعر و فکر و دانش فارسی در سدهٔ اخیر مبرهن گردد، خدمت علمی ای بشمار خواهد رفت.

آقای بلال حسین نوشاهی از سردار پور جهندیر (میلسی - پنجاب) نگاشته اند(ترجمه) شماره ۶۵-۶۴ دانش واصل گردید. بر طبق روایت سنوات اخیر از حیث صورت و معنی منزلت خود را حفظ می کند و از لحاظ معنویات جهان داخلی و خارجی را تحت تأثیر قرار می دهد ؛ اما در حال حاضر این تأثیر به محافل فارسی دان تحدید گردیده است. تا مدتی در دانش مقالاتی به اردو هم

منتشر می گردید که ببرکت آن اردو دانان هم استفاده می کردند و در عین حال عموم خوانندگان نیز مستفیض می شدند. اما دفعتاً چاپ مقالات به اردو قطع گردید و معلوم نیست چه مصلحتی مد نظر بوده ....»

برای ابراز توجهی که بمطالب منتشره در دانش از خود نشان می دهید سپاسگزاریم . چنانکه در پاسخ برخی از نامه های مشابهی قبلاً هم معروض گردیده ، مجلات علمی بزبان اردو در شبه قاره بالغ بر یک قرن قدمت دارد. اما متأسفانه مجله های علمی بزبان فارسی بعد از تعطیل ماهنامه های هلال و پاکستان مصورکه در آن فارسی نویسان پاکستان وکشورهای منطقه بتوانند نتائج پژوهشهای خود را عرضه نمایند، طی دهه های اخیر نداشتیم.بعد از دوره فترت موقعیکه دانش داشت طی ۲ سال اخیر پس افتهای خود را پر می‌کرد خوشبختانه از سال قبل مجله اردو زبان « پیغام آشنا» از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دایر و آغاز به کار کرده بود. با این عقب نما یک زبانه کردن فصلنامهٔ دانش برای فراهم ساختن امکانات بیشتر بفارسی نویسان منطقه بطور اعم و دانشمندان فارسی نویس پاکستانی بطور اخص منظورگردیده است.

آقای عبدالسلیم پراچه از سرگودها نگاشته است : « شماره ۶۵-۶۴ دانش چند روز قبل بدستم رسید و باعث شادمانی و طمانیت بی حد گردید، بنده یکی از دانشجویان (و در عین حال) مربیان زبان و ادبیات فارسی و عاشقان صادق این زبان می باشم. من شیفته و شیدای آن تا سرحد جنون هستم (بنابراین) شماره های دانش برای بنده نعمتی است بیرون از شمار، خداوند متعال این زبان پاک و عالی را حافظ و ناصر باد آمین».

از احساسات پاک و بی شائبه شما نسبت به زبان و ادب فارسی که میراث مشترک فرهنگی کشورهای منطقه است، قدردانی می شود.

آقای جوهر براهوئی از فرید آباد میهر بخش دادو سندهمرقوم داشته است :« مجلهٔ دانش ۶۵-۶۴ با مقالات علمی و مضامین ادبی بدستم رسید سپاسگزارم ، هر مقاله بلاغت علمی و ندرت ادبی دارد، خصوصاً قصیدهٔ صنایع و بدایع (از خواجه ساوجی)........ اگر مجله دانش را میعاد سه ماهی برقرار شود، به خوانندگان خاطر جمعی حاصل می شود........ وجود دانش ، وجود دُر یکتا هست بخصوص برای من که غیر از دانش هیچ کتاب یا مجله فارسی دیگر

نمی‌رسد».

استیفاده وسیعی که از مندرجات دانش مینمائید نشانگر علاقه عمیق تان به میراث دانش فارسی است. چنانکه می دانید پس افت سه ساله در انتشار دانش داشتیم که در ظرف ماههای اخیر تا اندازه ای بر طرف گردیده از سال آینده با نشر ۳ شمارهٔ مشترک دیگر ، فصلنامه مطابق موعد خود چاپ خواهد شد.انشاء الله .

آقای فضل الرحیم فیض سکندری از چهاچهرو بخش تهرپارکر (سندھ) نوشته است « شمارهٔ بهار و تابستان مجلهٔ دانش موصول شد بسیار ممنون و مشکورم. دانش معدن حکمت و دانش است برای این امر لایق صد تحسین و آفرین هستید.... همه مقالات دانش مدلل و لایق توصیف می باشند........ من توجه جنابعالی را به طرف حضرت مسکین راشدی (معطوف)خواهم کرد که در شعر خود تأثیر حافظ شیرازی دارند چنانکه فرموده اند.

دل مسکین شیدائیت حافظ　　　　مرا استاد پیدائیت حافظ»

علاقه مندی شما به اشتراکات زبان و ادب فارسی و سندهی شایستهٔ تقدیر است انشاء الله بادنبال کردن مطالعات فارسی در سطح عالیتر در نویسندگی بطور اعم و در فارسی نوشتاری بطور اخص مهارت کافی بدست خواهید آورد.

آقای سید فیروز شاه اثر گیلانی از اکبر پوره (استان شمالغربی مرزی) ابراز لطف نموده نوشتند :« خیلی متشکر و ممنون هستم که فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۶۵-۶۴ دریافت داشتم « جزاکم الله فاحسن جزا » اگرچه همهٔ مقاله ها بسیار دلچسب بودند لیکن دو مقاله را زیاد پسندیدم ، یکی تأثیر فکر حافظ شیرازی بر شعر رحمن بابا و دومی نسخهٔ خطی » مجمع اسرار مناقب شیخ محمد عمر چمکنی » نفوذ زبان و ادب فارسی در زبانهای پاکستانی و آثار ادبی آن پهنا و ژرفای بسیار دارد. از نویسندگان صاحبنظر انتظار داریم که در شناساندن پهنای اندیشه ای میان فارسی و زبانهای منطقه ای از جمله پاکستانی کمر همت به بیندند و مقاله های علمی تهیه و ارسال فرمایند، انشاء الله صفحات دانش در خدمت چنین فرهیختگان اختصاص خواهد داشت.

*****

چکیدهٔ مطالب
به انگلیسی

Abstracts of contents
in English

rulers but also reflects the feelings of faithful Muslims lagging behind . Ghalib has described this immortal epic in his poetry with supreme mastery.

15 - Persian Prose of Ghalib's letter writing and his contemporaries in Iran.

It is written by Ms Nikhat Fatema, a Research Scholar at jameh-e Millia Islamia , New Delhi. Britishers during their sway over sub-Continent made attempts to displace Persian from its status of official and court language and replace it with the English. With all their tricks, Persian remained intact and it never gave in. Persian Poetry has still a strong base in Sub-Continent. Ghalib is one of the most prominent of them who had a peculiar style in Prose and poetry . He promoted simple and easy style of prose and while comparing to prose writing during Qajar period in Iran , Ghalib's prose in letter writing has its own attraction. He has made an impact on the writers and poets of later period.

Syed Murtaza Moosvi

Afghan Scholar. Rag Mala poems got their way in Dari Literature through Indian culture in 10th and 11th century A.H. and hence made a permanent place for itself in Persian poetry .This kind of music has its roots in beliefs and it relies on folk culture. "Myth " has a special place in Hindi poetry, whereas it is not so in Dari poetry . In such poems elements of Khurasani Music are noticed and specific timings are set for its recital.

13 - Raji of Kerman , his poem " Hamla-e-Hyderi" and its Characteristics

This article is written by Dr. Abol Qasem Radfar of Humanities Research Institute , Tehran. Raji of Kerman, composer of poem Hamla-e-Hyderi, is a poet with sincerity and truth-fulness of purpose , which can be noticed throughout his poem. In this detailed poem of 30,000 couplets, he has described his belief , love and faith in Imam Ali (A.S.),Imam Hussain (A.S) and his devoted companions very beautifully. Although Raji belonged to Zorastrian faith, he has like a master painter, described various events of Karbala with minute details of bravery, uprightness and martyrdom of Imam Hussain(A.S.) and his companions for its readers so effectively.

14 - Elements of Marsiah and Nauheh: in Ghalib's Poetry

This article is written by Prof . Dr. Mohammad Zafar Khan Ex.Head Department of Persian Government College, Jhang. As a form of Poetry " Marsiah " has special place in Sub-Continent's literature, particularly in the works of Persian poets like Ghalib. Hussain's Epic and events of Karbala reminds the tyranny of

10 - "Aretee" of Homer and "Khudi" of Iqbal

It is a research article written by Mr. Mohammad Baqaie Makan a prominent Scholar of Iqbal studies in Iran. Iqbal is poet and Philosopher who has been discussed by large number of scholars from various angles and perspectives. But a comparative study of his " Khudi" with " Aretee" of Homer has further exalted the place of Iqbal as great philosopher of the East. Aretee of Homer falls prey to death but Iqbal's "Khudi" crosses the impediments to reach the heights because Iqbal always insists on that human being can transform the world as per his own free will.

11. Manifestation of Iqbal's philosophy in works and Thought of Ustad Ghulam Reza Saeedi.

This article is written by Syed Murtaza Moosvi, Editor Danesh. Iranian scholars have widely contributed in promotion of Iqbal's poetry and philosophy. Among Iranian Scholars on Iqbal, Ustad Ghulam Reza Saeedi is one of the most prominent figures. In the works and thoughts of this Iranian scholar a great influence of Iqbal's views and thoughts are reflected so much so that understanding of Islamic culture and its influence can be well gauged and the basis of his thinkings has been streamlined. The role of Ustad Saeedi in bringing about the favourable conditions for beginning and development of Islamic Revolutioary Movement in Iran is most commendable.

12 " Rag Mala" in Dari Poetry

This research paper is written by Dr. Asadullah Shaoor, an

has discussed " Ishq" faith, art, history, politics, knowledge , culture and society in its best form . Iqbal's objective being emancipation of humanity, hence he believes that one should become a good Muslim to achieve the aim.

8 - Khalil's Descendants from Iqbal's viewpoint.

This article is written by Dr. Agha Yamin Khan, Ex. Head, Department of Persian, Govenment College, Lahore. From Iqbal's viewpoint a peep into the position of Khalil's Descendants is very important to achieve the Unified Islamic Society. He terms oneness of Almighty, the basic and first principle and places prophethood to the next place . From Iqbal's standpoint, "the Islamic religion is faith of Nature" His message to " Khalil's Descendants' hence being that your faith is based on bravery and justice and it is a blessing for all the peoples world over.

9 - Masnavi-e-Negar-e- Khater and its Composer - a follower of Iqbal's Style.

This article is written by Prof. Dr. Aftab Asghar, Ex. Chairman, Department of Persian, University Oriental College, Lahore . Iqbal has not only influenced various segments of Pakistan's Society but made large number of writers and poets to follow his style and tradition. Dr. Aslam Ansari has pursued on Iqbal's path while composing "Masnavi-e-Negar-e-Khater". He is one of the well recognised Persian poets in present day Sub-Continent.

revolution seeking people's target and Iqbal's vision, so prominently existled, It is why Iqbal's works were widely printed and published in Iran, after revolution and Iran's supreme Leader declared Iqbal as" High Star of East".

6 - *Iqbal and Turkey*

This research article is written by Prof. Dr. Mohammad Sabir, formerly Chairman, Department of Islamic History, University of Karachi , Karachi ; who still teaches Turkish language.The influence of Iqbal's thought in Turkey was tremendous as was in the case of Iran. He had special feelings for Turks and Turkey as they had a peculiar relationship with Sub- Continent through the ages . These bonds motivated Turkish intellectuals to accept the influence of thinking of "Philosopher of East" and reflect them in their works. They also translated Iqbal's works in Turkish and got published . It is ample testimony to common nature of Iqbal's thought and Turkish scholars and writers.

7 - *Innovative subjects and variation of topics in Dr. Mohammad Iqbal's style of Poetry.*

This informative article has been contributed by Dr. Reza Mostafavi, University Professor and Cultural Counsellor I.R.Iran's Embassy in Islamabad. From prominent characteristics of Iqbal's poetry has been innovative subjects and vast range of topics discussed by him. These peculiarities duly reflect in his style of poetry as he thinks poetry as the best vehicle to describle the subtle feelings and thinking of human beings . Iqbal in his poetry

3 - Iqbal, Proven Prophethood and Pakistan's vision.

It is an interesting article on Iqbal written by Prof Fateh Mohammad Malik, Chairman, National Language Authority Islamabad. In Iqbal's philosophy, we come across with various interpretations discussed and analysed and also his poetry which highlight their contrasts . He chooses prohethood of Mostafavi (SAAS) and promotes it. Resultantly Pakistan's vision in his mind is a manifestation of proven place of Holy Prophet (SAAS) and creative thought and quest in Sunnah.

4 - Iqbal and Philosophy of Self-Identity

This forceful article is written by Mr. Mohammad Said Moizuddin, Director I.R. Iran's Culture Centre at Lahore. With special reference to Iqbal's poetic works " Asrar -e- Khudi" and "Ramooz-e-Bikhudi". Iqbal's thought guide the mankind to the emancipation and blessings . As self identity and selfhood are the highly placed human characters , leading to him to "Maarefat-e-Ilahi", free men have to pursue the way to honour, dignity, progress, emancipation, so that they may attain political economic and cultural freedom, and they have no other way out.

5 - Allama Iqbal's contribution in Iran's Islamic Revolution.

It is written by Prof. Dr. Inamul Haq Kausar, a prolific writer of Quetta. Iqbal is the only great eastern thinker who has vast contribution in Iran's Islamic Revolution to his credit. His thoughts and vision has tremendous impact on revolutionary youths and Iran's revolutionary leadership. As similarities in Iran's

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - Treatise on Review and Critique of Historical books

This treatise written by an unknown author have been introduced by Mr.Ahmed Monzavi, presently working with Iran's comprehensive Encyclopedia of Islam. Process of history writing in the Sub-Continent got imputus during Mughal era. This tradition was maintained by historians and writers in later periods. A number of research based works are in hand both in throughout Sub-Continent and Iran, without refrence to them historical and Cultural identity of this part of the world, would not have the recognition, which it rightly deserve.

2 -" Tauheed " in Iqbal's Poetry and Thought

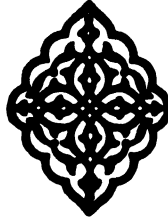
It is an informative article on Iqbal by Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta, former Chairperson, Department of Persian , National University of Modern Languages, Islamabad. Iqbal in his works has manifested oneness of Allah by his straight- forward thinking and insight. He proclaims the only way for eastern man as the road prescribed by Holy Prophet (SAAS). He is of the view that other than that shall be erroneous and satanic . He has Insisted that Islamic Faith has consonance with human nature and it leads humanity to a healthy social order.

NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor*

DANESH

Quarterly Journal



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3,
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph: 2263191-92 Fax: 2263193
Email: daneshper@yahoo.com



۱ ـ ساهنامه فردوسی نسحه حطی سماره ۳۱۴
کتابحانه گنج‌بحش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
۱ - سرلوح و نستعلیق و جدول و تذهیب و لوح و سرلوح رنگارنگ ، مصور و منقش و مینیاتورهای زیبا (۲۴ میناتور) در این مینیاتور کشتن اژدها با شمشیر گشتاسب، کتابت ۱۰۵۸ ه‌ق ، کاتب منور شاه قانون گوی مکتب کشمیر

سمارهٔ ۱



سمارهٔ ۲

۲ ـ ساهنامهٔ فردوسی نسحه حطی (مسحب) ۱۳۸۱۰
نستعلیق حوش و جدول و لوح و تذهیب زیبا و مینیاتور (۳ مینیاتور و ۳ لوح)، کتابت قرن ۹ ه‌ق ، ۱۰۰ ص در این مینیاتور برروی پهلوان با کمند از دیوار دژ بالا می رود و مردمان او را می بیند و گفت و گوی او با شهروی نامدار مکتب هرات

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

AUTUMN 2001 & WINTER 2002
(SERIAL No. 66-67)

A [illegible] of Research articles
[illegible] of Persian Language
[illegible] and common cultural heritage of
[illegible] and Indo-Pak Subcontinent